کتابخانه مجلس شورای ملی
... شده»
۶۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست نشده»
۹۸۱۷

[illegible]

جهت رفع ریح و نفخ — بادام تلخ — تخم کتان

حب صنوبر کبار — صمغ عربی — انیسون

رب السوس — قند — نمک

با اندکی عرق و آب رازیانه ببر شسته

و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند

۱۳۲۴

بازدید شد
۱۳۸۲

۹۸۱۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب طب فارسی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۵۲۱۶۷

۸۹۱۲

خطی «فهرست شده»
۶۷۸۰

[illegible]

جهت رفع ریح و نفخ ـ دوای ... ، تخم کتان ، حب صنوبر کبار ، صمغ ... ، ... انجره ، ... ، ... ، ... ، با سویه

باید که عرق وات را از بادیه سرشته وحب ساخته و در زیر زبان نگاه دارند

۱۳۲۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب طب ...
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۵۱۱۶۸

۸۹۱۴

۹۸۱۷

۶۷۸۰

جهة رفع ریح و نفخ

حب صنوبر کبار صمغ

باندک عسل و آب را ... سرشته

و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند

۹۸۱۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب طب نادری

شماره قفسه

بازدید شد ۱۳۸۲

خطی «فهرست شده» ۶۷۸۰

شربت خشخاش نافع است جهة نزله و حبس نزلات
و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و بیخوابی و جراحات
و رفع تب و خلط محترقه و جوال اشربت و رد و ممزوج
ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویه
قوت نماید و قدر شربتش تا بیست مثقال است و نوش
تا دو سال باقی است خشخاش سفید ۱۰۰ عدد با تخم
او کوبیده با پوست او و علاحده هم کوب کنند و تخم او
نرم بسایند و باره مثل آن از آب بیاران بجوشانند
تا ثلث بر سد و با مثل آن شکر بقوام آورند
برای درد سینه و رفع بلغم حب ساخته هر شب بخورد
بجوهر گوگرد زرد حب سنبل درهم من سفیداب مخلل ارباح معا
ام ق ا م ق
و سودا غلیظه و مسهل سودا و بلغم غلیظه و حب القرع و جالی سینه و شش از رطوبات
و بقوع او جهة تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و با تخم کتان
مخلوط نموده با عسل سرشته و حب نماید جهة رفع ضیق النفس معدلیت
و چکیدن او در گوش که در آب ترب و روغن جوشانیده باشد جهة کری و گرانی
سامعه و دوی و طنین و بخور او جهة درد دندان نافع است و جوش بیاد او است
مجرب

قال ابو و هو ضیق النفس یعرض عند المشی و الحرکة من الهواء قصبة الریة من الرطوبات
اللزجة و علاجه طبیخ الزوفا المتخذ من الزوفا و ایارج فیقرا و القیء بعد اکل
اللحم و العسل و الفجل و السکنجبین و الغذاء ماء الشعیر و التین
صفت شربت زوفا و زنجبیل ... پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ بادیان و ...
پرسیاوشان از هر یک سه درم ... ده عدد ... و بیخ ... آب جوشانیده بشرط
صاف نموده قند سفید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید صفت ایارج فیقرا
مصطکی سنبل الطیب کل سرخ حب بلسان عود بلسان اسارون سلیخه دارچینی
بالمساوی و بوزن همه صبر سقوطری کوفته بیخته حب نمایند و با عسل معجون کنند
ضماد جهة خفقان مشک عنبر کافور در آب سیب صندل با گلاب حل نموده مجموع
با ادویه مذکوره ممزوج نموده بکشند آلوده در وقت خلو معده بر سر دل ضماد کنند
جهة آوردن بلغم پخته هر روز ... نخود تنباکو در دهان ... بلغم نماید از شیخ مجرب
نقل شد مفتی جهة خوبات معده در رفع مرة الصفرا و مرة السودا مفتی
ترا بسیار ... یک شبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نماید و با لنگره ...
نیم م ق بنوشند مفتی دیگر جهة رفع مرة الصفرا و بلغم ... ۲ م ق ...
م ق ... ده نیم نمک و از تخم خربزه و تخم سفناج هر یک ۴ م ق بجوشانند در ۴ رطل
آب تا ثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند اگر داد رفع بلغم باشد با عسل
بنوشند مفتی اگر جهة صفرا باشد قبل از مفتی شوربا از نمک بخورد و اگر جهة بلغم است
ماهی شور بخورد

ایارج فیقرا

غاریقون ... ایارج ...
ایارج فیقرا ...
هلیله ...
ایارج ...
ایارج لوغاذیا ...

گل سرخ مصطکی سنبل طیب عود بلسان حب بلسان
بلیله دارچینی اسارون اجزاء مساوی بوزن
جمیع صبر زرد اجزاء سو حل ایده با عسل سرشته بخورد یا با روغن
عسل خوب سخته بخورند

سفوف از جهة رفع مضرت
بادمیوه ها و بلغم و خشونت سینه زنجبیل دارفلفل
جوزبوا قرنفل کندر هیل اجزاء مساوی
دمقدار اجزاء نبات شکری قدر شربت بلمقدار

سفوف از برای سرفه و دفع بلغم از جهة و زیادتی قوة باه
و مقوی دماغ و مصلح معده است زنجبیل
کندر دارفلفل جوزبوا قرنفل صمغ عربی
ت ... گل سرخ دارچینی ... راوند چینی
از هر یک نیم مثقال مساوی اجزاء نبات شکری
کوبیده سفوف نماید قدر شربت بلمقدار ... نیم ...

حب جهة سرفه از حکما تربیت داده اند بو در کورا اکر من مقدر صمغ عربی
کثیرا کون رب السوس خوللان مکی اکلیل ملک ... ... تریاک
خواب
صبر سقوطری مرمکی کوبیده حب جهته بقدر ماش صبح و شب یکدانه میل نماید
علیهم شئ من نوشته بجهة سرفه دشمن برن کرمی ... نشاسته
حبس بول
شغر ... شکر بالجمله کوبیده میل نماید بجهة تاش بند
ارزن سو در روغن جوشانیده بخورد نفع ... و ... شود
بجهة بواسیر روغن مجرب استعمال نماید بیه بز برج کافور زیبق
۱۰ ۱ ... ۲ ... ۲ ...
حنا
... بیه را بگدارند صاف نمایند و زیبق را با حنا با ... در ...
سقا ... سحق نماید با قاشوق سحق نماید که اثر زیبق نماید بعد کافور ... رو ... روانه
... استعمال نماید در ... سلاسل خون باشد علاج ... است
بیه بز برج کندر ... سعید القلع زنجبیل کافور ... سائل
۱۰ ۱ ... ۲ ۲ ۲ ...
بیه را گداخته صاف نموده ادویه ... مخلوط نمایند بر ... بالا ...
... ملحم ... استعمال نماید

بجهة التیام زخمهای تازه اصل السوس زرد چوبه پوست درخت صنوبر پوست درخت مغیلان

زرد چوبه بالسویه جوال کوبیده با روغن جراغ جو که از پیه درآید تخم کتان

میکنند و سه من زیره آب با آتش نرم بجوشانند که تا کف نکند تا بسوزد

بعد صاف نموده استعمال نماید مرهم محلل بجهة تحلیل اورام صلابات وقیام استسقا

و صلابات تحت جلد و اخراج کرم سرعت نافع واز تجربات گذشته اند ترمس سرکین کبوتر

دانه خرما شیلم بالسویه زفت از مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را داخل نمایند

مرهم عرق مدینه که رشته گویند و پیوک گویند و از میانه غلیظ و ملوی گشته بهم میرسد

خصوصا در بلاد لار و اگر از مفاصل باشد خیاطه بیرون میآید بعد از ورم حار و درد عظیم

و هر چه بیرون آید باید بچوب و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود

هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و بیمار را تمام میکند روز اثر او هرگاه ظاهر شود

باید موضع را بطول شکافته و مرهم را استعمال نماید موم ۲۵ مثق مرداسنگ خاکستر

۱۳ الک موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کرده و بجهة التیام بزرقطونا را

با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نماید طریقه آئینه ساز است

نمرهٔ اول باید ریخته شود ... ضرب کارا از آب عطر روی آتش

گذاشته بعد از ده دقیقه جوش داده از کاغذ صافی صاف نماید نمرهٔ ثانی

زیره ۱۸ ... جوهر عطر بعد از حل شدن زیت ... اما شیاک اعلا را قطره

قطره بریزد و حرکت داده تا از غلیظ مبدل به صاف شود بعد دو قسمت از نمره اول یک

قسمت از نمره ... ثانی کرده روی شیشه بریزد در آتش ... رنگ پشت شیشه

کرنگ

کرنگ از جا حل کرده ... و صلابه نموده در میان روغن جلا ریخته در بالای آتش

گذاشته خوب ریخته تا سفت شود با قلم مو پشت شیشه بکشند و جمادی سفید آب

قلع با شیر تازه و طلای بذرقطونا بارکه در تسکین اورام حاره و نقرس از بیرون است

و با آب گشنیز و برگ ... و مرکب لو باطن بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب گندم بغایت مفید است

اگر خواهد مسهل خورد جای آن اجزای حب شیاف اضافه نماید

این نسخه حب

از جهت اطلاق و سهال طبیعت سپستان ۵ دانه کاوزبان ۲ بادیان ۲ بادهنک ۲

اینها را جوشانیده کشیده و ده مثقال نبات شکر سفید در او ریزند و بخورند به آنها بخورند

جهت دفع رطوبات و نزلات رطوبیه اجزا را سائیده با گلاب دور صورت

عدم ... طلاب با آب رشته حب سازند در وقت خواب کم استفاده کرده

مقل ازرق ۴ جر سقوطری پوست هلیله زرد ۲ هلیله کابلی زیتنان شرین ۲

ریوند ۴ مصطکی ۱ تخم نیلوفر ۲ گل سرخ ۳ نبات ۲

آداب تربیت خشخاش

به اندازه صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده با پوست را علاحده نیم کوب کنند

در نم نرم بسایند و باده مثل آن از آب باران بجوشانند تا ثلث برسد و مثل او

شکر بقوام آورند بجهت حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر

سرسام و بد حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه خوب است

حب سرفه موفقه ۳۰ صمغ عربی ۲۰ کتیرا ۱ نبات سفید ۱۰

ماقاقیا زرد و نیم رب سوس ۲۰ جوز ۲۰ حبت ... ۱

تریاک ۲ اینها را کوبیده حب کرده از نیم مثقال صبح و شام بجو بعد از ... ۱۰

و ... ...

[stamp]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذی خلق الانسان وجعله اشرف من الیه ارکان والصلوة علی من خصنی باعد الاخرجه وارسل الی الانس والجان طبیب قلوبنا وشفاء لامراض عیوبنا محمد المستشفع بطاعتی دینه الثقلین وعلی آله واصحابه الطاهرین کاللؤلؤ والمرجان ما تعاقب اللیالی والایام واخضر ذو العصف والریحان اما بعد چون اشارت شریفه والناس بعض اعزه واخوان سلمهم الله عن الآفات والحدثان مرتبه بود جهت بترتیب وتالیف مختصری در معالجات تجربه اصدار یافته نوامثالا لاشارتهم وایجابا للمتمسهم این رساله از کتب معتمد علیها انتخاب ورسم تمیق یافت ودر چهارده باب مرتب کردید وهو المعطی والمعین علیه توکلت والیه انیب وبه نفتح ورجائی

باب اول در امراض سر مشتمل بر پانزده فصل

فصل

باب اول در امراض سر

باب اول در امراض سر مشتمل بر پانزده فصل فصل اول
در صداع و درد شقیقه صداع درد سر است اگر از خون باشد
علامتش سرخ روی و چشم و گرمی سر و شیرینی دهان دهان
و امتلاء رگها بدن و عظم نبض علاجش فصد قیفال و
حجامت بر ساق و شراب عناب و آلو و تمرهندی غذا
ماش و عدس و تمرهندی و آب غوره و بعد از فصد از جو
و کشنیز تر و برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل مجموع
با یکجا نیم کوبیده شود بر سر طلا کنند و اگر از صفرا بود علامتش تلخی
دهان و زردی روی و شدت درد و گرمی سر و زردی
قاروره و تشنج و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض علاجش
تلیین طبعت به تمرهندی و آلو و ترنجبین و شیرخشت
پس طلاهای خنک که گذشت و بکار داشتن شراب
بنفشه و نیلوفر و تمرهندی و آلو ترش کرده و از میوه‌ها

هندوانه و خیار و آلو و غذا ماش مقشر تمر هندی و اسفناج
در وقت غلبه هیجان در روغن گل خطمی در آب جوشانیده
پای در زانو در آنجا نهاده دست حی مالد چنانکه از بالا
بزیر کشند و در همه اقسام صداع پای شوید عجیب النفع است
خطمی بغدادی و بنفشه و نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش
و جو مقشر نیم کوفته از هر یک کفی در آب بجوشانند
صاف کرده و در ابریق که نیم گرم بر سر ریزند و این
عمل را تنطیل گویند و آب نطول و اگر از بلغم باشد
علامتش گرانی سر و غلبه خواب و تری بینی و دهان
و عدم حرارت سر و سفیدی و غلظت بول و بطء نبض
بعضی دیر جستن علاجش شراب اسطوخودوس یا با اطریفل
با شراب لیمو کاسنکبین باهم غذا نخود آب بشیره
کاجیره یا کبوتر و گنجشک و تیهو و سبوس و گل گرم کرده بر سر
نهند و این عمل را تکمید گویند و سبوس و آن گل گرم کرده را
کماد و گل سرخ و بابونه و خطمی و تخم کتان کوفته و با آب
گرم سرشته بر سر ضماد کنند و بوی عنبر و مشک و قرنفل
موافقت و بعد از پخته که ماده حب صبر و ایارج فیقرا
دادن و اگر از سودا باشد علامتش گرانی سر از بلغم

کمی و خشکی دماغ و بدن و تیره رنگ و باریکی و بطء نبض
و فکرهای فاسد و بی رنگی قاروره علاجش استفراغ
سودا بمطبوخ افتیمون بعد از آنکه ماده را بنک نضج داده
باشند و پخته سلخه بشراب گاوزبان و با درنجبویه و غذا
نخود و ماش و رشته بگوشت بره و بزغاله و روغن فربه
در روغن بنفشه و روغن بابونه و گل خطمی سازند باید
دانست که درد سر یا آنکه از خون و صفرا بود از سوء مزاج
از سوء مزاج حار ساده چنانکه از گرمی آفتاب و غیر آن
و از خوردن چیزهای گرم حادث گردد علامتش تقدم
وجود این اسباب بود با بعضی از علامات حرارت
که در دموی و صفراوی گذشت غیر فصد و تلیین که بحد
اسهال رسد و طلا و ضماد در صداعی که بواسطه خوردن چیزهای
گرم بود مثل آرد جو و گشنیز تر و خبازی کنند زیرا که
چیزهای قابض چون برگ بید و صندل موافق نیست و اگر
از سوء مزاج بارد ساده یعنی بی آنکه از بلغم و سودا باشد
چنانچه از هوای سرد یا از خوردن چیزهای سرد عارض
شود علامتش تقدم این اسباب با بعضی از علامات
برودت که در سودا و بلغم مذکور شد علاجش الا اسهال

آنچه گذشت در بلغمی و اگر از تری و از خشکی نیز بی ماده
باشد و از سوء مزاج رطب ساده بود و سوء مزاج یابس
از سوداوی فرا باید گرفت و اگر از باد غلیظ باشد که در سر
محتبس گردد علامتش تمدد و آوازها در سر و گوش و انتقال
درد از موضع بموضع و ضربان و عدم گرانی سر علاجش از چیزهای
نفاخ پرهیز کند و نطول سازند از بابونه و شبت و اکلیل
و قیصوم و سعوط سازند ازین ادویه جندبیدستر و فرفیون
در روغن بابونه حل کرده در بینی چکانند و شموم سازند
از زعفران و مشک و صعتر و سنبل و عنبر و پیوسته بوی میکند و
طبیعت را نرم گردانند علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت
معده یا عضوی دیگر یا از ضعف دماغ و یا از بسیاری جماعت
و غیر این بود از علاجات مذکور بیرون نیست چه آنچه از سوء مزاج
مادیست و آنچه سوء مزاج ساده علاجش بدستور مذکور خواهد شد
الا شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ
و اقسام و علامات و معالجات آن بدستور صداع است
فصل دوم در سرسام سرسام لفظ پارسیست که معرب
کرده اند مرکب از سر و از سام که بمعنی آماس است اگر
از خون باشد این بزبان یونان فرانیطس [illegible] میگویند

علامتش تب دائمی و گرانی سر و سرخی چشم و درد روی و ریختن
آب از چشم و صداع و گفتن هذیان و خندیدن و درشتی
و سرخی زبان مایل بسیاهی و عظم نبض علاجش فصد
قیفال و بقدر قوت و احتمال خون برداشتن و نرم داشتن
طبیعت بعناب و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمر هندی و روغن
گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب و بنفشه
و نیلوفر و ترنجبین و آلو کردن و از صندل و کشنیز تر و گلاب
لخلخه سازند غذا آب جو و عدس و اسفناج در وقت غلبه هذیان
پای شوبه کنند و پای را بمالند و ببندند و اگر از صفرا باشد و
این را فرانیطس خالص گویند علامتش تب تیز و بیخوابی و سبکی
سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زردی روی و زبان و سرعت
نبض و جنگ و بدخویی و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی
کنند و اگر از سودا باشد علامتش هذیان و ترس و ترشی روی
و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و بی صداع و تب ضعیف نیست
و گریه و برد و در ربع تغیرات علاجش بطریق صداع سوداوی
و اگر از بلغم باشد این را لیثرغس گویند علامتش صداع
و تب نرم و بسیاری آب دهان و خواب و گرانی حس
تا غایتی که از چشم گشادن و دهان بر هم نهادن کاهل

سهر در کیفیت قوی علاجش اگر در تب عارض گردد علاجش
تب بود چه زوال آن بزوال تب گو و اگر در غیر تب باشد
از برودت و رطوبت بود بدستور صداع تدبیر فرمایند
و دست و پای مالیدن و محکم پیچیدن و باز کشادن
و باز بستن و دغره زدن و بوجهی از وجوه بیدار کردن
در هر قسم مناسبست اما سهر بیخوابی مفرطست
از سردی و خشکی ساده یا با ماده که سودا باشد از گرمی و خشکی
ساده یا با ماده که صفرا باشد میباشد علامت و علاج هر یک
در صداع گذشت و از رطوبت بورقیه حمی باشد علامتش
مرکب بود از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش
مرکب از علاج هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار
ریختن و بر روغن بادام و کدو و بنفشه بلیلی و گوش و کف
دست و پای و خصیه و حوالی آن و نافه و چرب کردن
در همه اقسام مفیدست فصل پنجم در نسیان فراموش
کاری از سردی و تری و خشکی و از گرمی ساده یا از غلبه
صفرا بر مقدمه دماغ می باشد علامت و علاج هر یک
بدستور سابق ست فصل ششم در مالیخولیا بمعنی
خلط سیاه ست این بیماری که بنام سببش منسوب اند از سودا

و کسالت نماید نسیان از لوازم این مرض بود لهذا این مرض
نسیان گویند علاجش حقنه نرم در اول و مالیدن و بستن
اطراف و بر این موجب شربتی سازند گاو زبان یکدرم بادرنجبویه
سه درم پرسیاوشان کم درم بنفشه یکدرم بیخ سوس کوفته
یکدرم قند پنج درم خورده کم سیر در صباح و یک سیر
در آخر روز با آب گرم دهند و بعد از آن چهار درم بر این موجب
ملینی دهند سناء مکی یکدرم اسطوخودوس ۲ درم تربد سفید کوفته
مجوف ۲ درم بادرنجبویه ۲ درم گاو زبان ۳ درم گل سرخ ۳
گلقند ۱۰ درم غاریقون نرم و سفید نیم درم غذا از ابتدا تا انتها
مرض آب جو نخود ماش اندخته و در اخلاط نخود آب مرغ
اندازد فصل هفتم در سدر و دوار سدر آنست که در وقت
برخواستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان نماید
که چرخ می گردد و هر زمان میکند علاجش آنکه اگر در معده غشیان
قی کند و هر خلط که برآید مناسب آن بقانون که در صداع
آن خلط معلوم شده در امراض معده نیز خواهد آمد عمل نماید
و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب علاجش
هم بدستوری بود که در صداع گذشت فصل چهارم
در سبات و سهر اما سبات خوابی بود در کمیت دراز

دموی میباشد علامتش سرخی روی که با سیاهی زند و سرخی
چشم و خنده و فرح در غلبه نبض و سرخی قاروره علاجش
فصد رگ اکحل که رگ هفت اندام گویند غذا ماش و رشته
بگوشت بره و بزغاله و از میوه‌ها خربزه و هندوانه و سیب
و انار و امرود و شفتالو و شربت از عناب و گاوزبان
و تخم کاسنی و بادرنجبویه و بعد از صبح ماده مطبوخ این
اجزاء بدهند عناب بیست عدد سپستان بیست عدد شاهتره
یکدرم هلیله سیاه سه درم افتیمون سه درم فلوس خیارچنبر ده
درم گاوزبان ۳ گل سرخ ۴ سنای مکی ۵ بسفایج ۳ درم
تمر هندی ۲ سیر قند یکسیر ترنجبین ۲ سیر و اگر شیرخشت
ده مثقال اضافه قوی‌تر باشد و اگر از سوداوی و صفراوی باشد
علامتش کثرت اضطراب و غضب و زردی روی و بد
خوی و جنگ و بیخوابی و حرارت بدن و زردی قاروره
علاجش غذا ماش و رشته بگوشت بره و بزغاله و اسفناج
و گشنیز تر انداخته بتمر هندی ترش کنند از میوه‌ها آلو
و انار ترش و شیرین و هندوانه و زرد آلو از اشربه شراب
لیمو و نارنج و غوره و بزرک بعرق گاوزبان منضج
که بر مطبوخ مقدم دهند بنفشه ۷ درم نیلوفر ۷ درم گاوزبان ۷

آلو بیست عدد تمر هندی سه درم خیارشنبر ۳ درم قند ۱۵ سیر
خوردنی پانزده درم با آب گرم مطبوخ عناب چهل عدد
پوست هلیله زرد ۵ درم شاهتره ۵ درم سنای مکی ۵ درم
افتیمون ۳ گاوزبان و گل سرخ از هر یک ۴ درم تمر هندی
۲ سیر شیرخشت ۲ سیر روغن بنفشه روغن کدو و شیر زنان
در سر میمالند و اگر از سوداوی باشد علامتش تنهائی
حرکت و دهشت و کم گفتن و کثرت ترس و گریه علاجش اگر
خون غالب فصد کنند غذا نخود آب بگوشت بره یکساله
و بزغاله و جلاب از گاوزبان ۳ درم بادرنجبویه ۳ بنفشه ۳
پرسیاوشان تخم خطمی بسفایج سوسن یکدرم گل سرخ ۲ درم قند
ده درم مجموع یک شربت بود نیم گرم خورند مطبوخ این ادویه
سازند عناب و سپستان از هر یک چهل عدد و هلیله سیاه ۵ درم
بسفایج اسطوخودوس افتیمون از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ
بادرنجبویه از هر یک ۴ درم سنای مکی ۷ درم غاریقون یکدرم ترنجبین
۲ سیر و جهت تقویت قند سفید و عرق گاوزبان و گلاب و تخم
ریحان میدهند و شراب سیب و گاوزبان و اگر از سوداوی
بلغمی باشد علامتش کسالت و سکون و نرمی نبض و [illegible]

و رطوبت بینی و دهان علاجش بخود آب بگوشت تغذی و
بدارچینی و زعفران مطیب کرده کلقند و گلنگبین بعرق
گاوزبان دهند آنچه گذشت در قسم سوداوی الا فصد مناسبست

فصل هفتم در صرع در لغت انداختن است و در اصطلاح مرض
معروفست و سبب آن سدهٔ غیر تامست در دماغ جمیع عصبها
متشنج گردد و حس و حرکت را منع غیر تام کند و سبب سده
بلغم بود یا سودا یا خون یا صفرا و این نادر است یا بادی
غلیظ در بطون دماغ میباشد و بشرکت اعضا میباشد مثل
معده و اوعیهٔ منی و انگشت بزرگ پای علاجش در حال نوبت
اگر عضوی دیگری آید و حملش بود بالای آنرا ببندند و آن
عضو را گرم گردانند بکماد نمک سبوس و در غیر نوبت
تنقیهٔ بدن از خلط غالب بقوانین سابق و تقویهٔ دماغ
و از چیزهای که بخاصیت فایده دهد دماغ گرگ و این عرس است
یا گوشت او با سرکه خوردن و هم چنین است سم گوره خر
که بسوزانند و بخورند فصل هشتم در سکته سکته حالیست
که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و گاه بود که تنفس
نیز در نتواند یافت و شبیه هستند که مرده است یا نه سبب این
این مرض سدهٔ تامه است در بطون دماغ علاجش حال قدری

بادیان و زیره در آب بجوشانند و بعسل یا نبات شیرین
کرده نیم گرم در گلویش ریزند و حقنه کنند و در حقنه تربد و
بوره و نمک و سنا و قنطریون و تخم حنظل کنند و تابه گرم
گرده بالای تا قیه نمدی بر سرش بنهند و این بتقدیر بود
که بلغمی باشد علامتش سفیدی رنگ و علامات بلغم
و تقدم اسباب تولد آن و اگر از خون میباشد علامتش
سرخی روی و چنان نماید که خنوقست و بیدارکنها
کردن و غیر آن و از نشانها عرق آمدن و نفس غطیط
باشد و غطیط آوازیست که از خنوق یا بعضی مردم فربه
در خواب بر می آید علاجش فصد قیفال و حجامت ساق
پس حقنه نرم و اگر از ورم دماغ میباشد علامتش تقدم
تب و علامات اورام دماغ و از این قبیل بود آنچه از سقطه
و ضربه واقع شود زیرا که ورم غشا که از سقطه و ضربه حادث
شود موجب آن گردد علاجش علاج اورام دماغست

فصل نهم در فالج و استرخا فالج در عرف بطلان حس
و حرکت نصفی از بدن بود در طول و سبب ورود سنجانی
فضله رطوبتی بود از بطون دماغ یا عصب آن جانب
پس منع کند قوت حس و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ

کند لیکن اعضا بواسطه فساد مزاج بسردی و تری متاثر
نشود و گاه باشد که افعال طبیعی نیز بسبب فساد مزاج باطل
گردد پس در عضو مضمور ظاهر گردد و گاه بود که از هر جانب سو
فرا رسد و تمام بدن غیر روی مفلوج گردد و این سو ابو طبقا
گویند علاجش تا چهارم بر ماء عسل عوض غذا و آب اقتصار
نماید و بعد از چهارم در صباح برین وجه جلاب دهند بادیان
۲ درم انیسون ابادر نجبویه ۳ درم در پانزده سیر آب بجوشانند
تا به نیمه رسد بپالایند و ده درم گلنگبین عسلی درین آب
حل کرده بدهند غذا نخود آب شیره کا چیزه اندکی
دارچینی و زعفران انداخته عوض آب گلاب و عرق
گاوزبان دهند تا یازدهم برین وجه بگذرانند و بعد از
آن بحقنه که در سکته ذکر شد احتقان کنند اگر به باز
پس باستفراغ بلغم بدینوجه استفراغ نمایند صبر یک درم
ملح هندی ۱ درم بوزیدان تربد عاریقون از هر یک
سه درم سنبهتی ۲ درم و نیم و در این ایام نخود آب
بگنجشک و کبوتر و کبک خورند و بعد از ان گوشت
آهو سودارچینی زنجبیل و زعفران و قرنفل و صعتر انداخته
و گاه باشد که فالج حرارت مزاج بود و سبب ان بود که دماغ

سعیم سنفرق بجهة از

و دل باهم مقاومت کنند پس آنوقت که رطوبات
از دماغ فرود آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه
کند پس درین حال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو
و عرق گاوزبان و غذا نخود و برنج و آب لیمو و شراب
سیب هم درین وقت توان داد و باشد که حرارت
چنان مستولی گردد که آب جو باید داد و چون حرارت
ساکت گردد باز بمعالجه فالج اشتغال نمایند اما استرخا
در عرف طب مثل فلج در عضوی از اعضا این جماعت
گفته اند که فالج استرخای نصف بدن است در طول نسبت
میان فالج و استرخا عموم و خصوص مطلق است در عرف لغوی
و سبب استرخا بریدن عصب در عرض میباشد در این
علاج پذیر نیست و ورم گاه میباشد علامتش درد
تمدد و تب علاجش فصد کردن و در ابتدا صندل
و فوفل و کشنیز تر سک انگور و برگ خرفه و سپید تخم
یا بعض بگلاب طلا کنند و در تزاید آرد جو و جباری
و در انتها گل خطمی و بابونه و بر فصد جرات ننماید تا غلبه
خون محقق نشود و سقطه و ضربه میباشد اگر حادث
شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل

بر پاره شدن عصب و اگر بعد از ضربه او ورم عارض شود
دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده بدان باشد تنقیه
کنند و داروی محلل و مقوی بر موضع ضربه نهند
چنانچه در فصل اول از باب سیزدهم بیاید و تشنج
بارد رطب ساده می باشد علامتش آنکه بتدریج حادث
گردد و علامتی دیگر ندارد و علاجش بتدریج اخراج کند
و گاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعضی اعضا
بر سبیل بحران دفع کند و بیشتر از تشنج قولنج و دفع شود
علاج این مناسب است آنکه بمالیدن روغنها کنند
که گرم باشد بسیار و تقویت عضو کنند و هر که او را
منع کنند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل در روغن قسط
باسم برابر جمع کنند بمالند مینماید و به باید دانست
که عموم و خصوص میان فالج و استرخا بحسب لغت عرب
و نزدیک بعضی اطبا هر دو لفظ مترادفند و استرخا
یک انگشت را فالج میگویند فصل دهم در تشنج انقباض
عضو است و در اسم تشنج امتداد آن چنانچه از انبساط
و گشادن عاجز آید اگر از بلغم می باشد علاجش تنقیه
بلغم بشرایط بعد از تنقیه روغن فرفیون مالیدن

علامتش آنکه در عضو حرارت نبود و علاجش تنقیه

در اختلاج

و از خشکی میباشد علامتش تقدم اسباب خشکی آرنده مثل تبهای غلیظ و
مدت دراز اسهال و گرسنگی و رنج بسیار و این نوع تشنج یابس گویند متدفع نگردد
کودکان و جوانان نادراً علاجش انواع مرطبات یا از غذا و شربت
و طلاها و روغنها میباشد علاجش علاج آماس باشد چنانچه در باب یازدهم
میآید میباشد مثل آنکه جراحتی بود بر عصب یا خلطی تیز و کیفیتی
زهرناک چنانکه کسی کژدم بر عصب بگزد و از این قبیل بود تشنجی که
خلط از بالا فی کند و تشنجی که از دیدان عارض شود مناسب هر یک
معالجه کنند فصل یازدهم در تمدد و کزاز تمدد و تشنج عصب بود
از هر دو جانب پس عضو سست نماید و میل بجانبی نکند و او
ضد تشنج اصطلاحی بود و مشارک اوست در سبب و کزاز بعضی
اطلاق میکنند بر تشنج و ابتداء از عضلات چنبر گردن کند
و بجانب پیش کشد یا پس یا هر دو و بعضی کزاز کردن بر مطلق
تمدد اطلاق کرده اند و بعضی خصوص کرده اند بدانکه سبب این
بردی مجمد بود از داخل یا از خارج که در یکی تب باشد یا در هر دو و علامات
و معالجات آنچه در تشنج مذکور شد و از ورم عصب و از این مرض
حرکات ارادی منحط گردد و عصب تر آنکه در جانب بود
و از خیر موذی سرد مادی یا غیر مادی می باشد علاجش کالنکیین
تاب بادیان و انیسون غذا نخود آب بشیره کاچیره یا گنجشک

و کبوتر و گوشت آهو و دارچینی و فلفل و زعفران در او اندازد و اگر
مادتی بود تنقیه بلغم کند و از خشکی عصب یا چیزی موذی میباشد
علاجش آنچه در تشنج گذشت و از ادمان خمر میباشد علاجش
ترک آن فصل سیزدهم در لقوه این مرض آنست که روی از
یکجانب فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند و سبب این
میشاید که تشنج آنجانب باشد که بدو میل کند تا هفتم علاج آن
از تنقیه و دادن ماء الاصول و دواء المسک و امثال اینها جایز نیست
آنچه رطوبی باشد چه آنچه یبسی باشد مطلقا جایز نیست و در این ایام
بر بخود است بشره کاچیره و ما العسل اختصار نماید و غرغره و معجون
نفع حاضر و تاثیر ظاهر است لابد از تنقیه بکار دارند فصل چهاردهم
در اختلاجات حرکت موضع باشد از بدن بخلاف عادت و در عرف
گویند عضو میپرد علاجش سبوس و نمک گرم کرده بر آنجا بندد و از
چیزهای غلیظ و خمیر سیده و میوهها و حیوانات پرهیز نماید و اگر این حالت
کم واقع شده باشد و بعد از آن دائم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم
کند با مایع مقوی بقار یقون فصل پانزدهم در زکام و نزله و
بعضی از طبیبان این فرق نکرده اند گرمی میباشد علامتش سوزش
و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم و تقدم سختی دماغ
چون در آفتاب مقام داشتن و خوردن چیزهای گرم و امثال این

در زکام و نزله

وگاه باشد که با حرارت جمیع بدن بود علاجش استفراغ بدن اگر ممتلی
بود بفصد و اسهال و شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و آب جو ماش
و اسفناج دادن و از سردی بود باشد علامتش گرانی و کندی حواس
و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم کرده اند و تقدم اسباب خارجی
اگر از آن بود بمثل آب و هوای سرد که بدماغ رسد علاجش اگر از
امتلای بدن و غلبه خلطی بعلامات آن معلوم گردد تنقیه کند و اگر سوء
مزاج ساده بود بمطولات و کمادات و شمومات اکتفا نماید بالجمله درست
که حمام در اول زکام سرد مضر است و در آخرش مفید و در زکام گرم در اول
و آخرش مفید است لکن حمام هر یک مناسب آن باید نزله گرم سو
مثل شراب خشخاش و سرد سو به برش عصا منع کند و اگر بسینه میریزد
و اگر نزله انبوه بود باز نیز واجب بود منع آن زیرا که در تخوف سل است
سیاه دانه بریان کرده در سرکه یکشبانه روز آغشته بوی کردن ماده را
بجانب بینی کشد و اگر بینی گرفته بود چنانچه نفس از آن نتواند باید زرد
[illegible] کار بکن باید باب دوم در امراض چشم مشتمل بر پانزده
فصل فصل اول در مدد آنکه چشم مرکب از هفت پرده
و سه است بدین ترتیب و عربی سه [illegible] منطق رخته
کرد آفرید کارت الی ملطف خویش چشمه بهفت پرده و سه آب منقسم
صلبیه مشیمه شبکیه زجاجی و پس جلیده پس عنکبوت و بیضی و عنب قرنی ملتحم

باب دوم در امراض چشم

عنب

رطوبات زجاجیه و جلدیه و بیضیه و قوت بینائی در رطوبت و ممدات جلدیه است و باقی رطوبات و طبقات
ممدات خادم وی اند و صدم ملتحمه از خون میباشد علامتش سرخی و بزرگی هیأت و پری رگهای
و سرخی علاجش فصد قیفال از جانب دردمند و اگر هر دو چشم بود هر دو دست و حجامت
و تلیین طبیعت بشراب عناب و آلو و بنفشه و شیاف ابیض سپیده بیضه و تخم مرغ سوده با شیر دختران
در چشم چکانند یا بر پشت چشم مالند و صندل و کشنیز تر و برگ عنب الثعلب و خرفه مجموع یا
بعضی بر پیشانی و پشت چشم ضماد کنند و غذا عدس و ماش مقشر بشوربای بادام یا روغن گاو
تازه یا دنبه بره و اسفناج بتمر هندی و قند چاشنی داده و برگ خرفه یا کدوی تر یا سیر اگر
خواهند بره دنبه بره یا روغن گاو تازه انداخته و بتمر هندی و قند چاشنی داده نان خورش
مناسب است و روز دهم بهتر است اگر طبیعت قبض بود ماء الشعیر میباشد در این قسم ابتدا اکثر
و آب رگهای بسیار دواند که گرد و سرخی و گرانی و دسخ بسیار علاجش شیاف قرد ماهی
بلعاب حلبه شسته و تخم کتان و گل خطمی چکانیدن و ضماد کردن و بصبر و حضض و مرکی
و زعفران طلا کردن غذا کواب دیگر ماء الجبن یا دنبه و یا شوربا با نان [illegible]
او بارزد بویه درم صمغ عربی درم باریان درم بیخ سوسن یکدرم بنفشه
سه درم گلقند اثنی عشر ده درم سائیده این مجموع [illegible] بود اگر گلقند نبود قند
ده درم و [illegible] درم گلقند اضافه کنند و اسهال بحب صبر ایارج کنند اگر از
بلغم باشد علامتش گرانی و خشکی و تیرگی رنگ و گلی برهم گرفتن و تیره رنگ
داغ سرخی ملتحمه و گاه بود ملتحمه سرخ نبود لکن بلکه پیلیه سرخ بود و بیشتر این نوع
با صداع بود علاجش شیاف برومان و لعاب خطمی و شیر دختران گرفته باشند

چکانند

چکانیدن و ضماد کردن ابتدا و در آخر شیاف دینار چون کشند غذا ماش برنج
و نخود و دنبه بره یا روغن گاو تازه و اسفناج و ترید از دمه و زرده تخم و شکر
و مسکه گاوی بهتر با نان خوردن و جلاب از گاوزبان و عناب
و پرسیاوشان و بنفشه و بادرنجبویه سازند و بمطبوخ افتیمون تنقیه
کنند و اگر از سودا باشد علامتش تیرگی و گرانی و اندکی سرخی و کم سیلان رطوبت
و گاه بود که بسبب [illegible] سرخ شود و علاجش ضماد است و نطولات
از مثل بابونه و شبت و صعتر و اکلیل و فودنج و سداب و [illegible] مطلق
رند باید که از گرد و غبار و سرما و گرما و روشنی و سفید بیاض و [illegible] پرهیز
بسیار نگاه نکنند بی آنکه نظر از روی بگردانند و از حمام و حجامت احتراز
نمایند مگر آنکه ادعیه ممتلی بود و استفراغ آن عادت باشد و از
و از گریستن و سقوط و امتلا معده و از غشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر
و پیاز و کرنب و شوربها که بسیار ترش بود و بیداری و خواب مفرط در شبها
فصل دوم در طرفه طرفه نقطه بود سرخ که بر سفیدی چشم
ظاهر شود بسبب گشاده شدن رگی از رگهای ملتحمه بسبب لطمه
یا ضربه یا حرکت عنیف مثل قی و عطسه قوی علاجش خون کبوتر
یا فاخته خاصه آن خون که از زیر پر چون بر کنند بیرون آید
و در ابتدا کحل اصفهانی با آن ضم کرده و در آخر آب اکلیل با لعاب
حلبه شسته در وی چکانند فصل سیوم در سبل غشاوه است که بر سطح

که بر سطح ملتحمه متولد شود از حبام عزیبه که شبابه رکها باشد
در غشای رقیق در هم بافته گردد علاجش فصد کردن
و مسهل دادن و شیاف احمر لین و احمر حاد و دینارکون
کشیدن و اگر غلیظ و دیرینه باشد بر باید داشت فصل چهارم
در جرب گر چشم داشت که اندرون پلک درشت
و سرخ گردد و با خارش و درد باشد ریکش بود یا حوشش
کند و دنجهای خورد که سرها سفید بود یا پوستی خشک
از آن باز میشود یا دنجها در صورت دانه انجیر بود
علاجش فصد کردن و بقرص بنفشه تنقیه کردن
و شیاف احمر و شیاف سماق کشیدن و در نوع
آخر احمر حاد و زعفر بنجم در عرب در گوشه چشم
از جانب بینی ریشی بود که ناسور گردد و هرگاه
درشت بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش
فصد کردن اگر از خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه
و شیاف عرب بکار دارند و اجزاء او هیئت صبر
کندر انزروت دم الاخوین کلنار سرمه صفهان
از هر یک یکدرم زنجار ربع درمی شیاف ساخته
با آب سوده در چکانند بعد از انکه احراک یا که کوه شنه

و برین مداومت نمایند و اگر این تدبیرات کفایت نبود
داغ باید کرد فصل ششم در نزول آب رطوبتی غریبه
باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه
بایستد و مانع دیدن گردد و سبب منع نفوذ اشباح
ببصر یا خروج نور بمبصرات بر خلاف هر دو مذهب
علامت هرگاه که در پیش چشم خیالات مثل پشه و موی
و مگس پیدا آید بیم نزول آب بود و سبب عودن این اشباء
وقوف چیز عنب غیر شفاف بود میان جلدیه و مبصرات لکن
این خیالات از بخارات معده نیز باشد علامتش آنست که در هر دو چشم بود و دائم
نباشد و بعقب امتلاء معده زیاده شود و بوقت گرسنگی کم گردد
علاج ابتداء آب که دیدن را تمام منع کرده باشد تنقیه بود با ایارج
و بعد از آن عوعره کردن پس با سلیقون شیاف عرارات کشیدن
و از شورباها و میوه‌ها و خیره و لبنیات پرهیز کردن و قلیه و
کباب و مطبخه و نان خشک خوردن و بر تشنگی صبر کردن
بغایت پر صابیست و اگر مستحکم شود و منع دیدن کند
بتمام قدح باید کرد و اگر سده در عصب مجوف بود بغیر
تنقیه استعمال مفتحات تدبیری نبود و قدح را در آن فایده
نبود و آبی که قابل قدح بود سفید و رقیق صاف باشد و انکه

علاج احساس روشنی آفتاب وچراغ کند وآنچه قابل قدح
نیست غامی و رتیقی وحصی و اسهال [illegible] منتشر رقیق
که هنوز بکمال نرسیده بود واینکه تدبیر قابل قدح کردانیده اند
ممکنست وگفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد بر خیالات مذکور
خوف از نزول نباید داشت فصل هفتم در عشا
کوری از غلظت روح باصره بود علاجش تنقیه با ایارج
و دار فلفل بر آید که از جگر بز که کارد در کشند و بر روی
آتش نهند بیرون آید بگیرند و در چشم کشند زایل گردد
ان شاء الله فصل هشتم در جهر روز کوری از رقت وقلت روح
باصره باشد علاج تغلیظ و ترطیب خون بود بمثل شراب عناب
و هریسه و گوشت گاو فصل نهم در دمعه یعنی پر آب بودن
چشم بپیوسته وسیلان آن علاجش اگر بدن ممتلی بود تنقیه
کنند بپرهیز و توتیا باسرمه ضم کرده پیوسته میکشند و از هیچ و شور پرهیز
نماید و در شغار رین باب محل النفع بود فصل دهم در بیاض
سپیدی که بر ظاهر قرنیه پیدا شود اگر ابتدای قرحه بود تمام زایل
شود و اگر بعد از رمد یا صداع یا شقیقه عارض شود بعد از زوال
سبب اکتحال بخم صغیر و جزم کبیر و حضض عسل کنند فصل ۱۱
در شوز ابد موی افزون از رطوبت عفن حادث گردد

علاجش تنقیه کردن و کندن موی و چون خار نشست ملصق کردن
یا کندن یک یک مو و داغ کردن یا بسوزن کرداندن یا
بیرون بشمیر کردن چنانچه کحالان دانند و کنند فصل دوازدهم ۱۲
در ظفره ناخنه جربیت عصبی که از گوشه چشم برون علاج وتدبیرش
مثل سبل کنند فصل سیزدهم در قمل شیش که در مژه پدید آید علاجش
تنقیه کردن با ایارج و غرغره کردن بعاقرقرحا و مویزه و پیندان
و آبکامه و چشم را باب شور و آب شب یمانی شستن فصل ۱۴
سلاق است که پلک غلیظ شود و [illegible] و مژه بریزد اگر ابتدا حدوث
آن سماق در گلاب آغشته صاف کنند و بکشند و از برگ خرفه و
کاسنی و روغن گل ضماد نهند یا سپیده تخم مرغ و روغن گل و اگر
دیرینه و غلیظ بود فصد و حجامت کنند بعد از آن مطبوخ هلیله
دهند و سر را به بخار آب گرم میدارند و شیاف احمر لین و دینج
کشیدن و ضماد بعدس مقشر و شحم انار و میجت کنند فصل ۱۵
در قرحه ریش چشم اگر از جانب راست بود بر چپ تکیه کند
و اگر چپ بود بر راست و اگر حرکت داشته باشند آب عسل و شیر
دختران بشویند و شیاف کنند [illegible] میکشند امراض عین بسیار است
اتمیه و توعش بیشتر است در این مختصر ایراد شد باب سوم
در امراض گوش و بینی مشتمل بر نه فصل فصل اول در درد گوش

گوشت
در امراض
باب سوم

از گرمی میباشد و از سردی و از جراحت و از کرم که در گوش متولد میشود
اما آنچه از گرمی میباشد یا سوء مزاج ساده بود یا مادی و ماده یا خون
بود یا صفرا اما آنچه از سردی بود هم بر آن طریق یا سوء مزاج
ساده بود یا مادی و ماده بلغم بود یا سودا یا بادی سرد که در گوش
جا گرفته باشد یا از سده بر می آید یا آماسی بود از بلغم یا سودا و علامات
سوء مزاج ساده و مادی و تدبیرات آن در صداع گذشت و علامات اول
معده نیز بعد از این خواهد آمد و علامت باد سرد و گرم مثل مزاج
است و امتیاز او از جراحت که باد از موضعی بموضعی میرود و در
گوش آواز و حرکت آن محسوس میگردد پس آنچه در همین موضع باید
گفت آنست که هرگاه از حرارت باشد شیاف ابیض با شیر دختران
سوده نیم گرم سه قطره در گوش چکانند یا افیون بشیر دختران
و اگر ورم بود بعد از این تدبیر لعاب اسبغول و دانه به نیم گرم
بچکانند و طلاهای خنک چون سنگ انگور و برگ کاسنی
و برگ خرفه و امثال این بر بیرون گوش از حوالی آن از سردی
در سوء مزاج در همه وقت. در ورم در ابتدا بکار دارند و
هرگاه از برودت باشد روغن بادام تلخ و روغن شبت
و روغن ترب و عرعر و حرمیان اگر در این روغنها
حل کنند اولی باشد نیم گرم بچکانند و سر را بخار آب گرم و

دارند

دارند و گوش بر زبان گرم حمام نهند و ضماد از بابونه و اکلیل الملک
خطمی و شبت و سداب و امثال این نهند اما جراحت و علامت
آن خروج مده و تقدم ورم بود اگر نو باشد مرهم ابیض با روغن
گل رقیق کرده اند و بچکانند و اگر کهنه باشد مرهم رسل یا تا سلیقون
کشند و بر شعاعی جهت تسکین درد نیم مثقال بر نهند اما کرم علامتش
خاریدن بود و احساس بحرکت آن و گاهی بیرون آمدن آن
علاجش آب برگ شفتالو یا برگ آلو بچکانند یا صبر یا
سداب سوده یا فتیله بصبر و سرکه سوده آلوده کنند و در گوش نهند
این همه تدبیر کشتن کرم بود و بعد از این عطسه آورند تا بیرون آیند
یا بگوش کش بیرون آورند بباید دانست که هرچه در گوش تقطیر
فصل ۲ کنند باید که نیم گرم باشد خواه در مرض گرم خواه در سرد
در آواز گوش از حرکت بادهای غلیظه که از فضله که در سر بود
حادث گردد میباشد علامتش تمدد بود با گرانی در گوش و علاج
تسکین یافتن و از ریختن فضله در گوش میباشد علامتش
گرانی و پیوسته بودن آواز علاجش تنقیه دماغ باید بما یناسب
خلط غالب بود و سر را بخار آبی که در وی بابونه و اکلیل و قیصوم
و شبت جوشیده باشد بدارند و اگر در ابریقی کنند لوله آن بگوش

دارند نسبت و روغن بادام تلخ یا بابونه یا روغن شبت در گوش
چکانند و از اخلاط ردیه بود و بخار بگوش بر آید این حالت حادث
گردد علامتش آن بود که در سیری دگر سنگی اختلاف گردد
و در سر و گوش گرانی بود یا علامت امتلاء معده علاجش تنقیه
معده بقی و اسهال و بر اطریفل مداومت نمایند و از خشکی و خلل
دماغ نیز شود علامتش آنکه در گرسنگی غلبه کند با علامات
خشکی دماغ و حالات گذشته علاجش مرطبات دماغ از اغذیه
و اشربه و روغن کدو و بنفشه و بادام در گوش چکانند و از جماع
و ریاضت احتراز نمایند و بر راحت و آسایش و شعم مداومت
کنند والله اعلم فصل سیم در آمدن جانور بگوش و آب و آنچه
آنچه در باب کرم گذشت بکار دارند و جهة در آمدن آب
بر یک پا که از جانب آن گوش بود بایستد و گوش بر کف دست نهاده
چند بار جهد تا آب بیرون آید یا ماسوره در گوش نهند و بمکند
با چوب باریک که خشک بود بگیرند یک طرف آن را در گوش نهند
و طرف دیگر چوب را گرد آینده مشتعل سازند تا نشف آن آب
کند فصل چهارم در طرش کری آنچه مولود بود یا عارض بود
از پیری یا از فسخ عصب مفروش بواسطه ضربه و سقطه بل
علاج نبود آنکه در تبها عارض شود بسبب تصاعد صفرا

بدماغ

بدماغ علاج آن مسهل صفرا دهند مثل شیرخشت و تمر هندی و
هلیله و روغن گل با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن
بماند با روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب
آلو و بنفشه و نیلوفر و تمر هندی دهند و آنچه بسبب سوء مزاج آلات
سمع بود علامتش دردی بود با گرانی و طنین و اگر سرد بود از سرما زیاده
شود و اگر گرم باشد ضد این بود و حرارت و سوزش محسوس گردد
و اگر از خشکی بود علامتش لاغری روی و در گودافتادن چشم
و تقدم تعب و ریاضت و بیخوابی علاجش تبدیل مزاج گرمی بسردی
و سردی بگرمی و خشکی بتری بطریقیکه مرة بعد اخری سبقت یافته
و از ریختن اخلاط غلیظ با آلت سمع نیز پیدا شود علامتش گرانی سر
و سبات و رطوبت منخرین و صداع و طنین و احساس ثقل
در گوش و اندک دردی در اکثر وقت بتخفیف درد وقت سعوط
و علاجش شراب اسطوخودوس دادن و تنقیه با ایارج و قوقایا و در گوش
بادام تلخ و روغن ترب و روغن قسط نیم گرم کرده و از بسیاری
چرک می باشد اگر در آفتاب نگاه کنند توان دید و پیوسته چرک
ترشح کند علاجش بیرون آوردن بگوش کاو یا با روغن و بخار
آب گرم نرم گردانند تا بیرون آید و از ریگ یا چیزی دیگر
که در گوش افتد می باشد علاجش روغن بادام در گوش چکانند

وعطسه آورد و بینی بگیرند تا بیرون افتد و از ثولول یا گوشت
افزونی میباشد علاجش بریدن آن اگر ممکن بود فصل پنجم
در رعاف خون آمدن از بینی بحران میباشد واقع شود منع
آن جایز نبود الا بوقت افراط و خوف ضعف و مثل این بود
آنچه بواسطه امتلاء و غلبه خون بود تا پری رگها و سرخی رنگ عارض
و گرانی بدن زایل نشود منع نباید و از حدت و تیزی خون میباشد
علامتش اندک اندک آمدن و بسیاری قت و حرارت خون
علاجش فصد قیفال و تسکین و تغلیظ خون بمثل شراب عناب و آب
برگ و از چیزهای گرم خوردن و از حمام و هوای گرم پرهیز
کردن و آب سرد بر سر ریختن [illegible] و برگ [illegible]
[illegible] سرکه خمیر کرده طلا کنند و زوری که در بینی نهند خون
باز دارد گلنار [illegible] گرد آسیا کافور خون سیاوشان
گل با مجموع با بعض نرم سوده اول بینی را بگلاب بشویند و قدری
از آن در ماسوره کرده در دمند و اگر خانه عنکبوت با [illegible] و زاج
که خلا کوبند تر کنند با سیاه دوات و از آن دارو بر [illegible] باشند
و در بینی نهند منع کند و قوی تر بود سرگین خر بینشاند آب
که بیرون آید بچکانند باردالو حکم بیند و حجامه بر جا نهند
اگر رعاف از جانب راست بود و اگر از جانب چپ بر سر

نهند و کشیدن انثیین و بستن هیچ آن منع رعاف کند
فصل ششم در خشکی بینی از حرارت و خشکی مفرط بود
یا از خلطی لزج که در و حرارت تاثیر کرده باشد علاجش
آنچه از حرارت و خشکی بود از خوردن چیزی گرم و قلت
طعام و بیخوابی و ریاضت و جماعت اجتناب نماید و
روغن بنفشه و کدو و بادام چرب کنند و خیار و هندوانه
خوردن و بوی کردن آن و گشنیز تر و آنچه از خلط لزج بود
که حرارت در و تاثیر میکند و بیوسته در بینی بسته میشوند
و خشک میگردد و بقرص بنفشه تنقیه کنند فصل هفتم در نتن
بینی بحب ایارج و حب الصبر تنقیه کنند و بسکنجبین و خردل
غرغره و هر صباح بینی را ببول شتر بشویند و مرکبی با
عود و جند بسایند و بدان استنشاق کنند مفید است
فصل هشتم در عطسه بسیاری عطسه از گرمی دماغ می باشد
و از گرمی هوا پرهیز فرمایند و از دود و غبار و طلاهای خنک
بر پیشانی و سر اندازند و بوی خنک مثل گشنیز تر و صندل
می بویند فصل نهم در ریش بینی آنچه تر بود مرهمی سازند
از موم و روغن گل و مرداسنگ و سپیده قلعی و خبث
الفضه و اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و آنچه خشک

بود خشک بروغن بنفشه و مغز ساق گاو و بلعاب آنه به
بهم برزده میمالد باب چهارم در امراض دهان و حلق
مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در جوشیدن دهان بیشتر
از خون و صفرا بود علاجش استعمال مطبوخ اهلیله و مضمضه
باب سک انگور و کاسنی و کشنیز تر و اندکی سرکه و آب
سماق و گل سرخ و آرد جو و عدس مجموع برابر نرم کوفته در دهن
میگیرند فصل دوم در گندبوی بد دهان از حرارت معده میباشد
علامتش کمتر شدن بوقت تناول طعام و شستن دهان
علاجش در صباح آب کشته زرده و برگ خورد و از چیزهای
گرم پرهیز کند و از بلغم عفن که در فم معده بود میباشد علامتش
آنکه بشستن و طعام خوردن زیادت ساکن نگردد علاجش
تنقیه معده باسهال و قی و زنجبیل پرورده در دهن گرفتن و بر
اطریفل کبیر مداومت نمودن و از فساد لثه و عمور هم میباشد
بسبب فرود آمدن رطوبات فاسد و عفن از سر بدان گفته
گوشت بن دندان بود و عمور جمع عمر است یعنی گوشت
میان دندان علامتش آنکه اگر مضمضه بچیزی ترش یا شور
رطوبات لزج بدبوی از دهن ریزد و مع هذا تسکین
نیابد علاجش تنقیه دماغ بایارج و مضمضه کردن بسرکه گلاب.

دهن

که برگ مورد در آن جوشانده باشند و حب الملک در دهن میگیرد علاج
و از فساد عمور و عفونت آن جرام ترشح خون از آن بود علاجش
فصد و اسهال بقرص بنفشه و مضمضه بگلاب و آب برگ مورد
و گل سرخ و سماق و برگ شیرینی کردن و از دندان کرم خورده
و سیاه شده میباشد و اگر شستن و پاک شدن و سنون خوشبوی
در دهان گرفتن ساکن نشود آن دندان را بکنند فصل سیم در شگافتن
زبان از حرارت و خشکی دماغ میباشد علاجش شیوش و دانه های
و برگ خرفه در دهان گیرند و خیار و بادرنگ کوبه برند و در هم
مالند و آن تف که از آنجا برون آید در زبان مالند و از خلط
که در معده بود میباشد معده را از اخلاط پاک کرداند و از خوردنیهای
گرم و خشک احتراز نمایند و بر چیزی که بغذای دماغ و معده کنند
مداومت کنند فصل چهارم در آماس زبان از خون میباشد علامتش
سرخی زبان و درد با تمدد و علامات غلبه خون علاجش فصد کردن
و طبیعت را نرم کردن و غرغره و مضمضه باب سک انگور و کاسنی
و کاهو و آب تاجریزی توت و از صفرا میباشد علامتش زردی
و سوزش و شدت درد و گاه باشد که زبان با وجود ورم ترش جوش
کند علاجش آنچه گذشت الا فصد و از بلغم میباشد علامتش
سفیدی آماس و بسیاری آب لعاب زیادت از سرخی و سوی علاجش

حقنه کردن نرید و شحم حنظل بود و غرغره و مضمضه بصعتر
و عسل و اگر از سودا پیدا شد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی
زبان علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه بآب انجیر
و لعاب خطمی و روغن بنفشه فصل پنجم در آماس لبها علامة
هر خلط غالب بود استفراغ آن کنند و غذا مخالف آن
دهند و اگر خون و صفرا بود ضماد بگشنیز تر و عدس و سویق
کنند و اگر بلغمی و سوداوی باشد بابونه و اکلیل و گل خطمی
و کتان و کتوجه فصل ششم در درد دندان اگر علامة
حرارت ظاهر باشد و باب سرد تسکین یابد فصد و حجامه
کنند و مطبوخ هلیله و برگ انگور و بزر البنج و پوست
بیخ خشخاش در آب بجوشانند و صاف کنند و سرکه و گلاب
و روغن گل با آن ضم کرده مضمضه کنند و اگر تسکین نیابد
قدری افیون بر موضع درد نهند اگر علامت سردی
ظاهر بود عاقرقرحا در دهن گیرد و فودنج و صعتر و عاقرقرحا
و بزر البنج در آب بجوشانند و صاف کنند بدان
مضمضه کنند و پیش غذا خوردن و درد دندان کرفتی
نام منفعت باید داشت که هر گاه گوشت بن
دندان از هم کوفته آماس داشته باشد و پیش از

آن

ازان سست بوده و دوام قبول ماده می کرد و ازو خون
بیرون می آمد بر کنند دندان در این صورت ضرورت
و اگر لثه قوی بود و آماس داشته باشد و درد دور و دراز
دندان بود و سوراخ و ریختگی در وی پیدا شده بر کند
الغا مفید است و اگر درد در عمور بود کاهی بکندن
دندان تسکین یابد بجهة تحلیل ماده دکاه بود که سبب
درد دندان کرمی بعضی گرم در بیخ دندان تولد کند
باشد علاجش تخم گندنا و تخم پیاز و بزر البنج با پیه
بز جمع کنند و بر آتش نهاده دهن ببخار و دخان آن
دارند و اگر خواهند دندان را بی آنکه آهن بر و رسد
بکنند قدری عاقرقرحا یکماه در سرکه یکساله اندازند تا مثل
خمیر گردد و بر دندان نهند دندان بنای دیگر و از آن
نگاه دارند فصل هفتم در کندن دندان از کرک
زردآلو و خرفه و برگ سماق خاییدن زایل شود
و موم با مغز بادام شیرین اینها حمل کنند صعتر و حب بلا
و نمک مالیدن هم مفید است و مضمضه کردن بشیر
تازه و گرم و گاه باشد که دندان را از خوردن چیزهای
سرد حالتی پدید آید هرگاه چیزی سردی برو رسد

درد کند علاجش دندان بربان و زرده تخم مرغ کرم هند
چند کرت و باید که چنان کرم باشد که آب از گرمی آن
از چشم بیرون آید فصل هشتم در دندانها بهم کشیدن
در خواب تریها نخورد و روغن سعط در رنگین بالد
و بابونه و قیصوم طلا کند فصل نهم در آماس لثه آماس
گوشت بن دندان از حرارت ملیا شد بعلامات آنها شند
اگر دموی بود فصد کند اگر صفراوی بود مطبوخ هلیله
دهند و مضمضه بک انگور و برگ خرفه و برگ بید و برگ
کاسنی کنند هر کدام باشد داز برودت و رطوبت ملیا شد
علامتش سفیدی آن و سردی حر زبان محسوس شود علاجش
مضمضه بعسل و لعاب حلبه و روغن گوسفند و روغن مصطکی
فصل دهم در خون آمدن در بیخ دندان علاجش اگر
از غلبه خون بود فصد کند و اگر از حدت خون بود
از گرمیها خوردن و در آفتاب مقام کردن پرهیز کنند
و بر مغلظات مثل شراب عناب و بزرک و آب
غوره و عدس مداومت نمایند سنون از این اجزا
ساخته شب در بیخ دندان میریزند گرمار کلنار طباشیر
سماق گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته

مجموع کوفته و بیخته فصل پانزدهم در جنبیدن دندان
آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و اگر از طول مرض
بود یا کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را نقصانی
یا آفتی رسد علاجش غذاهای سمین و چرب باید خورد
و چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنونی قابض از دهن
رفتن و احساس سردی لثه لرزیدن فکین در وقت
سخن گفتن علاجش ترک سردی و تری کردن و برین
موجب سنونی ساختن قرنفل مصطکی سعد گل سرخ کلنار سنبل
جوز ابر مجموع را برابر یکدیگر نرم کوفته بر بن دندان میریزند
شبها و از نقصان گوشت بن دندان می باشد علاجش فصد
حجامت و ترک شیرینی و از این ادویه سنون ساختن کندر
کرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین بیخ سوسن و اقاقیا سعطها
علاجش استعمال سنون یا درقیعی که اول مذکور شد فصل
هم از دهم در درد ملاذه و سرخای آن درد رگ بعربی لهات
گویند از خون پیدا شد علامتش سرخی و آماس و حرارت
در گلو و باقی علامات خون با اندک دردی زیرا که حس ملاذه
اندکست علاجش فصد و غرغره سماق و گلاب و سرکه
از صفرا پیدا شد علامتش نخس بغیر مثل سوزن در جای زدن

و بسیاری حرارت و خشکی دهن و درد زیاده از نوعی بود علاجش تلیین
طبیعت بشیرخشت و آلو و تمرهندی و غرغره بلعاب انگور و رب شاتوت
و آب کاسنی و خرفه و فلوس خیارشنبر در آب انگور حل کرده
و از بلغم می باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ آن و درد
بغایت اندک علاجش غرغره بابکامه و گلاب و سکنجبین دوزل
و از سودا می باشد علامتش محکمی و صلابت آماس و سیاهی رنگش
علاج مطبوخ افتیمون دادن و غرغره بصعتر و حلبه و کتان و انجیر و تخم
حنظل در آب جوشانیده و صاف ساخته و ابکامه و گلاب اضافه
کرده می باشد که ملاذه فرود می آید و آن بواسطه حرارت و رطوبت مبانه
اجزا استرخا لهات گویند علاجش آنچه گذشت و در درد آن
از خون و از سردی و تری می باشد علاجش در درد بلغمی مذکور شد
پس بمازو و نمک و شب درش بردارند و میان انگشت ها که
کودکان را لازم می باشد بکل دیگر آن یا موضعی که چرد بسیار بد نیابد
میرسد و بر پشش و سپوش لب سرشته و طلا کنند و بریدن آن از
خطر خالی نباشد فصل سیزدهم در خناق نارسیدن نفس
بود بشش و دل یا دشواری آن و سبب آن آماس لوزتین است
و عضلها که بگردن در آمده از عضلات پرونی و اینرا خناق
مطلق گویند و این گونه آماس از خون می باشد علامتش سرخی روی

وری

وری رگها و ضربان و جستن آن و غلبه خون بر تمام بدن علاجش
فصد قیفال و حجامت ساق و تلیین بحقنه نرم و پس غرغره
بسرکه و گلاب و رب شاتوت و آب گشنیز تر و چون ورم متغیر
گردد و زرد و نرم شود بانگشت یا آلتی بد ماهند تا بترکد و اگر از
صفرا می باشد علاجش هم فصد میباید کرد و از شیرخشت و عناب
و آلو و تمرهندی و بنفشه تلیین جست و غرغره چنانچه گذشت
و هندوانه دادن و امثال آن و از بلغم می باشد علامتش تهیج روی
و چشم و سپیدی رنگ و بسیار رفتن لعاب از دهن و اندکی
درد و شدت و تنگی حلق و باشد که دهن شور باشد علاجش حقنه
تیز که در وی حنظل تخم و تربد بود و غرغره بابکامه و عسل و سکنجبین
ترتیب داده یا عسل با آب ترب و سپیدان با رب جوز و انجیر
و از سودا می باشد علامتش محکمی ورم و تیرگی و سیاهی مایل بود رنگ
بیمار خشک و ترشی دهن و عمده موضع علاجش فصد باسلیق
و حقنه متوسطه میان حاده و لینه و غرغره چنانچه در بلغمی گذشت
و گاه ورم سبب خناق ورم عضلات اندرونی حلق می باشد یا بیرون
رفتن مهره های گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه
ماده یا بادی غلیظ که در میان مهرها در آید یا تشنج که در عضلات
حادث شود و این گونه خناق کلبی گویند و از خناق مطلق ازدی بود

علامتش آنکه بیمار قادر نبود در آنوقت بود که از بیرون رقبش
چهره باشد از جای خود اما اگر از ورم عضلات بود گاه می باشد که
دهن می تواند گشاد و زبان بیرون کرد علاجش فصد و حقنه
متوسط و آنچه گذشت در درد چهره بموضعش بقاعده رداوی دیگر
از درد از این اجزاء ضمادی اند جنس معات جراحات قیاصبر برش

فصل چهاردهم در ذبحه و در حلق وفتن علق و ذبحه ورمی گرم باشد
در عضلات از هر دو جانب حلقوم آن عضلات که فرو بردن آب
و طعام بر دمی باشد و عضله که بر دهن مری و حلقوم و اندرون
مری نهاده شده علامتش آنکه قادر نبود بر چیزی فرو بردن
و اگر جهد نماید از بینی بیرون می آید و سخن نتواند گفت و چشمها
میل بیرون کرده بود و بلند شده و آب از دهان سیلان می نماید
و گاه بود که سرخی و ورمی ظاهر از گوش تا گوش در پیش
حلقوم بر گرد او طوقی پدید آید و این را ذبحه از آن جهت گویند علاجش
فصد قیفال کنند اما خون اندکی بردارند تا قوت باقی ماند
پس حقنه نرم کردانند و رب توت تره و آب سکنجبین غرغره کنند
و اگر قوت بود دیگر باره فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا به بار
اعادت کنند اما در حلق وفتن زیرا که [illegible] دید یا لتی بگیرند
با آهسته و رفق بیرون آرند و اگر دور بود به سرکه و نمک سپیدان

غرغره کنند و گر نه جرعه جرعه بخورند تا بیفتند و اگر تشنگی بسیار برند
در حمام روند و تکیه کنند و در پیش دهن قدری خربزه یا یخ یا توتش
بنهند بدان میل کند و بیرون آید

فصل پانزدهم در گرفتگی آواز
بعربی بحوحة الصوت گویند از فرود آمدن نزله می باشد بحلق و قصبه
شش علامتش احساس درشتی و سوزش و دغدغه در آن موضع علاجش منع
نزله بشراب خشخاش و غرغره منع نزله که پوست خشخاش و بیدانجیر و عدس
و گلنار و گل سرخ در آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر که
خشک بود و از سوء مزاج حار می باشد در حنجره و اگر این در تنها باشد و تنباول
چیزهای گرم و تشنگی افراط در هوای گرم علاجش آب جو و خیار دهند
و هندوانه و انار شیرین و شراب بنفشه و عناب و خیار و لعاب دانه به و آبجو
خوردن و اگر سوء مزاج بارد در حنجره می باشد و بیشتر حدوث این از خوردن آب
یخ و برف با افراط و تنفس در سرما و هوای خنک بود علاجش
سازند برین وجه و پیوسته در دهان گیرد فلفل و دارفلفل زعفران سنبل
قرنفل [illegible] در [illegible] مجموع برابر صمغ عربی ربع مجموع قند بور
اهم و انیسون و مزاج رطب می باشد علامتش عدم احساس بخشونت
و درشتی و تقدیم مرطبات علاجش غرغره با سرکه انیسون و بادیان
و صعتر و ... و پودینه در او جوشیده باشد و زنجبیل مربا و عسل و سیاه
دانه خوردن و انجیر رند و پسته شور و بریان و فندق و سوء مزاج خشک

میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفای آهنگ بهم باد شتی
و درد و بیشتر حدوث این علت از گرد و غبار میباشد علاجش روغن
بنفشه تازه که متغیر و تند نشده باشد یا روغن کدو یا روغن بادام اندک اندک
بلع کردن که با آب اسبغول یا دانه به و قند و نبات سفید خوردن
و شوربا مرغ فربه و آب جو و گوشت بره و بزغاله و اسفناج و سخن بلند
و بسیار گفتن میباشد بواسطه خشونت یا ورم دهن حنجره و قصبه علاجش
حمام که معتدل الماء و الهواء باشد و ریختن آب فاتر و روغن بنفشه
گرم خوردن و شوربا ها با حلیم گندم و با قند و اسفناج و مغز بادام و شراب بنفشه
و قند و نبات سفید یا تخم ریحان و سبوس و با لعاب قند یا ترنجبین بروغن
بادام باب پنجم در امراض صدر ریه و قلب مشتمل بر نه فصل فصل
اول در تنگی نفس از بلغم غلیظ میباشد علامتش خرخره در سینه و برخو
بر آمدن بلغم و تنگی نفس بوقت حرکت اگر سرفه بر آمدن بلغم نباشد
خوف استسقا است علاجش از زوفا ۳ درم و انجیر ده درم و منقی
ده درم و صعتر ۵ درم و بادیان ۵ درم و ایرسا ۵ درم بیخ سوسن
تراشیده ۵ درم و تخم خطمی پنج درم و نبات با پنج سیر سازند و بقی شربها
تنقیه کنند و از حرارت [illegible] میباشد بواسطه کثرت بخارات علامتش
برنگی نفس و تشنگی و سوزش [illegible] علاجش فصد باسلیق و لکنی حرارت
[illegible] بعرق کاسنی و گاو زبان و شیره تخم خرفه و شراب صندل و نیلوفر

باب پنجم در امراض صدر [illegible]

و طلاها بر دل از خرخش از صندل و کشنیز تر و برگ خرفه و برگ کاسنی و امثال اینها جای ضعف دلالت
سینه و ضعف حرارت غریزی میباشد علامتش نرمی نبض بود و نفس بر مثال
کسی زنده که سینه باشد و تا راست ننشیند و گردن راست ندارد نفس بر نیاید.
و اول را انتصاب نفس گویند علاج علاج فالج روغن
قسط در سینه مالند و از خشکی شش باشد علامتش باریکی آواز
و سرفه خشک و کم شدن از خوردن ترها علاجش آب جو و گوشت
بزغاله و بره و مغز کله بره و شیر تازه بز و قند سفید و از میوه ها
هندوانه و انار شیرین و شفتالو فصل دوم در سرفه و آنچه از ذات
الجنب و سل و ذات الریه و ورم جگر میباشد عرض و تابع آن
امراض است مذکور خواهد شد اما آنچه بخود مرض است اینجا مذکور شود
بباید دانست و سرفه خشک و سرفه تر میباشد لا سرفه خشک آنست
که با آن چیزی بر نیاید و از نزله تیز و رقیق میباشد که پیوسته از سرفه
در می آید علامتش آنکه در شب و در عقب خواب زیاده
گردد و سر قصبه حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بمنع این
اجتهاد ننماید خوف سل باشد علاجش منع نزله بشرب خشخاش
و غیره از این اجزاء عدس پوست خشخاش گل سرخ اشک انگور
بذر البنج دو درم تخم کاهو سه درم تخم خرفه سه درم مغز تخم کدو
۴ درم مغز تخم خیار ۴ درم نشاسته ۲ درم کتیرا ۲ درم صمغ ۲ درم

افیون یکدرم کوفته و بیخته بلعاب دانهٔ بهی بسرشند و حبها کنند و پیوسته
در دهن میدارند و سر تراشیدن و چیزی درشت در سر مالیدن و از سوء
مزاج گرم و خشکی در ششش میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و تشنگی و گرسنگی و حرارت
هوا بالاعرض بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوای خنک و در خوشخانه و حمام و
تمام ابنیها علاجش آب جو و مرغ و کدو و اسفناج و سرمق و شراب نیلوفر و لعاب دانهٔ به
و سپیوش و عرق کاسنی و گاوزبان و از میوه‌ها هندوانه و انار شیرین و صندل و
آب کشنیز و گلاب و برگ خرفه و تراشهٔ کدو بر سینه طلا کنند و از سوء
مزاج سرد میباشد علامتش ضد آنچه در حرارت گذشت علاجش ایارج
عسل و انجیر و منقا و مویز پخته غذا نخود و باقلا و لوبیا و دارچینی و زعفران بهم آمیخته
و سینه بروغنهای گرم مالیدن و از خشونت قصبهٔ ششش میباشد و از
[illegible] سعال گویند علامتش آنکه در سخن گفتن و چیزی خواندن و دود و
غبار الم یابد و از هوای گرم و شربتهای گرم علاجش فصد کردن و مسهل صفرا
دادن و بر تدبیر سوء مزاج گرم مداومت نمودن و از درشتی قصبه بسبب دود و غبار
و گفتن بسیار میباشد علاجش لعابها و شوربای چرب دادن و فالوده جات
اما سرفهٔ تر آنست که بلغمی برآید از امتلاء و نیز هم از خون صفراوی بلغمی میباشد علامتش
بزرگی نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد لذت یافتن
و بیشتر با این سرفه چیزی برنیاید اما چون گاهی نفسی زد برآید در قسم تر
او نفع نه علاجش فصد کردن تا آنچه در سرفهٔ گرم گذشت از شربت و اغذیه

و ضماد

و ضماد عمل نمودن و از خلط غلیظ میباشد علامتش خرخرهٔ سینه
و برآمدن چیزهای غلیظ علاجش آنچه در تنگی نفس مذکور شد و بباید
دانست که بسیار باشد که اگر ترشی دهند ترشی زیاده گردد و
سرفه کم شود و اگر شیرینی دهند صفرا استحاله کرده و دهن تلخ شود و بتخصیص
شراب نیلوفر دهند که در وی خاصیتی است که بصفرا استحاله
نگردد و دیگر آنکه در بعضی اوقات در همه اشخاص و در بعضی اشخاص
در همه اوقات مشاهده شده در بترشی ازاله سرفه کرده‌اند و آنچنان
بود که سرفه در میان مردمان عموم یافته بود و بترشی زایل شدی و چند
کس را دیدم که هرگاه سرفه ایشان را عارض شدی ازاله بترشی کردندی
پس اهتمام کنند بدادن ترشی در بعضی سرفه‌ها که صفرا و حرارت غالب
شود در ریه فصل سیوم در خون برآمدن از سرفه و برآمدن اگر اندک بود
و با اندک سرفه برآید از حنجره و قصبه بود علاجش غرغره بقابضات
و گل ارمنی و صمغ عربی پیوسته در دهان گیرند و از گرمیها و نخوردن
پرهیز نمایند و اگر بسرفه بسیار برآید اگر رنگ سرخ بود از سینه است
اگر نیم رنگ بود از ششش بود در همه اقسام این فصد کنند و شراب
حب الآس و قرص کهربا دهند غذا برنج و باقلا و شیر و خشخاش
و مرغ اگر تب باشد در آب جو پزند از میوه‌ها امرود و سیب مناسبست
فصل چهارم در ذات الریه و ورم گرم بود در ششش از صفرا چون

یا بلغم شود عفن علامتش تب دائمی بود و سرفه و گرانی سینه
و تنگی نفس و درد از جانب سینه بجانب پشت میکشد
و انتفاخ و سرخی روی و چشم و ستبری پلک چشم و تشنگی انتفاخ
و خشکی زبان و نبض موجی و سبات در بلغمی سرخی روی
و چشم و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر علاجش
اول فصد باسلیق کنند پس تلیین طبیعت کنند مثل
شیرخشت و ترنجبین و بنفشه و آلو غذا جو شراب عناب
و بنفشه و نیلوفر و شراب انار شیرین بعرق گاوزبان
دهند در وقت غلبه حرارت و تشنگی بشیره تخم
خرفه و تخم خیارین و اگر بلغمی بود پرسیاوشان و تخم خطمی
و بیخ سوسن در اشربه مذکوره در افزاید و ضماد از آرد
جو و بنفشه نهند یا از موم سفید و روغن بنفشه موم روغنی
ساخته بر سینه می مالد و در تخم خطمی پس تخم کتان
با آن ضم کنند حب السعال برین وجه سازند مغز تخم خیار حب سعال
و مغز تخم کدو شیرین و خشخاش و مغز بادام مقشر از هر یک
سه درم بنفشه دو درم و رب السوس یکدرم ترنجبین پاک
کرده مثل مجموع بلعاب دانه ماسیوش بسرشتند و
حبها کنند هر یک سه دانگ و سر انگشت برو نهند تا بهن

ادر

کرده و حب السعال را برین صورت بباید ساخت فصل ه
در سل ریش شش بود و بعضی کسان باشند که اگرچه شش
ایشان ریش نباشد لکن حال ایشان مثل حال مسلولان باشد
و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتهای لزج از سر بشش فرود
آید و گذرهای دم شو که مجاری نفس گویند جمع گرداند و تنگی
نفس و سده و لاغری و ضعف و کاهش بدن پیدا آید و اگر
چه این در حقیقه از قبیل تنگی نفس باشد لیکن این کس را مسلول
خوانند اما سل حقیقی که قرحه شش باشد علامتش لزوم تب
دق است و سرفه برآمدن مده و چرک و فرق میان بلغم و مده آنست که
مده با خون و خشک ریش برآید و بد بو بود خاصه اگر در آتش اندازند
و اگر در آب اندازند بعد از چند ساعت بتک آب رود و اگر در
ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده بود اگر معالجه و تدبیر صواب
اتفاق افتد ممکن صحت باشد و اگر بحد استحکام رسیده بود
چنین گفته اند که لا علاج له و اما تلطف به لیمون امره
علاجش در اول که خون برآید که باسلیق زنند و خون بسیار
برندارند و آنچه بردارند بچند کرت بردارند چنانچه سر رگ
میگیرند و باز رها میکنند بعد از آن قرص کهربا و شراب حب
الآس دهند تدبیرات که در تب دق در باب یازدهم آید

با فتیله مواظبت باید نافع باشد انشاء الله تعالی فصل ششم
در ذات الجنب ذات الجنب را شوصه و برسام گویند و بعضی
افاضل میان هر یک فرق کرده اند و بیان اسباب و معالجه
زیاده مدخلی نیست ورمی گرم است در حجاب داخل یا حجاب
یا حجاب خارج یا عضلات داخل خارج و ورم قسم آخر چون
در خارج است محسوس گردد علامتش تب تیز و لازم و وجع
ناخس یعنی دردی مانند که چیزی سر تیز بجای فرو میبرند و نبض
منشاری یعنی سریع و متواتر و اجزای آن مختلف در بلندی و پستی
و صلابت متشابه منشار در رو دیگر و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتدا
پس در آخر چیزی برآید علاجش در مادهٔ دموی فصد باسلیق از جانب
علت اگر بینند که مریض را قوت و احتمال آن است و شراب
عناب و نیلوفر و بنفشه لعاب دانه به و اسبغول دادن و آب
جو و اسفناج و طبیعت را نرم داشتن و ضماد از آرد جو بنفشه بابونه
فصل هفتم در ذات الصدر و ذات العرض ورم حجابی که
سینه را بدو بخش کرده اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر
گویند و اگر در جانب مهرهای پشت بود ذات العرض خوانند
علامت ذات الصدر احساس درد در درازی سینه از قبه
نحوها تا خم معده و عدم قدرت علیل در نظر کردن بزمین و آسمان

ذات الجنب

ذات الصدر

و از تک

و از تکیه کردن بر پهلوها و پشت راحت یافتن و ذات العرض
احساس درد در میان هر دو شانه و بر پشت تکیه نتوان کرد
و بجانب چپ و راست نگاه نتوان کرد و در وقت سرفه خسته
بسیار بوی رسد علاج هر دو علاج ذات الجنب الا آنکه در
اول ضماد بر سینه و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد
فصل هشتم در خفقان طپیدن دل که بیرون از اعتدال بود
سبب آن سوء مزاج ساده باشد یا مادی و علامات سوء المزاجات
قبلا مذکور شد معلوم کرده اند و ساده را تبدیل و مادی را تنقیه
و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل
گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دانند و ازدیاد ملینات
علامت و علاج آن در باب هفتم بیاید انشاء الله ادویه
قلبیه گرم مشک عود عنبر بهمن ابریشم زعفران قرنفل [illegible]
دارچینی سعد ادویه قلبیه سرد مروارید ناسفته بیخ مرجان صندل
گل سرخ طباشیر کشنیز سیب نیلوفر کافور ریباس ادویه قلبیه
معتدله گاوزبان زر فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات
یاقوتی سرد معتدل و گرم و دواء المسک فصل نهم در غشی
معطل شدن قوت حس و حرکت است بواسطه ضعف دل
و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانچه در تب های

خفقان

غشی

زهرها

بعضی بتبادر گزیدن هوام زهرناک و از خوردن زهرها و از حلول کثافات
ردیه بدن چنانچه در اختناق رحم یا جراحت چنانچه نیش حیف (?) امتلاء
دان ملیما شد یا سوء مزاج ساده یا مادی یا قلت روح و در وقت
آن علاجش در یوقت بوش سواب سرد بر روی و بویهای
موافق خوش و گلاب بکار داشتن و دست و پای مالیدن و حر
کت دادن و در وقت تسکین و با هوش آمدن سبب آن
معلوم باید کرد و در دفع آن اهتمام نمودن للان یعنی ادا
فرط وجب العمت

باب ششم در امراض معده و جگر و سپرز

مشتمل بر پانزده فصل فصل اول در سوء مزاج معده یا سوء
مزاج گرم ساده باشد علامتش تشنگی و جشاء دخانی و فاسد
شدن غذاهای لطیف و اندک و گرم و خشک دهان
و قلت شهوة طعام علاجش شراب بزرگ و غوره
و انار و ریواج و شراب صندل و لیمو و نارنج غذا زرشکیه
و حصرمیه و سماقیه و حرمیه و تفاحیه و اگر شدید بود
یا ماده صفرا علامتش آنچه گذشت با تلخی دهان و غثیان
و بیرون آمدن صفرا بقی علاجش تنقیه بقی و اسهال
و باقی تدبیرات مذکوره و از گرمی و تری می باشد علامتش
اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان خاصه نزدیک

باب ششم در امراض معده

گرسنگی و بقی بر آمدن صفری و محی یعنی مثل زرده تخم مرغ
علاجش قی کردن و حب غاریقون اسهال آوردن و شراب
لیمو ده درم گلقند فتابی پنج درم بهم سرشته باید نوشد دار
و در تبهی یک سیر با شراب نارنج در صباح ناشتا
بخورد و از گرمی و خشکی می باشد علامتش حرارت یا زیاده
خشکی دهان و زبان و خشکی طبیعت و لاغری بدن علاجش
آب جو مرغ فربه و بره و بزغاله و انار و سیب شربت ...
و شراب انار و العرق کاسنی و از سردی ساده می باشد
علامتش ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و تغیر آن
و تری و نرمی طبیعت و بسیاری نفخ و آرزوی طعام علاجش
جوارشات گرم و از سردی و تری با ماده می باشد علامتش
کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غثیان و تشنگی کاذب
و آروغ ترش و نفخ در شکم علاجش تنقیه معده بقی اول و
آب شبت و عسل و اسهال بلغم و مداومت بر نوشدارو
جوارشات و کلکلانج و از سردی و خشکی با ماده سوداوی
می باشد علامتش بسیاری آرزوی طعام و ضعف
هضم و بسیاری نفخ سوزش معده و ترشی پیش از خوردن
طعام و بیرون آمدن سودا بقی چنانچه دندان کند شود

و بزرگی سپرز علاجش تنقیه معده بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح
پس مداومت بر مقویات مذکوره و از سردی و خشکی بی ماده
هم باشد و این دیر معالجه پذیرد و علاجش اغذیه و اشربه گرم و تر
و طلاهای گرم و تر بر معده انداختن و از تری بی ماده میباشد علامتش
قلت تشنگی و تنفر از غذا و چیزهای تر و هم یافتن زوال و بسیاری
آب دهان و سرعت نزول طعام از معده علاجش اطریفیل صغیر
و قرص گل و از سردی بی ماده هم باشد علامتش ضعف هضم
و بطء نزول طعام از معده و تغیر آن بترشی و نرمی طبیعت و
بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام علاجش جوارشات
حاره و از سردی و تری ساده هم باشد علامتش حرکت از علامات
سردی و تری مفرد با سفیدی رنگ و سستی گوشت بدن
علاجش چیزهای گرم و خشک فصل دوم در درد معده از سوء مزا
ج می باشد علاجش تبدیل و از اجتماع اخلاط ردیه هم باشد
علاجش تنقیه و از ورم هم باشد هم درین باب بیاید علاجش
و از بادها می باشد علاجش تکمید بجاورس و سبوس و نمک
و خوردن جوارش کمونی و امثاله و از ضعف هم باشد علامتش
تهییج درد بعد از تناول طعام و تسکین نا یافتن الا بعد
تمام علاجش تقویت معده فصل سیوم در فساد شهوت

این ارزوی

این ارزوی خوردن گل و امثال آن بود سبب آن اجتماع
اخلاط ردیه است در معده پس طبیعت مایل میباشد بچیزی که
ضد آن باشد و گاه باشد که ارزوی آن برای دفع و طلب
ضد نباشد بلکه طلب آن خلط ردیه مشابه و مشاکل
خود شود و فرق میان هر دو آنست که آنجا که طلب مشاکلست
صحت با او محفوظ نیست و آنجا که طلب ضد است و برای
دفع موذی با او صحت محفوظ باشد علاجش تنقیه معده
بقی و اسهال و تسکین این ارزو بمرغ بریان و شوربا و
تمشش استخوان طیور و نقلهای مرغوب فصل چهارم
در هیضه حرکت مواد غیر منهضم که از بدن باز گردد بعنف
و شدت دفعه بقی و اسهال مندفع گردد و گاه باشد که قی
نباشد و ازمنش کشش و غثیان خالی نباشد از تغیر طعام
و فساد آن بصفرا و به هم باشد علامتش اندفاع آن بقی و
اسهال علاجش تنقیه تسهیل قی بآب گرم و تنقیه معده پس
شراب انار و سکنجبین و شراب لیمو و گلاب و رب ریواج
و امثال آن تسکین دهند و از تغیر طعام ببرودت و بلغم
هم باشد علامتش بر آمدن ترشی و بلغم بقی و اسهال بلغمی
علاجش آب گرم دهند که در او انیسون و زیره و مصطکی جوشانده

باشد

باشند و بگذارند تا خشکی حد مجلس بیاید پس گوارش سفرجلی تا قبض دهند
و اسباب ضعف سه نوع بود یکی خوردن طعام بسیار که احتمال بعده
زیاده بود دوم اجزای لطیف و سریع الهضم بعد از اجزای کثیف
و بطی الهضم خوردن سیم تباهی جوهر ماکول و در معده
تباهی تر شدن آن پس باید که پیوسته ازین اسباب
اعراض اجتناب لازم دانند چه گاه بود که این مرض بغایت
صعب بود و نبض ساقط گردد و رنگ مریض مثل رنگ
اموات گردد و باشد که تشنج پیدا آید در دست و پای در چنین وقت
باید که شربت و معالجه باز نگیرند و صاحب این مرض را هیچ طعام
نباید داد فصل پنجم در جوع کلبی زیادتی آرزوی طعام
حرص بر ماکولات بود چنانکه از طبع کلاب آید از سوء
مزاج سرد فم معده ملیا شد علامت و علاج مذکور شد و از بسیاری
ریختن سودا بفم معده ملیا شد علاجش آنکه شهوت و
ترسی چنانکه آروغ و سوزش و دغدغه بسیار در معده
و بی صبری بر ناخوردن و کثرت براز علاجش اسهال
سودا بعد از فصد باسلیق و طعام چرب دادن و استنشاق
تمام بدن بغذا ملیا شد چنانچه حال ناقهان علاجش
غذاهای کثیر التغذیه دادن بکرات و اندک اندک از ادخال

بغذا

نیک محرور باشند و بدن را از تحلیل طبیعت از نزجی نگاه
دارند و ازدیاد ملیا شد در باب آینده ازین باب
شمه باید فصل ششم در جوع بقری گرسنگی اعضا و
سیری معده بود پس اعضا بغایت بغذا احتیاج بود و طالب
و معده از آن متنفر و غیر راغب از سوء مزاج سرد فم معده که قوة
حس و جذب او بیرا باشند با نقصان غذا و شدت شهوت اعضا
باشد علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان قوه
بدن و چون دست بر فم نهند سردی محسوس شود و اندک دردی
باشد در آن موضع و در بعضی اوقات غشی عارض گردد و
بسیار بود که مسافران که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش
از آن گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض گردد
علاجش در حال غشی آنچه در غشی مذکور شد و معده را بقوابض
سعد و سنبل و گل سرخ ضماد کنند و چون از غشی بیرون آید
نان در آب گوشت بدهند و اگر آب گوشت بدین طریق
گیرند قوی تر باشد بگیرند گوشت گوسفند یکساله و سفیدی از و
جدا کنند و سرخی او کباب کنند و یک سنگ بنهند و اندک
گلاب بر وی پاشند و سر دیگ را بپوشانند و بر سر آتش نرم نهند
تا آب از گوشت جدا شود و آب هنوز خام بود گوشت و

بیفشارند تا آنچه بیرون آید و آنچه با فشردن بیرون آمده باشد
همه را بگذارد جوش بدهند تا پخته تر شود و اندکی نمک در اندازند
غذا و از خلط مختلف مثل بلغم زجاجی ملیا شده که بفم معده
آید و قوت شهوت کم بپراکند و این برخلاف آن بلغم
بود که شهوت کلبی حادث کند زیرا که آن ترش
بود و فم معده را بگزد و شهوت دیگر را بجنباند و این سبب
غشی که بی طعم و غلیظ و لزج بود و علامتش علامات
سوء مزاج بارد مادی علاجش تنقیه معده و تسخین و این
قسم از اشکال خالی نبود زیرا که استفراغ صعب بود
و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد و از ضعف
قوی در فم معده و حرارت شدیده در جمیع بدن ملیا شده
علامتش علامات سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت
و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی علاجش
در حال آنچه حلو است و بعد از آن غذاهای سرد بالفعل
و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار و آب
سیب و بهی و شراب زرشک و شراب لیمو و نارنج
و ریواج و غوره که به یخ خنک کرده باشند ترید کردن
فصل هفتم در تشنگی مفرط از حرارت دل و سینه و شش

می باشد علامتش آنچه باشتهاق در هوای خنک تسکین
یابد علاجش بوییدن بویهای خنک مثل خیار و صندل
و گلاب و برگ بید و اغذیه و اضمده و طلیه سرد بکار
دارند و از حرارت معده ملیا شده علامتش علامات حرارت
معده و تسکین یافتن تا آب بهتر از هوا علاجش شیره
خرفه و سکنجبین و شراب زرشک و خیار و هندوانه و امثال
این و از غلظت و یا لزجت یا شوری خلطی یا غذای ملیا شده
در معده و ماهی شور جامع این هر سه صفت بود علامتش
آنکه هر چند آب خورده شود تشنگی زیاده گردد و چون
صبر کند بر آب ناخوردن بتخصیص در آب اول و چیزهای
گرم خوردن مثل عسل و شکر و طرز در تسکین یابد و این
عطش کاذب گویند علاجش تنقیه کنند بقی و اسهال
و اگر خلطی بود و اگر غذای بود زرشک و اغذیه موصوفه نافع
فصل هشتم در قی و تهوع و قی الدم قی حرکت معده بود در قی
بدفع چیزی از طریق دهن معروف باد و حرکت آنچه
در اندفاع و تهوع حرکت دافع باشد بدفع معده بحرکت
بدفع بعضی آنچه که معده دفع آن کند و غثیان حالتی
باشد معده را که با آن حالت اقتضای تحریک کند سبب

این حالات صفرا می باشد علامتش تشنگی و حرارت و خروج
صفرا بقی علاجش تنقیه معده بقی و حقنه و تعدیل باشربه
و اغذیه ملایمه خوشبوی و بلغم و سودا ملیاشد بعلامات
هر یک معلوم کند علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه و شراب
انار پودینه دادن اما قی که از دم یعنی برامدن خون بقی از کشاده
شدن رگی در معده میباشد علاجش فصد باسلیق و تجرع
آب بهی با شراب حب الآس که در آنجا صمغ عربی و گل ارمنی
و دم الاخوین حل کرده باشند و بلوط و خرنوب و سماق نیز
موافق است و از آمدن جگر یا سر معده می باشد بمعده علامت
آفت آن عضو علاجش استفراغ آن بیماری دیگر کنند
نهم در فواق حرکت فم معده است برای دفع چیزی موذی
از حرارت میباشد چنانکه در تبهای محرقه یا از خوردن چیزهای
که بسیار گرم باشد علاجش اشربه و اغذیه واجبه خنک
بکار داشتن و از برودت که عارض معده شود ملیباشد علامتش
علامات سردی و میل علیل بچیزهای گرم و پیران و مسافران
در سرما بسیار واقع شود علاجش معده از بیرون و اندرون
گرم کنند و در روغن رنجی و رطوبت که بعد ازین ذکر رود
حرکات عنیفه و عطسه زدن و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن

در فواق

برتشنگ

بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعضای (اعراض) نفسانی بغایت
مفید و موثر است و از چیز گزنده و سوزنده فم معده گاه
میباشد چنانچه از قی زنگاری و خوردن چیزهای تیز حادث
شود علاجش قی کردن بسکنجبین و آب گرم و شراب
لیمو یا زرشک دادن یا سبوس و از گرانی طعام بسیار
و غلیظ یا بلغم لزج و غلیظ می باشد علاجش قی کردن
بآب گرم و بلغمی با آب ترب و سکنجبین عسل و از مادۀ
غلیظ می باشد علاجش ماء الاصول و گلقند مقوی مصطکی
و انیسون و رازیانه و شبت و بابونه و پودینه بر فم معده طلا
کردن و روغن مصطکی و روغن شبت مالیدن و از ورم
جگر میباشد و ذکر آن بیاید و از خشکی می باشد علامتش
آنکه خلطی در معده با نفخ یا بادی یا حرارتی نبود بعد از
استفراغات و تبهای گرم بسیار عارض شود علاجش
شیر و روغن بادام خوردن و در معده مالیدن غذا
آب جو و مرغ فربه و کدو و اسفناج اندخته شربت
قند و نبات سفید با آب بهدانه و لعاب دانه بهی
و اسبغول فصل دهم در اورام معده اماس معده از خون
و صفرا می باشد علامتش تب و حرارت در معده و درد

در اورام معده

وظهور ورم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها علاجش
فصد باسلیق کردن و آب انار ترش و شیرین دادن و آب جو
و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی
و سگ انگور زرد و در ابتدا ضماد از آرد جو و برگ خرفه و لسان
حمل و آب بهی و سیب نهند بعد از چهار روز گل خطمی با آن ضم
کنند و چون حرارت تسکین یابد ضماد از بابونه و اکلیل
و گل سرخ و گل خطمی کنند و با شربت مذکوره آب بادیان و آب
کرفس در افزایند و از بلغم می باشد علامتش تب آهسته
و بسیاری آب دهان و سقوط شهوت طعام و باد کردن معده
بی آنکه محکمی در زیر دست آید و سپیدی روی و زبان و تهیج
علاجش ماء الاصول با آب گرم دادن و غذا نخود و ماش
مقشر و گوشت تیهو اندرخته حجر اگر دد لاجرم تیهو نخسند
و بر آب او قیصار نمایند و روغن و اندکی سرکه بهم در معده
مالند و بعد از چند روز سعد و سنبل و خاکستر چوب انگور
سرکه و گلاب سرشته ضماد کنند و اگر تحلیل نیابد برفق
استفراغ نمایند باسهال فلوس خیار شنبر پنج درم در آب گرم
حل کرده و صاف ساخته با آب بادیان سه درم و تخم کرفس
[illegible] درم و گلقند آفتابی ده درم هر صباح بدهند و از سودا

مدبه

می باشد علامت صلابت و محکمی ورم با افگار رنگ و بدخلقی و در گو
فتادن چشم و خشکی روی علاجش ماء الاصول و روغن بادام
و فلوس خیار شنبر و آب بادیان و آب کرفس دادن و ضماد
از حلبه و کتان و بابونه و گل سرخ سازند و اگر تحلیل نیابد
ایارج مقوی با افتیمون و غاریقون دهند و ضماد از اشق و مقل
و تخم فنجنگشت و سنبل و سعد کنند و فصل باز داشتم در اورام
کبد ورم جگر از خون می باشد علامتش تب و تشنگی و گرانی
و درد و سوزش در موضع جگر و سقوط شهوت طعام و ظهور
ورم و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق اگر ورم
بزرگ بود موی سوار بزرگ او جهت رسد اگر در جانب
مقعر بود با آن علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت
طعام بیشتر بود و اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس
و گرفتن بول و فرو کشیدن جگر کردن بزیر علاجش فصد
باسلیق و شراب انارین و آب کاسنی و سگ انگور
زرد و سکنجبین قندی غذا آب جو ضماد از آرد و برگ
خرفه و لسان الحمل و گل سرخ و صندل بعد از سه روز ضماد
از آرد جو و بنفشه و گل خطمی و گل سرخ و بعد از هفت روز
که حرارت تسکین یافته بود با بابونه ضافه کنند و بعد از آن

[illegible]

بنفشه و گل سرخ و گل خطمی و بابونه اختصار نمایند و میان
ذات الجنب و ورم جگر التباس میشود جهة تحقیق این
مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند نگاه
دارد و بعد از او از و سؤال کنند اگر در توقف درد در زیر
یا در زیر دندهها پهلو می یابد ورم جگر است و الا ذات الجنب
و از صفرا می باشد علامتش زردی روی و زبان با خشونت
زبان و شدت تب و حرارت و قی صفراوی علاجش استعمال
صفرا مطبوخ شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و تخم کاسنی
و پوست بیخ کاسنی سک انگور زرد و اگر ماده در حد آب
بود چیزی که استعمال کنند و در هر صورت طبیعت نرم
باید داشت و از بلغم می باشد علامتش سفیدی روی و زبان
و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و تب علاجش
حقنه تیز و شراب ماء الاصول بشیره تخم خربزه ضماد از بابونه
و اکلیل و تخم کتان و گل سرخ کنند و از سودا می باشد علامتش
ادراک صلابت در موضع جگر و فساد رنگ روی و لاغری
بدن و قلت شهوت و عدم تب و درد و گاه با حرارت مزاج
می باشد علاجش استعمال سودی بعد از آنکه ماده را سکنجبین
بزوری و عنصل و اقراص مقل پخته که باشند و ضماد و غذا و ...

بجنب گرمی و سردی مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب کنند فصل
دوازدهم در سوء القنیه ضعف و سوء جگر و مزاج سوء القنیه گویند
و مقدمه استسقا بود علامتش زردی روی یا سفیدی آمیخته
و تهیج روی و پلکها و دست و پای و گاه بود که به هول رسد
و از لوازم این مرض بسیاری نفخ و قراقر در شکم و بی
ترتیبی و اختلاف حاجت طبیعت گاهی نرم آید و گاهی محکم
و گاهی دیر و گاهی زود علاجش علاج خفیف استسقا است فصل
سیزدهم در استسقا در لغت آب خواستن و علت استسقا
گرفتن است و در اصطلاح اطبا مرض مادی بود که بسبب تحلل
در آمدن ماده غریبه بارده تمامی اعضای ظاهری یا بموضع
تدبیر غذا و اخلاط و این مرض سه نوع باشد و در ارذئه و بدتر
آن خلاف است و بقول اصح زقی پس لحمی پس طبلی علامة
زقی گرانی شکم و بزرگی و روشنی پوست شکم و چون
دست بر شکم مالند هم چون زقی بجنبد هم چون خیک پر آب
نماید و آواز آب مسموع گردد در وقت دست بر و زدن
و از پهلو به پهلو گردیدن علاج آن علاج ورم جگر اگر علامة
ورم بود و اگر سوء مزاج بود گرم از سکنجبین و آب کاسنی
و در سرد سکنجبین بزوری و غذا مناسب هر یک و استفراغ

استسقا

بزد آب بنلل گل کلابح سرد یا گرم بحسب حرارت و برودت
مزاج مریض و بعد از آن بمدرات و مقویات سرد یا گرم
موطبت نمایند مدرات تخم کرفس انیسون رو ناس
پرسیاوشان بادیان تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی
مقویات قرص ابرباریس کرم دکتر دو قرص گل و شراب
دیناری و سکنجبین بزوری علامت لحمی تربل و فربه
شدن جمیع بدن و چون انگشت بر موضع فرو برند مغاک
درکو باند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و بیش بعض
ازین دسلم انواعست علاجش مداومت سردی مزاج
و تقویه و تسخین با آنچه در سوء مزاج معده مذکور شد و در زیر
ریک نرم و گرم از گردن بزیر پنهان شدن علامت طبع
عدم گرانی چنانچه در زرقی بود و چون دست بر شکم نهند آواز
طبع مسموع شود و ناف بیرون آید علاجش اسهال برفق
بحدیکه که حدت گرمی نکند و تقدیر جگر و معده کردن
چه این نوع از گرمی جگر و سردی معده حادث گردد پس
تحلیل بادها بسکنجبین بزوری و حقنها و شیافها و حمارها
کنند ادویه موضوعه سرگین بز و سرگین گاو و کوکرد
و سرکه مجموع با بعضی ترکیب کرده طلی کنند بر جمیع بدن

ضماد

ضماد کنند و زرقی کو بر شکم و طبل را بر اطراف ایم لحاد جاورس
و سبوس و نمک گرم کرده و اغتسال بچشمهای گرم و حمام عرق آ
رنده مفید است و حمام تری فزاید یعنی حمام که آب بسیار
ریزند خاصه در آب خوش و شیرین مضر است و تیز شستن خصوصا
که قیصوم و امثال آن حیرا کنند و اگر عوض غذا آب دهند لعاب
مفید است و همچنین بود بول اشتر و نیز که قیصوم و درمنه
خورده باشند آزموده اند که ضعفه را استسقا عارض شد با
حرارت چندان انار خورد که از ذکر آن شرم آید و خلاص یافت
فصل چهاردهم در یرقان و ارقان نیز در لغت آمده یرقان
اما در طب مستعمل نیست این مرض دو نوع است زرد
و سیاه اما یرقان زرد در جهت دفع طبیعت می باشد ماده
صفرا را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در طبهاء صفراوی
در روزی از روزهای بحران واقع شود اگر پیش از هفتم بود
نیک نبود اگر طبیعت برجوع باید کرد بدخول در آب زن
گرم و سکنجبین دادن و از گرمی مزاج جگر می باشد علامتش
علامت گرمی مزاج و بسیاری زردی قاروره و کف زرد
علاجش مسهل صفرا و شربتها که جگر را خنک گرداند و
غذاها و ضمادها ازین قبیل و از گرمی زهره می باشد و فرق

میان این وآن که از گرمی جگر است آنست که آنچه از گرمی
جگر بود رنگ تمامی بدن زرد بود والّا زردی که بهتر کی زند وبدن
لاغر شود وطبیعت قبض داشته باشد علاجش مثل علاج
جگر وارشده جگر میباشد علاجش علاج شدّه علامت شدّه
جگر گرانی در موضع جگر بود بی درد وتب اگر شدّه در جانب
محدب بول رقیق واندک بود واگر در جانب مقعر بود
براز نرم وانباک آید علاجش اگر در جانب محدب بود
مفتح ومدرّ دهند مثل سکنجبین با آب بادیان وتخم کرفس
وکاسنی وتخم خیار واندکی لک مغسول واگر در جانب
مقعر بود استعمال ادویهٔ مفتحه مسهله کنند مثل راونده
سکنجبین وآب بادیان وکرفس وکاسنی وسنگ انگور
واز گرمی هواحی باشد واین قسم کودکان را وزنان را بسیار
افتد علاجش جاهای خنک واشربه واغذیه ومیوهای ترش
جنس واز ورم زهره میباشد علامتش تب دق بی گرانی
موضع جگر ودرشتی زبان وتهوع علاجش علاج ورم جگر
واز ضعف زهره میباشد علاجش علاج ضعف واز سدّه
درمجری که میان زهره وجگر است میباشد علامتش
قی صفراوی باندک تقلی در جگر وبراز اندک اندک
سفید

سفید گردد علاجش استفراغ صفراوی باید که بتنقیه واستعمال مفتحات
مثل آب تلخ کاسنی وسنگ انگور زرد وتخم کرفس وبادیان وراوند
وسکنجبین بزوری وبحسب گرمی وسردی مزاج در مرکب ومفرد بصرف
نماید واز سدّه درمجری که میان زهره وروده است می باشد علامتش
آنکه براز یکبار سفید گردد وبعسر بیرون آید وبا این صنف نباشد
وبکلی قولنج تولد کند علاجش آنچه گذشت در گشادن سدّه بی
مجری آب گرم چکنند که در وفلوس خیار شنبر حل کنند باروغن
بادام حقنه کردن بغایت مفید است واگر سنگ انگور وتخم کرفس
زیادت کنند قوی تر باشد واز قولنج میباشد علاجش علاج قولنج
اما یرقان سیاه از سدّه میان جگر وسپرز ومیان سپرز وفم معده باشد
یرقان سیاه
علامت این سدّه آنکه یرقان اندک اندک حادث شود وفرق
میان هردو آنکه در زمان شهوت دفعة ساقط گردد وگرانی وتمدد
در جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری واسهال سوداء واز
بسیاری حرارت جگر می شود که خون را بسوزاند وفرق میان
کبدی وطحالی اینکه سیاه بود با سیاهی بول وبراز وشکایت
مریض از جانب چپ بود وغم واندوه بی سببی وخبث نفس
علاجش فصد وبیرون کردن خون باشد پس صلاح وتعدیل
جگر واز ضعف طحال باشد وماسکه سپرزی باشد علامتش کدورت

سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا بقی و اسهال علاجش
تقویت سپرز و نهادن محجمه با آتش زدن و ضمادهای مقوی
و دلک و ریاضت اگر از سکون و دعت باشد و از جهة دفع
طبیعت در بحران امراض سوداوی مبتلا شد علامتش آنکه در آن
امراض حادث گردد و در عقب آن خفتی حاصل آید علاجش مدد
کردن بخروج آن و از ورم سپرز مبتلا شد فصل یازدهم در ورم
و باد سپرز اما ورم بیشتر سوداوی بود و لیدا از آن دموی لکن
بزودی سودا مستحیل گردد و بلغمی و صفراوی اندک نادر بود
و بیشتر اورام در زیر سپرز حادث گردد و فرق میان باد و ورم آنست
که از دست در ورم مالیدن درد زیاد کند و باد تسکین یابد و بود
که آواز قراقر مسموع اما دموی علامتش درد در جانب چپ و حرارت
و تشنگی و تب گرم و استداد ریعی و سیاهی قاروره و گاه باشد
که در موضع سپرز سرخی پیدا شود علاجش فصد باسلیق و اسهال
بخیار شنبر و شراب کاسنی و سک انگور و ضمادهای خنک مانند آب
جو و شربه که در اورام جگر مذکور شد اما صفراوی علامتش سوزش
مفرط در سپرز و تب تیز و استداد عطش و زردی چشم و زبان
اندک سیاهی آمیخته علاجش اسهال بطریق ورم صفراوی
جگر اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی با آن

در ورم و باد سپرز

و سفیدی روی و زبان و تهیج چشم و حوالی آن و سفیدی بول
و سیاهی براز بود علاجش تنقیه بلغم و تضمید سپرز به تخم اسفند
که در سرکه کوفته و با خاکستر درخت انگور و سرکه و روغن
گل جمع کرده اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون
آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت
نبض دو شریان که بر دو جانب حلقوم است چنانچه به بصر
دریافته شود و لاغری علاجش اگر غلبه خون بود فصد
باسلیق و اسلیم زنند پس سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ
افتیمون و تضمید بسرکه و سداب و فوتنج و بیخ سوسن کبود
و اشق قرص کبر و قرص ایرسا بسکنجبین بسرکه کبر دادن اما
باد سپرز شود از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا در آن [illegible]
علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانچه اگر دست
بر وی فرو برند در رود شنیده و قراقر کند چنانچه بر آید علاجش
ماء الاصول که در و تخم فنجنگشت و سداب کرده باشند و
سفوف حرف دادن و صبر و حب ترشک بغایة مفید است و نهادن
محجمه با آتش و ضمادهای محلل و السلام باب هفتم در مرض
روده و مقعد مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در اسهال
اسهال که بود از ماکولات بود یا از اعضا و از خود

باب هفتم در امراض روده و مقعد

نیز گاهی می باشد چه جنوب و بلاد جنوبیه سبب اطلاق میشود لا
آنچه از ماکولات بود از ادویه مسهله می شد که قوت او در معده
یا در روده بماند علاجش اسبغول بریان بروغن گل چرب کرده
بشراب سیب دهند و از بسیاری خوردن که موجب تخمه
شود یا چیزی مزلق مثل آلو یا غذائی که خوش طعم شود یا بغیر
شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولد ریاح کند و آن مانع
اشتمال معده بود بر غذا پس نا هضوم بماند و موجب اسهال گردد
علاج این مجموع یک شبانه روز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف
و سریع الانهضام و صعب دهند و معده [illegible] بر خرابی
تقویت کنند اما آنچه از اعضا بود از جمیع بدن ملیا شده بزا
اسهال بدنی گویند بسبب اجتماع فضلات از ترک ریاضت
و قلت تحلیل و بسیاری راحت و سکون و امتلای بدن پیدا شود
یا از جنس استفراغی که عادت بوده باشد علامتش تقدم این اسهال
و خفت یافتن از آن علاجش تنقیه بفصد و اسهال اگر بدن
قوی باشد و ریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و اگر غلبه
صفرا می باشد در بدن علامت و علاجش در اسهال حاری
خواهد آمد و بر سبیل بحران باشد منع کردن این مجموع خطر
باشد و بسبب ذوبان و گداختن اعضا ملیا شده بی از عقب

حمیات دقیه عارض شود علامتش التهاب و حرارت و تشنگی و از
اختلاف و عدم علامت آنچه در عضوی که موجب اسهال
گردد الا گر از ذوبان لحم شحمی بود دسومت غلیظ بود اما چرب نبود
و آخر متشابه القوام گردد و ذوبان ~~لحم نیز در اول صدیدی~~
از عضوی غیر معین میباشد و این مدی بود بسببش انفجار
دبیله بود در عضوی از اعضا حتی که از صدر و سینه نیز باشد
علامتش تقدم ورم در آن عضو و وقوع از دو فواتی که نافض و
قشعریره گویند علاجش فصد و گلاب بشیره تخم خیارین
با سکنجبین یا شراب ریزک بجب حوال غذا آب جو
و مرغ جوزه انداخته و چون قیح پاک گردد گل ارمنی و طباشیر
و خون سیاوشان و گل سرخ از هر یک جزوی و تخم کاسنی
دو جزو مجموع کوفته و بیخته با مثقال شراب سیب و به دهند
و موضع را بمقویات ضماد کنند و در آش جو برنج اضافه
کنند و اگر حرارت نبود بجو حاجت نبود و غیر مدی باشد که
فضله مجتمع میگردد و در یک عضو یا زیاده و چون ممتلی گردد اسهال
مندفع شود علامتش آنکه در آن عضو درد ظاهر شود قبل
از اسهال و بعد از آن خفتی و راحتی پیدا آید و معرفت نوع
خلط بلون براز و باد و ادرار و عضو و اسهال حاصل توان

کرد و اگر غب بود صفراوی باشد و اگر ربع بود سوداوی و اگر
مواظبت رطوبی و این نوع اسهال دورالبطن گویند و اگر
دوری نباشد بل دائم بود و در بعض اوقات قوی‌تر شود
و آن خلط فاسد در خون است علاجش تنقیه بدن از خلط
غالب تعدیل مزاج بما یوافق و تقویت آن عضو که درد
مجتمع میشود بضمادات و از عضوی معین میباشد
مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و زهره و روده اما از دماغ
و این را اسهال دماغی گویند بعد از آمدن نزله و فساد
غذا در معده باشد علامتش آن بود که در اول روز
که از خواب برخاسته بود چند کرت بپای بنشیند پس
ساکن گردد یا علامات نزله و فساد غذا در معده
باشد علامتش آن بود که در اول روز که دماغ بقفا تکیه
نکند و بالین پست کنند و پیش از آنکه عادت از خواب
برخاستن و مجالس نشستن بود بیدار کنند و قی فر
مایند و آنچه بقی برآید و در معده بماند یا بر روده فرود
آمده باشد بتخریج خزلق دفع باید کرد و نشق تخم ریحان
یا تخم زوف یا تخم خردل یا اسپغول بشراب سیب
با قند یا شراب صندل دهد و داروهای قابض که اسهال را

بازدارد

بازدارد نشاید دادن و تدبیر بازداشتن نزله باید
کرد چنانچه در باب اول گذشت اما از معده و این را
اسهال معدی گویند از ضعف ماسکه و سوء مزاج
یا بازماندن ماسکه از کار خویش بسبب ملاست
سطح معده از رطوبتی میباشد علامتش بیرون آمدن
طعام لم یتغیر و احساس ثقل و فرود آمدن آن
بر مثال آن سنگی که از بلندی ساقط میگردد
علاجش قی کردن و خوردن خرنوب و کندر خور
دن و از ضعف قوت هاضمه باشد از سوء مزاج و
بیشتر سرد و تر بود یا از بسیاری باد در معده یا از رطوبتی
لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و هاضمه از کار
خود بازماند علامتش هضم ضعیف و ثقل طعام بر معده
و غیر متغیره و منهضم بیرون آمدن لکن بوقت خود نه بسر
عت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد علاجش سوء
مزاج را بعلامات آن معلوم کرده تبدیل کنند و باد را
بترک چیزهای نفاخ و کاسرات ریاح با حیل و ر
طوبتی را آنکه علامتش غثیان و بسیاری آب د
هان و شیرینی و بیرون آمدن آن بابراز است

قی با آب ترب و شبت و عسل کنند و مداومت بر جوا
رشات مذکور نمایند و از ضعف دافعه مسهل شود و این
بغایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک کنند و دفع
مقدم چه از ضعف بیکبار رفع نتوان کرد و آنچه دفع شد
منهضم بود و علامات ضعف دافعه معده آنست که
زیاده از دوازده ساعت در معده نماند و سبب این یبو
ست بود علاج بخورهای تر باید کرد و اگر کثرت صفرا در
معده می باشد علامتش و علاجش در اسهال حراری
بیاید و از بلغم شور میباشد علامتش شوری دهان
علاجش قی فرمایند و گلقند مقوی بمصطکی یا شراب
بهی یا شراب لیمو دهند و از شراب و خورشش دهان
او و قرحه و ریش معده می باشد علامتش خورشش
دهان و خشکی و حرارت بعد از تناول طعام در معده
احساس سوزشی و دردی شود و چون طعام بگذرد
تسکین یابد و در ابراز صدید و زرد آب و قی آید
علاجش اگر مانع نباشد فصد باسلیق کنند و غذا
آب جو بریان کرده و عدس و برنج شسته بشیر
خشخاش دهر روز دو درم اسبغول بریان کرده ٥

دیگر درم

دیگر درم صمغ عربی و دو درم روغن گل بشراب صندل بدهند
و اگر بعد از هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب ا
لرمان دهند شراب بهی و از باطل شدن جمل معده ٥
میباشد و سببش خلط اکال بود یا شرب سموم
حاره یا ورمی گرم که حادث گردد و در معده مثل فلغمونی
و حمره علامتش بیرون آمدن طعام غیر منهضم بسببی
از اسباب مذکوره علاجش معده بو بقا لضمادات قویه
ضماد کنند غذا آب جو بریان کرده اگر حرارت بود و الا
شوربای گوشت سنگک و برنج و گفته اند که حسوئی که از
شیر تازه و نان مانده خشک کرده سازند اثبات
جمل معده کند اما از جگر و این را اسهال کبدی گویند
فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در
کبدی کیلوسیه و فعل معده تمام بود و در معده ضرری
نباشد قیح و ریم باشد سببش اثقبی رو بیلو علامتش
تقدم ورم و نافض و قشعریره علاجش آنکه مذکور گشت
و تقویت جگر با اشربه و ضمادات مناسب کردن
و غسالی می باشد یعنی مثل آب غساله گوشت
تازه بود سببش ضعف جگر بود بسبب سوء مزاجی

باشد یا ورمی سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و د
فع کرده اند و ورم و سده خود بعینها مذکور گشت تحقیق کرده
علاج فرمایند و گویند ضعف اصعب بود بر من یقین زایل شود شک
نیست که هرگاه از برودت و رطوبت بود مرا ابلنه بتنهائی سبب
خواهد بود و موی صرف مسا شد و این را دوسنطاریا
کبدی گویند سببش یا تفرق اتصال جگر بود علاجش
قرص طباشیر و گل ارمنی و خون سیاوشان غذا زرده
نیم برشت یا امتلای جگر علامتش امتلای بدن و احتبا
س سیلان معتاد و عدم علامات سحج از درد روده ها
و خروج مقدار کم بیابی علاجش رگ اکحل زنند و مادام
که بیمار ضعیف نشده باشد قابض ندهند و چون
ضعف پیدا آید محاجم بر مواضع کثیر از بدن نهند و قوابض
استعمال کنند صفراوی حر باشد سببش امتلای جگر
بود از صفرا باشد و قوة دافعه صدیدی خمی باشد سببش
احتراق خون جگر بود مثانه دردی حر باشد و این
از انفجار دبیله بود و از انفتاح شده یا احتراق شدید
علامت و علاج انفجاری مذکور شد و علامت انفتاحی
و احتراقی و صدیدی و صفراوی آنست که بآن علامت

سحج

سحج نبود و مختلط بود ببراز و بیفزاید خروج آن رحمت حاصل شود و در وقت خلاء معده بیشتر
بود و چون غذا خورده شود ساکن علاجش قابض ندهند خوف هلاک است بلکه
بتعدیل مزاج و اخلاط بآب جو و اشربه بارده و دوا قبض بسیار شود مثل شراب
زرک (?) و غوره و انار و ریواس اهتمام نمایند و در این نوع اسهال خوف سحج
است پس تخم رزف (?) و اسفغول بریان کرده در بعضی اوقات با آخر مد بدهند
و گاه باشد که در بعضی اسهالها کبدی پارهای جگر بیرون آید علامت
آن بود که بر آتش نهند که سوخته نشود و کیلوسی می باشد سببش ضعف
جاذبه جگر بود علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی تیزی زند بواسطه
وقوف در ماساریقات و قلت خون در بدن ولاغری و زردی
رنگ با سفیدی آمیخته بعلامت سوء مزاج ضعف معلوم کنند
و اکثر آن از برودت و رطوبت بود و تعدیل و تقویت جگر کنند و خلطی
ملیاشد از سده که عارض شود در عروقی که فیما بین اول علامتش
ثقل در جانب راست ولاغری و فساد لون علاجش تفتیح
سده بسکنجبین بزوری و شراب دیناری اما از طحال از امتلاء
سودا و بسیاری آمدن آن بمعده بود علامتش غلبه اشتها و سوزش
فم معده و ترشی دهن و سودا و تب بر آن علاجش اگر قوت قوی
بود فصد باسلیق و اسلیم باید زد و مطبوخ افتیمون و استفراغ کنند
و فم معده را بقوت دهد و بیزر و تکمید کنند و مجمر آتش بر نهند
اما از مراره هرگاه صفرا از زهره برودت زیادت از آن آید

که جهت دفع ثقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود علامتش
وقوع آن در عقب تبهاء عفن و حرقه یا در عقب خوردن شراب
کهنه علاجش اگر صفرا بسیار بود بنقیع اهلیله زرد و تمر هندی آب
انارین بتکرار تنقیه کنند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان
بشراب بهی و زرشک دهند غذا از روغن بنگ و آهن تاب
و آب جو بریان کرده برنج سماق یا انار دان و اگر ضعف بود
تیهو یا مرغ جوزه نیم بریان که در انداخته و اگر بریان کنند و در
وقت گردانیدن آب سماق بر میریزند میشاید و این نوع اسهال
معدی گویند با کثر اسباب که در معدی گذشت تواند بود از بثور
سطح داخل بود علامتش بیرون آمدن صدید با طعام غیر کامل الانهضام
و صلاح معده و احساس درد و در وقت حرور طعام بر وی علاجش
فصد اگر مانعی نبود و آب جو بریان و برنج و روغن گل بکار آیند
و شراب بهی بشیره تخم خرفه و گل ارمنی و صمغ عربی چنانکه
در معده گذشت و با آب لسان الحمل حقنه کنند و ترک ترشیهاء
صرف کنند و از بثور سطح خارج می باشد و درین صدید نبود درد
ببالا و زیر و راست و چپ میل کند علاجش فصد و تسکین حرارت
و برگ خرفه و کشنیز و کدو ترضماد کنند و از هوای گرم
اجتناب نمایند و از رطوبات [illegible] که در روده جمع شود می شد
علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام و حسن حال

معده

معده علاجش تنقیه بقی و اسهال پس تقویت و قرص قابضه و ازیل
دستی و سوء مزاج سرد و تر میباشد که قوت ماسکه را ضعیف
کرداند علاجش آنچه در رطوبت گذشت غیر خروج رطوبات علاج
جوارشات قابض که در معدی مذکور شد و از ضعف اعضای باشد
چنانچه اعصاب سوم که بدان آمده از جنس فلج استرخاء عارض شود
بسبب امتلاء آن اعصاب یا مبدائش یا سبب ضربه و سقطه
که عارض مبدء شود علامتش علامات فالج و همچنین علاجش و این نوع
اسهال بغایت قلیل الوقوع است و از انفتاح عروق در امعا
اسهال دموی حادث شود و زیرا دو سنطاریا یعنی معوی گویند
در روده های غلاظ بود و در روده های دقیق بود بدانکه روده ها
شش است و اسامی آن اینست اول که متصل معده است اثنا
عشری است پس صایم پس رقیق و این سه را امعاء دقایق گویند
پس اعور و قولون و مستقیم و این سه را امعاء غلیظ گویند اگر
انفتاح عروق در روده غلاظ بود علامت فرود آمدن
براز بود اول با خون و آخر بی خون بی آنکه علامت سحج
باشد و اگر در امعاء دقاق بود علامت اول رذل غایط بود

پس نزول خونی که رقیق وکف ناک با قراقر وباد علامات سهال
کبدی بود از حرارت وتشنگی وتغیر رنگ روی وثقل جگر
وعلامات سحج نز بود علاجش فصد کنند اگر غلبه خون بود
ورب بهی وریواج وغوره وسیب وحب الآس با شراب انبار بکار
ارمنی وخون سیاوشان وصمغ عربی بریان کرده دهند غذا برنج وخشخاش
بریان کرده وصمغ عربی بر ریخته با رزده تخم مرغ نیمبرشت وباچه وصمغ بریان
کرده بر ریخته وحقنه قابض از نشل برنج وحب الآس وگلنار وگل ارمنی وخون
سیاوشان در آن حل کرده هر گاه در امعاء اغلاظ بود نافع ومفید است
فصل هم در قولنج چون اکثر وقوع این مرض در روده قولون میباشد نام او را
از آن اشتقاق کرده اند وآن بادغلیظ باشد در میان هر دو طبقه روده ها باشد
وچنان محسوس کردد که گویا روده را بجوالدوز سوراخ میکنند وآن با وجود
نرمی طبیعت نرمی باشد علامتش قراقر وانتقال درد از موضعی بموضعی
وتقدم غذا ومیوه های سرد وبادناک علاجش شیاف وحقنه
که طبیعت فرود آورد وباد بشکند البته باید که لولو محققه دو سوراخ
داشته باشد زیرا قولنج ریحی گویند واز ثقل که در امعا محتبس
گردد می باشد واین نوع را قولنج ثقلی گویند وسبب احتباس آن
یا اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا صفرا یا خشکی ثقل وبنادق

شدن آن از خشکی طعامها یا اندکی آن یا حرارت رودها
یا یبوست یا دهاب حس آن یا بسیاری آمدن بول
یا کثرت تحلل بدان از کثرت رنج وحرارت یا حرارت
هوا علاج همه اول تسکین درد است بکمادها ودر آب
نشاندن وبعد از آن استعمال حقنه که شکم بیاورد
حقنه جهت ریحی وثقلی وبلغمی وسوداوی لبلابیج
پنج درم سنا مکی ده درم تخم کرفس پنج درم زیره وبادیان
از هر یک پنج درم بابونه یک کف گل خطمی یک کف مویز کاچره
ده درم حلبه تخم کتان از هر یک سه درم بجوشانند تا بپانزده
سیر آید پالایند وده درم نمک وده درم فلوس خیارشنبر
در آب حل کرده صاف کرده اند وده درم روغن
کنجد اضافه کرده بدو گرمت نیم گرم کرده حقنه کنند
حقنه در حرارت استعمال کنند عناب آلو از هر یک
بیست عدد بنفشه ساق نیلوفر از هر یک پنج درم
برگ چقندر برگ سعتر با دیان سه درم گل خطمی
یک کف در یک من آب سیر آب بجوشانند تا بپانزده
سیر باز آید پالایند وده درم فلوس خیارشنبر
وچهار سیر ترنجبین اضافه کرده اند بدو گرمت نیم گرم

کرده حقنه نمایند و در بلغمی ماء الاصول و در صفراوی
و حرارت شراب بنفشه و نیلوفر و تمر هندی ترشی بوق
بادیان دهند و کشاد نیاید غذا ندهند و اگر ضرورت شود
غذا دادن ماء اللحم و آب مرغ دهند و بعد از کشاد اگر
غلیظ خلطی بود تنقیه کنند و از ورم جگر و سپرز و گرده
می باشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج آن چنانچه
در موضعش مذکور شد و خواهد شد اشتغال نمایند و از
ورم گرم روده می باشد علامتش احساس ورم و تب
گرم و غلبهٔ تشنگی و قی صفراوی و درد و بری رگها و گرانی
و ضربان اگر دموی باشد علاجش فصد و حقنه بارده و تلیین
بشراب بنفشه و آلو ~~اگر دموی باشد علاجش فصد~~ و شیر
خشت و فلوس و خیارشنبر و ضمادها چنانچه در اورام معده
گذشت و اول طبیعت بیاورند و بعد از آن و بعد از
آن بفصد و سایر تدابیر اشتغال نمایند و از التواء روده ها
میباشد بسبب التوا پاره شدن رباطات معایا یا
پشت بود بواسطه حرکتی عنیف یا فتق و فرود آمدن
بکیسه خصیه علامتش حدوث آن بعد از حرکت عنیف
یا سقطه یا فتقی و احساس نزول آن بکیسه علاجش

دست بر شکم مالند برفق و هموار و تحریکات مختلفه
دهند تا بجای خود باز روند و از زیدان دیگر مسهلها بسیار ملین باشد
بعد از تلیین طبیعت بدفع آن سعی نمایند چنانچه در آن
باب ذکر کرده فصل سیم در زحیر زحیر حرکت روده
مستقیم بود بدفع براز بر طریق اضطرار بیرون نامدن
رطوبتی اندک مختلط با خون و گاه بود که خون نباشد
صادق میباشد و کاذب میباشد علاجش هر یک جدا
علاج دیگر است پس تشخیص و تحقیق آن اجتهاد مبذول
باید داشت در صباح ناشتا شربتی دهند از قند و قدری
سپیوش با تخم شاهسفرم یا تخم زذف بر ریزند اگر آخر روز
تخمها بیاید البته کاذب است علاج آن تلیین باشد
بشراب بنفشه و طبیخ بیخ خطمی باشد که بشیر خشت و فلوس
حاجت افتد غذا ماش و عدس مقشر بشیره بادام و اسفناج
بود و اگر تخمها آید غالب آنست که صادق باشد علامتی
دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض
و حبس ثقل در امعا ممکن است که از جانبی تخمها بیرون آید
خاصه که زیر بیرون آید پس تفحص باید که پیش از وقوع
این مرض طبیعت قبض داشته باشد یا تلیس و این تشخیص و

در حالت صحت غالب احوال قبض میبوده تا تلیین وچون
مقرر کردد که صادقست اگر از صفرا بود علامتش بیرون
آمدن بو بار از سوزش و حرارت در مقعد علاجش رب
بهی وتخم خرفه بریان کرده دهند غذا آب جو بریان
کرده بسماق چنانچه بسیار ریزش نشود چاشنی داده وضماد
از پوست خشخاش وگل سرخ وبزر البنج وگل خطمی وپوست
انار ترکیب کرده بر مقعد نهند و اگر بدین که گفته اند تسکین
نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش بیرون آمدن
آن بود با سایر علامات بلغم علاجش حب الآس وتخم کتان
وتخم حرف که کنجد کویند بریان کرده غذا برنج بکرده بیه بز
زیره بریان کرده در اندخته وکاورس ونمک کرم کرده
بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیا تا دهند
و بر شعثا و شیاف که از این اجزاء سازند حضض زعفران
کندر صمغ عربی از هر یک یکجزو وافیون ربع جزء مجموع کوفته
وبیخته با آب خمیر کنند و هر یک چون دانه سنجدی شاخ
و پیسانی دراز کرده چنانچه چهار انگشت یا زیاده از آن
باشد استعمال می کنند چنانچه ریسمان آویخته باشد در اکثر
اقسام زحیر مناسب بود و از سرما می باشد علامتش زحیر شدید

سرما بمقعد علاجش علاج بلغمی وچیزهای کرم بر مقعد
نهادن و بر زمین حمام با خشت پخته و حمام کرم نشستن
واز نشستن بر موضع صلب عارض میشود در زده تحوج
بروغن کل سرشته نیم کرم بر مقعد بندند وبیشتر از انواع
زحیر چیزهای کرم نهادن مفیدست وچیزهای سرد مضر واز ورم
کرم در روده مستقیم می باشد علامتش حرارت ونقل
وضربان در موضع علاجش در آب نشاندن که کل
خطمی وخبازی وبنفشه در وی جوشیده باشد وکل خطمی وتخم
کتان وخبازی کوفته وبیخته شیاف کنند نافع باشد
ان شاء الله تعالی فصل چهارم در مغص ودرد روده‌ها را کویند
از بادی باشد علامتش قراقر وانتفاخ شکم بی کرانی و سکون
درد به بیرون آمدن باد علاجش شراب ماء الاصول وکماد
سبوس ونمک در آب کرم نشاندن واز صفرا می
باشد علامتش خروج صفرا وتشنگی ولهب وسوزش علا
جش شراب تمر هندی واسبغول وتخم نسان تحمل واز
سوء مزاج کرم روده‌ها می باشد علامتش علامات سوء
المزاج کرم معده علاجش آب انار ترش با سبوس که بروغن
کل زده باشند واز بلغم غلیظ می باشد علامتش کرانی وچرکی

بلغم و تقدم مولدات آن علاجش تنقیه بقی و حقنه و
خوردن جوارشات و ازدیاد آن می باشد و دیگر آن خواهد رفت

فصل پنجم در سحج ریش روده را گویند و آن چنان باشد
که بر سطح روده رطوبتی مثل آهار اندوده باشد تا حدت و تیزی
اخلاط که بر او بگذرد باز دارد و هرگاه اخلاط بر و بسیار بگذرد
سطح روده از آن رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط تأثیر
کند و ریش گرداند علامتش اسهال خون یا درد روده پس
اگر درد در ناف و بالای آن باشد در روده های بالائی
بود که امعاء دقاق و امعاء علیا گویند و خون با براز مختلط بود
و این نوع از رده باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن
دل و دماغ و جگر است و اگر درد در زیر ناف بود در روده های
زیرین است که امعاء غلاظ است و امعاء سفلی نیز گویند
و اول خون بیاید و بعد از آن براز و این سلیم تر بود علاجش
شیر را آهن تاب کنند چنانچه مائیت او برود و قدری
صمغ عربی و نشاسته و طباشیر بریان کرده اضافه کرده
بدهند و پوست خشخاش نرم سوده یک درم باده درم شراب
حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعوق کنند
و قرص تباشیر و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند و اگر تشنگی
غالب

غالب بود شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه مفید بدهند و تخم زوف
بریان کرده با روغن چرب کرده و درد روده را ساکن گرداند
غذا برنج و تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و بدست
مالیده بر برنج پخته برزده نیم برشت و اگر ضعف بود تیهو یا کبک
یا جوجه بریان دهند فصل ششم در دیدان آنچه دراز است
کرم آنرا حیات گویند تولد آن در امعاء دقاق و معده کرم مسا
علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی
و غثیان و در خواب دندان بهم کشیدن و آب از دهن
رفتن و در روز دهان و لبها خشک کردن و بدخوئی و از
اندک سخنی خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی
شبیه بصرع عارض گردد و آنچه بحب القرع ماند و آنرا
مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است علامتش
آنچه گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام روند و صبر
کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند به از آن چیز خنک
بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع گردند حیات است و اگر
زیر ناف گرد دانه علاجش چهار روز در صباح قدری
شیر بدهند و در نماز پیشین لختی آب چرب دهند و از آن
روز پنجم در صباح قدری شیر بدهند و یا چیز گران رز

از جای بجای نقل نماید چندانکه نفس زدن بیابی شود وبعد از
آن از سفوفی که ذکر آن خواهد رفت در شیر با شربتی سوده
یکبار در کشند و تا نماز پیشین هیچ نخورند وبعد از آن نخود
آب خورند واگر پیش از آنکه سفوف را بیاشامند کباب
یا اندکی شیر بنیر فرد هم بنهند نه چنانکه آب بحلق رسد
ومتعاقب آن یک بار دارو را در کشند بهتر بود اجزاء
سفوف سرخس درمنه ترکی فلفل برنگ کابلی مقشر
از هر یک یکدرم ترمس تربد مجوف تراشیده قسط تلخ حب
النیل از هر یک نیم درم این مجموع یک خوردن و آنچه شبیه
است بکرمی که در سرکه متولد شود آن در روده مستقیم
بود علامتش خاریدن مقعد و خروج آن با براز علاجش
حقنه کردن باب برگ شفتالو آلوده کرده یا الصبر و سرکه
سوده بردارند و از شحم حنظل و شونیز که سیاه دانه گویند
شیاف سازند و چون تولد اینها از بلغم و رطوبات است
و از چیزهای که مولد بلغم بود اجتناب نمایند وبعد از تنقیه
ودفع آن هر صباح بناشتا قدری چیزی که آنجا تجمع کنند
تا منع تولد آن کند فصل هفتم در بواسیر جمع باسور است
و استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد بود واین مرض در بلغمی
می باشد

می باشد و در رحم اما آنچه در بینی بود بر صورت ثولولی باشد
وسبب آن فضله بود که از دماغ بدین موضع آید بحرارت
نفس لطیف آن متحلل گردد وغلیظ آن متحجر بود که
منتن گردد علاجش تنقیه دماغ نمودن روغن و سنتنفی آب
گرم اگر تحلیل نیابد بکافند و بمراهم مداومت کنند
اما آنچه در مقعد بود زیادتی باشد که بر افواه عروقی که در
مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد سه نوع بود ثولولی
بود که صلب بود ومتشابه ثولول عنبیه که شبیه دانه انگور
وتوتیه بر شکل توت شامی و هر یک پر دردی اندرونی
می باشد و در امیه و عمیا علاجش فصد باسلیق و صافن و حجامه
وتنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذاهای صالح و ترک
فزاینده و هر چه سودا افزاید و زیان دارد با این موافق بود
وطبیعت را از قبض نگاه باید داشت و از برگ مورد
و دنباله بادنجان و پوست بیخ کبر و مر و شحم الحنظل و زیت
ما مجموع را برابر و مقل نصف مجموع بجوزی سازند
و در آتش نهاده در زیر نشینند ابر اخشک گرانند سورکها
در بوند زرم سوده بر آنها ریزند ملاحم عمل کنند و اگر در
سند بود بدین ضماد تسکین درد کنند بابونه اکلیل گل حطمی

تخم کتان از هر یک سه درم افیون یکدرم زعفران یکدرم
مقل ۵ درم بر زرده تخم مرغ و پیه مرغ یا روغن گل و مغز
ساق گاو و کوهان شتر ضماد کنند و اگر دامیه بوده باشد
و حال الدخول نماید و خواهند که بیاید زهره گاو و مار طلا
کنند تک بد و اگر سیلان میکند منع نکنند الا در حول
با فراط الی مد و موجب ضعف گردد پس منع کنند
بقرص کهربا و شراب انجبار و حب الآس دادن و
شیاف گلی و اجزاء آن اینست کندر گلنار
مازو و سرمه شب افاقیا صمغ عربی برابر کوفته و بیخته
بگلاب سرشته و هر یک برابر دانه خرما ساخته عملی
کنند علاجی تمام باشد اما از خطری خالی نبود و تمام
نبرند اگر مقعد بود اما بواسیر رحم از خلط سوداوی
حادث گردد و تسهیل بواسیر مقعد و معرفت آن بلمس
بود و اگر فم قبل را بگشایند بتوان دید علاج آنچه در
در مقعد مذکور شد اما باد بواسیر بادی غلیظ غیر
لتحلیل و دردی شدید در قولنج احداث کند و گاهی
بجانب گرده برآید و گاهی بجانب خصیه و قضیب
فرود آید و گاهی صاحب آن را در طبیعت قبض

بود.

بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب آن و آن و
سبب تحلیل اخلاط سوداویه و استحاله آن بریاح غلیظ
بود علاجش تنقیه سوداویه و مداومت بر کاسرات ریاح از جوا
شات و امثالها فصل هشتم در نواصیر قروحی
بود که در مقعد حادث شود و از آن صدید و زرداب
میرود نافذ میباشد چنانچه از آن باد و براز بی اختیار
بیرون آید و غیر نافذ میباشد علاجش مرهم زنجار
زنند و شیاف عرب که در امراض عین مذکور شد با
گلاب سوده سه چهار قطره بچکانند فصل نهم در ورم
مقعد است از خون و صفرا بود فصد باسلیق کنند و
بروغن گل و سپیده تخم مرغ ضماد کنند و بعد از آن روغن
گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن خطمی و بنفشه و خبازی
و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نکنند در گشادن آن
انتظار نضج نبرند بلکه پیش از نضج بشکافند تا ناسور نگردد
فصل دهم در شقاق مقعد از حرارت و خشکی
می باشد علاجش مرهمی زنند از روغن گل و اسفیداج
و مرداسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته
بکار میدارند و اگر خون سیلان میکند شادنج و دم

الاخوین و شب سوده بر آن ریزند فصل یازدهم
در خروج مقعد بیرون آمدن و باز گردیدن آن و کودکان را بسیار
افتد دوری سازند از برگ مورد و مازو و گل سرخ و گلنار
و بعد از آن که بروغن گل چرب کرده باشند بر آن بخار ریزند و ماندن
فرستند فصل دوازدهم در خاریدن مقعد از دیدان خرد
می باشد و مذکور گشت و از اخلاط صفراوی و بورقی باشد
علامتش غلبه این اخلاط و علامات آن علاجش تنقیه
این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بر
وغن گل و سرکه باب هشتم در امراض گرده و مثانه و مضاف
و اعضای تناسل مشتمل بر دوازده فصل فصل اول
درد گرده علامتش تمددی گرانی و درد علامت حصات
چنانکه بیاید و از موضعی منتقل بودن و کمی آن بر خلاف
معده و نیکویی هضم علاجش ماء الاصول که در و تخم خربزه
و خار خسک و رزیانج و پرسیاوشان کرده باشند و در
آب زن نشاندن که در وی بابونه و شبت و اکلیل
جوشیده بود و ضماد از سداب و بابونه و شبت و ضماد
از سبوس و گل و نمک سازند و از ضعف بیماری شد و سبب
یا سوء مزاج گرده بود یا لاغری آن یا سنگ و قرحه اما

سوء

باب هشتم در امراض گرده و مثانه

سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگ
قاروره و تشنگی بر آن دلیل باشد علاجش اشربه و ا
طلیه و اغذیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی
بود و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت چون
پشت پیران و ضعف باه دلیل بود علاجش حقنه
کردن بروغن بادام و روغن کاجیره و روغن قسط و مالیدن
این روغن ها در موضع کرده و بر اغذیه و اشربه گرم معجون
مادة الحیات مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن
ماده کنند اما لاغری گرده علامتش سفیدی و کثرت
بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه
علاجش حلوا که در مغز بادام و نارجیل و فندق و فستق
و قند سازند و نان نیمه انگشته و کله بره و گوسفند یک
اما سنگ قرحه بعد از این در این باب ذکر رود و باید
و آنست که در همه اقسام درد گرده بلی در جمیع دردها
آب زن را تاثیر تمامست فصل دویم در عسر
البول اسباب دشوار و گرفتگی بول یا اماس
مثانه بود یا بادی غلیظ یا بسته شدن خون و ریم
یا سوء مزاج گرم چنانچه در تبهای محرقه واقع شود

یا سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول
و باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربه که بر
مثانه آید یا ورم روده مستقیم یا ورم رحم یا ثقلی خشک
و رطوبتی لزج یا بادی غلیظ در روده مستقیم یا ریش در
مجری که هرگاه بول به آلتی میرسد درد بیس مایل عصر یعنی
یعنی بول فشردن مثانه نکند تا مس الالم با بیالد بر رفتن
خصیه علامت آماس مثانه اگر گرم بود تب محرقه و درد
صعب و رعانه سرخی و انتفاخ آن و هذیان و تشنگی و
سیاهی زبان علاجش فصد کنند و در آبی نشانند که ورد
بنفشه و خبازی و جو و خطمی جوشیده باشند و ضماد سا
ختن از آرد جو و بنفشه و سنگلگور و لبه از هفته بقر با ضماد
بابونه و تخم کتان و آرد باقلا نهند و اگر تحلیل نکند و جمع
مده شود و درد زیادت شود در انفجار کوشند یا
با ضمده و نشاندن در آب گرم و چون درد ساکن گردد
علامت لخشکی بود و جهة انفجار سر گلی تخم کبوتر و آرد کرسنه
در ضماد زیادت کنند و دست در مثانه بمالند و چون
بکشاید در بول مده بیرون آید شیره تخم خیارین یا شراب
بنفشه یا شراب انار یا قند سفید و چون از مده پاک
شود شراب

زنان
شود شراب حاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و خون سیاو
وشان بسته دهند اگر آماس سرد بود علامتش دشواری بول
و غایط و گرانی و تمدید و ضعف در ساقها ظاهر گردد و
احساس ورم علاجش در آب نشانند که در وی بابونه و
اکلیل و حلبه و کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها
سازند علامت بادی تمدد و گرانی و تقدم چیزهای بادناک
علاجش آنچه در باد گرده یاد کرده آمد علامت بسته شدن
ریم و خون سبوق بول مده خون لحوق سردی اطراف
و ضعف نبض و نفس و عروق سرد علاجش در آب زن
محلل چنانچه مذکور شد نشاندن و سکنجبین عنصلی دهند
و قدری پنزمایه خرگوش در سوراخ احلیل چکانند علامت
و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم گردد علاج
آنچه از حبس بول بود در آب گرم نشاندن و دست
بر فوق زهار بمالند علامت و علاج سنگ خواهد آمد اگر
بزرگ بود بحرکت کردن بجانب راست و چپ از
مجری بر رشود و بکشاید اما اگر خرد بود و در مجری گیرد
علاج ضربه فصد باید کرد و در آب زن که بنفشه و
سنگلگور و جو جوشیده باشند نشانند و روغن گل

بنفشه مالد علامت وعلاج ورم روده گذشت وورم
رحم چنانچه بیاید علامت وعلاج ثقل ورطوبت وباد
در قولنج مذکور شد ودر آب گرم نشاندن در همه انواع
مناسب علامت قروح وریش در دقطن بعیر گرانی
وغیر تمدد وخروج مده وخون وقشور قرحه در بول گاه بود که مثل
گوشت پارها بیرون آید وقروح مثانه از قروح کرده بان
ممتاز شود که قشوره کرده سرخ بود وقشور مثانه سفید و
قروح کرده با سلس البول بود وقروح مثانه با عسر بول وبموضع
درد نیز توان دانست علاج تدبیر اخلاط واماله آن از راه
وبورقه بعد دبه واگر غالب بود وفصد وقی واسهال وشراب
کاکنج وشراب خشخاش دهند وروغن بنفشه شیاف بیض
در انجا حل کرده در احلیل چکانند علاج بیالا برفتن خصیه
در آب زن که در آنجا کتان وگل خطمی جوشیده باشد نشانند

فصل سیوم در حرقت بول سوزش بول از تیزی وبورقیه
آن بود بسبب حرارت جگر وبسیاری صفرا علامتش حرارة
مزاج وصبغ قاروره وتقدم ماکولات ومشروبات حاره
علاجش شراب بنفشه بتمر هندی ترش کرده وشراب آلو و
شراب انار ولعاب اسبغول وطلاهای خشک برجگر اندازند

واگر صفرا غالب بود شیرخشت وتمر هندی با آب انارین وامثال
آن استفراغ کنند واز برهنه شدن مجری از رطوبتی که صهروج (در حاشیه: صهروج)
آنست میباشد از بسیاری جامعت یا تناول مرارات یا طعام
تیز وشور علامتش تقدم این احوال علاجش ترک آن نمودن
وسفیده تخم مرغ در احلیل چکانیدن غذا پاچه بره وزغاله
ومرغ فربه حلیم گندم واسفناج وزرده نیم برشت واز ریش
مجاری ومثانه وجرب آن می باشد علامتش نتن بول
وخروج مده وچیزها مثل سبوس در قرحه وقشور ودلالت بدن
در جرب علاجش آنچه در قرحه مذکور شد فصل چهارم
در تقطر بول سببش یا حدت آن یا حدت بول
می باشد که در مجری سوزش کنند پس دفعش مولم بود
واجتماع وثقلش نیز اجتماع علامتش سوزش وزردی
بول وعلامات غلبه صفرا وتقدم چیزهای گرم علاجش
شراب آلو بشیره خشخاش وشیره تخم خرفه وتخم خیارین
وغرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد نه ادراریه
ماسک البول بار رو دادن مناسب میباشد ویا سردی
مثانه وضعف ماسکه آن میباشد پس نگاه داشتن
تا جمع شود قادر نباشد یا ضعف دافعه پس دفع نتوان

کرد الا اندک علامتش خروج بول بی سوزش و سفیدی
آن و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو شیره ختمی انیسون و شیره تخم
و تقدم تدبیرات مبرده علاجش اطریفل کبیر و جوارش کندر و تقویت
لحب الآس و مقل با انجیر و مویز و از اسباب عسر تقطیر نیز حصی باشد
علامتش عسر با تقطیر بود علاجش علاج عسر چنانچه گذشت

فصل پنجم در سلس البول از سردی مثانه و استرخای عضله
آن میباشد علامت و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن
قسط مالیدن یا روغن زیت یا روغن گوسفند که درو جند
بیدستر و مشک حل کرده باشند و از حرارت مثانه میباشد
که آب بسیار جذب میکند و مجاری را فراخ میگرداند و
مثانه را ضعیف علامتش حرارت مزاج و صبغ قاروره
و از گرمیها ضرر یافتن علاجش از طباشیر و گل ارمنی
و تخم خرفه و تخم کاهو و ختمی اقراص سازند و اگر ربع
یک جز افیون با مثل آن زعفران اضافه کنند قوی اثر
باشد و در قسمی که از سردی بود برشعثا بغایت
مفید است فصل ششم در بول در فراش از استرخای
عضله بسبب غلبه رطوبت حادث شود باید که بر علاج سلس
البول که از سردی بود مداومت نمایند و در وقت

خواب

خواب بدن را از امتلاء طعام و آب و میوه نگاه دارند و سم
تیس که تکه گویند بسوزند و بعسل بسرشند و با آب شربت
ساخته بدهند فایده دهد و دماغ و کلیه ارنب لغن کرده
خرگوش نیز مفید بود فصل هفتم در بول الدم آنچه
خون صرف بود از گشاده شدن رگ بود در گرده یا مثانه
اما از مثانه بسیار نیاید و از گرده بسیار آید و گشاده شدن
رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و گز از قوی میباشد
و گاه بود که باد دار و از گرده بیاید چنانچه از مقعد می آید و
قبل از آمدن گرانی و درد و قطع حادث شود و چون خون
بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق الادرار آنکه از
گزاز بود و قرص کهربا یا شراب حب الآس در همه اقسام
بدهند و از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامتش
آنکه غسالی بود آنچه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت
بر او غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت
از ریش میباشد علامتش وقوع آن که از حدت قیح
و نتن علاجش علاج قرحه فصل هشتم در اماس
خصیه و قضیب از خون و صفرا بود علامتش سرخی
و حرارت و درد قوی علاجش فصد باسلیق و صافن

واستفراغ صفرا وترک وطلا از سرکه وگلاب وروغن
گل وآرد جو وکشنیز تر وسبک انگور وکاسنی پس آرد
جو وآرد باقلی وعدس ودر آخر با قلاو خطمی وبابونه
وتخم کتان واکلیل بروغن ورزده تخم خرخ واز بلغم وسودا
میباشد علامت بلغمی سفیدی ونرمی واندکی درد و
علاجش قی باب ترب وتنقیه وعمل ضماد اکلیل
بابونه حلبه کتان علامت سوداوی صلابت وکمودت
علاجش تنقیه سودا واگر با آن غلبه خون بود رگ اسلیم
زنند ومطبوخ افتیمون دهند وضماد بابونه وکتان وحلبه
ومغز ساق گاو ومقل فصل نهم در سنگ گرده ومثانه
سبب فاعل سنگ حرارت خارج از اعتدالست وسبب
مادی خلط غلیظ لزج وهرگاه ماده را غلظت ولزوجت کمتر
بود واندک اندک منعقد میشود ودافعه آنرا دفع میکند تنها
رقیق ریگ بود علامت سنگ در گرده درد وگرانی پشت
وقطن وچنان نماید که چیزی از او آویخته است خاصه درد
تکیه کنند وهرگاه امعا از ثقل ممتلی گردد در موضعی گردد درد
پیدا آید وصفا وبول بعد از کدورت ورسوب رملی که با سرخی
وزردی زند منذر بود بسنگ گرده وگاه بود که در خصیه
که در جانب

که در جانب آن گرده بود دردی پیدا شود ودر پای که از آنجانب
بود دردی وخدری باشد وگاه بود که درد سنگ بدرد
قولنج متشابه شود فرق آن بود که درد قولنج منبسط گردد واز سوی
بالا وزیر وراست وچپ میل کند ودرد گرده بر یکجا لازم بود
بجانب پشت اندکی مایل وصاحب قولنج برخلاف خفت یابد
وصاحب حصات شدت وعلامت سنگ مثانه درد زهار
ونواحی آن وگرانی وخاریدن قضیب وانتشار واسترخای
سببی ظاهر ورسوب رملی خاکستری وسفید وپیوسته
بدان مایل بود که دست در قضیب کند وهرگاه کند در حال
باز خواهد که دیگر بول کند وبباید دانست که سنگ مثانه
بزرگ ودرشت باشد وسنگ گرده خورد وغیر درشت
وسنگ مثانه درد نکند مگر آنوقت که در راه گذر افتد
وبول باز دارد وزنانرا تولد سنگ کلیه کهول را وسنگ
مثانه لاغرانرا بیشتر بود وگرده فربهانرا علاجش بدنرا
از ماده آن پاک گردانند بقی واسهال وادرار در بعضی
اوقات تا ماده مجتمع نشود واز طعامهای غلیظ اجتناب
نمودن وتجویز منظم وتلطیف تدبیر ودر وقت هیجان درد
اگر خون غالب بود فصد کنند واگر طبع خشک بود

حقنه کنند و در آب زن نشانند که در آن بابونه و خشک
و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده باشند و اگر حرارت
غالب بود آب زنان از بنفشه و پر سیاوشان و خشک سازند
و در آبزنان ادویهٔ مدره دهند و ادویهٔ مدره گرم مثل تخم
کرفس و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و مدر سرد مثل
تخم خیارین و خشک هندوانه و خربزه و مدر معتدل مثل
پر سیاوشان و قود که رزماس گویند و تخم خربزه بحسب
حرارت و برودت مزاج مریض و آنچه لایق دانند میدهند
و چون از آبزنان بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه
در مجاری و مواضع مالند و گویند که از بلندی تیز برآمدن و غیره
پس اگر حصاة بیرون آید فبها و اگر در مجاری بماند بلکه
حقنه کنند و محجمه بر موضع که زیر آن باشد نهند تا بدان انجا
کشیده شود و روغن بادام و فلوس خیار شنبر دهند
و اگر در مجری قضیب گیرد در آب گرم نهند و لعابها و روغنها
در چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید و اگر در این
احوال در دفعه کنند برش شیاف دهند و بعضی گفته اند
که خوردن سنگ که از مثانه بیرون آید مثل حجر الیهود بود
که سنگ بریزاند و بیرون آرد و روغن عقرب در چکانیدن
و خاکستر

و خاکستر عقرب دادن عجیب اثری دارد و بگیرند عقربی
که بر و سفیدی غالب بود در ظرفی از آهن نهند و سر آنرا محکم
کنند و بر روی خشت پخته در تنور تافته که در آن نان پخته
باشند نهند و شش ساعت بگذارند پس بیرون آرند و خو
ردنی یکدانگ و خون تیس باب کرفس یا تربت دادن
فعلی عجیب دارد و این را یدالله نام نهند خاصه تیس
چهار ساله که در اول رنگ بر آوردن انگور ذبح کنند و
خون اول و آخر را بریزند و میانه را نگاه دارند و در آفتاب
خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ دارند یک مثقال
از آن و اگر سنگ مثانه ریخته نشود در شکافتن و
بیرون آوردن خطر است و در این صبی خطرش کمتر
بود اما سنگ کرده را در این مدت و قبل از این نیز مدتی کسی
ندیده و نشنیده که بشکافتن بیرون آورده باشند

فصل دهم در سرعت انزال از حدت منی باشد
علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت بیرون آ
مدن و زیادتی آن از چیزهای گرم خوردن علاجش
اشربه و اغذیه بارده و از ضعف قوت ماسکه بسبب
برودت و رطوبت هم باشد علامتش عدم علامت

حرارت و رقتی منی و زیادتی این حال بتناول
چیزهای سرد و تر و علاجش استفراغ بدن از رطوبات
باسهال و قی و روغن قسط مالیدن بر عانه و خصیه و از
ضعف اعضاء رئیسه میباشد و این با نقصان باه و قلت
رغبت باشد علاجش تقویه آن اعضا و از صفرا و ادعیه [?]
و سعتر جمار [?] آن میباشد الحاصل چیزهای قابض و
مغلظات کمتر شود فصل یازدهم در نقصان باه
نقصان مجامعت بسبب ضعف شهوت میباشد
یا بسبب سستی های آلت و ضعف شهوت از ضعف
بدن می باشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و
قلت خون علاجش تدبیر بدن بتدبیر ناقهان یعنی کسانی
که از بیماری بیرون آمده باشند چون غذاهای موافق
و خوانی [?] خوشدلی ترک جماع [?] و از قلت منی
میباشد علامتش قلت آن بوقت بیرون آمدن و
بسبب قلت منی خشکی آلات منی می باشد علامت
آن غلظت منی و انتفاع بحمام مرطب و دخول در
آب و چیزهای تری فزاینده علاجش ترطیب
بدن باغذیه و اشربه و فواکه و برودت آلات
آلات منی

و آلات منی باشد علامتش دشواری بیرون آمدن منی و باعث علامات [?]
برودت علاجش تسخین بمعاجین مثل ماده الحیات و چیزهای گرم
و از حرارت آن می باشد علامتش قلت منی و سهولت بیرون آمدن
احساس بحرارت و سوزش در آن وقت و انتفاع بمبردات علاجش
تدبیر مثل شیره خرفه و شیره تخم کاهو و از رطوبت آن می باشد علامتش
رقت منی و ضرر یافتن از تری علاجش معاجینی که دفع رطوبت
کند و از ترک جامعت و فراموشی نفس از قلت استعمال تولید
منی میباشد علاجش استعمال اغذیه و ادویه و نظر کردن به
... قد [?] حیوانات و استماع احادیث و حکایات در این باب و از فکری
و حضوری [?] میباشد مثل آنکه بر معشوق یا شوهری از آن امر توجهی داشتم [?]
انکه بنا شد که در آنوقت ضعفی طاری شود یا آنکه او را کسی
سحر کرده و بسته باشد علاجش دفع این افکار و تصورات باشد و از ضعف
دل یا دماغ یا معده یا جگر یا گرده میباشد علامتش ضعف آن معلوم
کنند و بتقویت آن اشتغال نمایند و استرخای آلت از ضعف بدن میباشد
علامتش و علاجش مذکور شد و از ترک جامعت میباشد پس از عضو
ضمور پیدا شود علاجش پیوسته مالیدن و در شیر آب گرم
نهادن و از قلت نفخ در اسافل بدن میباشد علاجش تناول
چیزهای نفاخ مثل باقلا و انجیر و آب نخود و از سردی اعصاب

قضیب میباشد علامتش بسیاری وقت منی وسهولت خروج و
بی اشتها روضعف حس وحرکت وبصور للاعزی روی آوردن
آلت علاجش اگر مزمن شده باشد معالجه فالج کنند وتقویت دل
وسادی وبویهای خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است
اغذیه باهیه قلیه پیاز وحوض کله بره وقلیه گنجشک وخیره وزرغاله وجوع
هریسه وهرلیسه وبرنج بشیر وبیضه نیمرشت وماهی بریان وفواکه حبة
محمودین خیار شفتالو کدو حبة مرودین انگور پسته جوز انجیر
ادویه باهیه سقنقور خصیة الثعلب بهمن بیخ مایه شتر قضیب ثور خشک
وبسوبهان سوده شقاقل خولنجان بهمنان بوزیدان زرنباد زنجبیل
سورنجان دارچینی بسباسه حبة الخضرا کبید کتان وازین شبها اجتناب
نماید فصل ۵ از دهم در فتق وقیله هرگاه برغشاء صفاقی یعنی
پوست اندرون شکم از آن مجری که در ارتبی بیت یک گشاده
شود بسبب رطوبتی رحمی یا حمل بار گران یا رفع صلوقة یا داد
جا بجای حسش یا باد غلیظ یا ضربه وازین کشاله که اگر ترب
یا حجاب یا روده بدو فرود آید وبکیس انثیین رسد قیلة الامعا
گویند واگر باد فرود آید قیلة الریح گویند واگر فرود آید قیلة الماء
وقیله را ادره وفرد نیز گویند وباشد که ماده غلیظ فرود آید
وغلیظ تر گردد ورا قرد اللحم گویند علاجش ازین قسم علاج

ورم

ورم صلب بود واگر کشاد که چنان بود که بکیس انثیین تواند رسید اگر
در کوشه زهار بماند فتق الاربیات گویند واگر غشاء مذکور سوراخ شود
در برابر ناف یا زیر تر یا بلندتر وچیزی از آن بیرون آید آنرا فتق
مراق البطن گویند وفتق مراق البطن وفتق الاربیات زنان را نیز
عارض شود وعلاج در صبیان درست شدن فتق وشق ممکن است
اگر در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات قوی
ورفع صوت وجامعت خاصه ز امتلاء اجتناب نماید واز طعامهای
غلیظ وبادناک ومیوه وخمیر بپرهیزد وهرگاه چیزی بکیس فرود آید فرود
آید در آب گرم نشانند وچون بیرون آید روغن بابونه گرم کرده
میالسند تا بجای خود باز شود وپیوسته او را بسته دارند
وضماد ازین ادویه بهند گلنار برگ مورد مازو صبر حوکنند جوز سرو
وزفت مقل ابهل سریش سریشم ماهی در قیلة الریح جند بیدستر
وفرفیون وروغن یاسمین حل کرده در حلیل چکانند ودر قیلة
الماء کمترک خورند وبجوع تکند زحورند وازین چیزها ضماد کنند
حلبه سرگین گاو وکوسفند وکبوتر وفلفل واگر آب بسیار بود
بذل باید کرد بمبضع ومدوبه روز آب بیرون کرد تا غشی
نیفتد وقوت نگاه دارند پس موضع بذل را داغ کنند

باب الخامس در امراض مخصوص بزنان

باب الخامس در امراضیکه مخصوص بزنان مشتمل بر شش فصل

فصل اول در اورام ثدی و رحم در پستان ورم حادث میشود
چنانچه در سایر اعضا و در باب چهاردهم ازین ابواب ذکر
خواهد شد لهذا ورمیکه از نجیدن لبن در پستان نیز حادث شود
بروجه خصوصیت علامتش انتفاخ و صلابت و درد و سرخی لون
علاجش حرفه در سرکه و آب فرو برده بر آنجا نهند و بارد باقلا
وارد جو و کشنیز و برگ حرفه طلا کنند و بعد از تسکین حرارت
محللات مثل خطمی و بابونه و اکلیل و آب گرم بکار دارند و اگر
بسبب ضربه و سقطه در ورمی پیدا آید بدانند هویره و ماش برم
کوفته با آب برگ مورد و برگ سرو سرشته طلا کنند لهذا ورم
رحم حدوث آن از ضربه بود و احتباس طمث یا سقوط جنین
یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامتش علامت ورم
گرم تب بود و درد سر و درد میان ناف و عانه و آن
موضع سوخته گویند و در برابر آن از پشت و انزا قطنی
گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض و نفس علاجش فصد
باسلیق کنند پس صافن بهتر بود و ضماد بارد جو و باقلی
و بنفشه و خطمی و آب کشنیز و کاسنی و حرفه و حقنه بلعابها
و روغنهای سرد و آب برگ حرفه و امثال آن و بعد از آن
در آب زن که در او بابونه و خطمی و اکلیل جوشیده نهند

نشانند

نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود منضجات مثل کتان و خبازی
و حلبه بود و چون منفجر شود بشیر و نبات حقنه کنند و شراب
انار شیرین بشیره تخم خیارین دهند و مراهم اسفیداج روغن
گل رقیق کرده ابتدا در قبل حقنه کنند و بعد از تنقیه اگر
مندمل شود گل ارمنی و خون سیاوشان و اندکی کندر
در روغن گل حل کرده حقنه کنند علامت ورم بلغمی انتفاخ
موضع و ثقل و عدم دردی معتدبه و تهیج اطراف علاجش
قی کردن و مسهل بلغم دادن اگر ابتدا بود ضماد از کشنیز
تر و حنا و اندکی بابونه سازند و اگر از ابتدا گذشته
باشد از کتان و حلبه و انجیر و اکلیل و بابونه و شبت
علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت
و لاغری و ضعف ساقین و گاه بود که شکم مثل شکم
مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط غلیظ سوداوی
و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و
مالیدن و مراهم رسل و داخلیون از داخل و خارج بکار
داشتن و نطول از خطمی و برگ سوسن سفید سازند
فصل دوم در نقصان شیر اندکی شیر از کمی خون میباشد
و سبب اید که خون یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج

در بدل یا اندک خوردن یا چیزی خوردن که از خون
کمتر متولد شود علامتش وجود این اسباب علاجش
منع سبب و اغذیه محموده و ارفاد خون می باشد بغلبه
یکی از اخلاط ثلاثه علامت صفرا زردی تیز و رقت
و حدت و علامت بلغم شدت بیاض و مائیت
و میل بحموضت در بوی و طعم علامت سودا غلظت
و قلت نیز علاجش تنقیه بدن از اخلاط غالبه و تغذیه
بضد آن فصل سیوم در بسیاری طمث از امتلای بدن
از خون و دفع طبیعت می باشد علامتش قوت بدن
با وجود سیلان دم و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ
و تا ضعف و تغیر رنگ ظاهر نگردد بحبس آن اشتغال
ننمایند علاج چون با فراط انجامد فصد باسلیق باید
کرد تا ماده از جانب باز گردد اما خون بحسب
قوه و همت باید گرفت چنانچه بدرس صاحب معلوم گردد
و تا طبیب ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد جرأت
ننماید و محجمه با لنار زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب
حب الآس دهند شیاف گل که صفت آن در بواسیر
گذشت احتمال نمایند و از حدت و رقت خون می باشد

علاجش

علامتش ضعف بدن و زردی رنگ آن علاجش استفراغ بمطبوخ
هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیر خشت و قرص کهربا با شراب
زرک و رب به و ریواج و اگر هر صباح بذر البنج کوفته با قند
بخورند نیکو بود و اگر بعصاره لسان الحمل و بشره تخم خرفه
دهند بهتر بود و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با گل ختم
کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و ارخاء ماسکه
افواه عروق را با غلبه سودائی نیز که موجب تفتیح آن گردد
می باشد علامات تا معلوم کنند و اگر قدری پنبه در شب بردارد
و روز در سایه خشک کرده از رنگ خلط غالب بود علاجش
بعد از تنقیه آن بر جاذبات مذکوره مداومت نمایند و از بواسیر رحم
می باشد علامت و علاجش مذکور شد و از قرحه رحم که به
سبب عسر ولادت باشد یا جذب مشیمه و جنین مرده یا انصباب
خلطی حاد حراری یا کشادن ورم علامت و علاج انفجار
ورم مذکور شد آنچه بسبب اسباب باقی بود فرزجه آن
کنند روغن للاخوین و انزروت و جوز سرو و پوست
انار سوخته احتمال کنند و اگر دور بود که فرزجه بدانجا
نرسد این ادویه را سوده در آب لسان الحمل حل کرده در فتیل
حقنه کنند و اقراص کهربا و شراب حب الآس و شراب

انجبار دهند و اطلیه قابض بر قطن و عانه و ثنه در همه انواع لازم دارند فصل چهارم در بستگی حیض از کمی خون میباشد علامتش لاغری و زردی رنگ و تقدم اسباب مثل امراض و استفراغات و تعب و ریاضات علاجش دعیه و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت بود و از غلظت خون می باشد بسبب سردی یا اخلاط بلغم یا سودا بخون علامات سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت کند علاجش ادرار تنقیه و تعدیل اخلاط ادویه مفتحه مطلقه مدره بکار دارند مثل تخم کرفس و انیسون و بادیان و فوتنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوربوا و دخیربوا کوفته و بعسل بوزن مجموع سرشته خورد ۲ درم و از خشکی می باشد علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن علاجش مداومت بر شربه و غذیه رطوبت فزاینده و روغن بنفشه و کدو به بطنها بمالیده و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول کنند و از حرارت مجوف و مقبض میباشد علامتش ظهور این کیفیت علاجش تبدیل آن

فصل پنجم در اختناق رحم این مرض شبیه بصرع بود و بیهوشی و خر در آید و فرق آن باشد که صاحب این مرض چون بهوش آید از آنچه بر و وارد شده باشد حدیث کند مگر آنکه سبب

[احتباس] قوی بود و رند و کف بر دهن چنان نباید که صرع سببش یا طمث بود و هر گاه بتطویل انجامد با کثرت منی و استحاله آن بکیفیتی سمی علاجش اما در وقت نوبت علاج غشی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی خوش به بینی داشتن و بوی خوش بر رحم مناسب بود و روغنها کرم که در و مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند اما در غیر نوبت اگر احتباس طمث بود معالجه و ادرار آن اشتغال نمایند و چند صاف کنند و اگر از کثرت منی باشد حبوب و ایارجات تنقیه کنند و در تزویج اگر در معرض بشیر بود تا خیر نکنند فصل

ششم در دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آب زنان حلبه و کتان و خبازی نشانند تا ناف و شوربا چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان بهم جمع کرده قبل ابدان چرب کنند با حقنه و چهار مثقال پوست خیار چنبر را [در] نیم من و چهار سیر آب بجوشانند با هشت سیر باز آید بپالند و بقند ترش لکه بدهند و حب سیب و عطسه آوردن و دهان و بینی فرو گرفتن بچه و مشیمه فرو بیاورد و هر گاه در روز اول [یا] چهار روز بر دارد غالباً بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن کنند و از این ضماد بکار دارند شحم حنظل سداب برابر بره

گاو بر شته و بر ناف و زهار طلا کنند و گاه بود که بدست کاری
و قطع جنین احتیاج افتد بباید دانست که هر گاه قبل از
ولادت درد زه از وقت باز دهد وضع بسهولت خواهد
بود و اگر بصلب پشت باز دهد بعسر بود پس در تسهیل آن
اجتهاد باید نمود بی تاخیر باب دوم در اوجاع ظهر و خاصره
درد پشت از سردی و بلغم خام حاصل شود و بعلامات معلوم کنند
علاجش قی فرمایند و اسهال بمعجون و حب سورنجان و روغن
قسط مالیدن و شربت و غذا موافق آن و از تعب و کثرة
مجامعت میباشد علاجش راحت و ترک آن و حمام
غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج مالیدن و از
ضعف گرده میباشد بعلاج آن اگر بود مشغول نمایند و از
امتلای رگ بزرگ که بر صلب است میباشد علامتش
ضربان و حرارت با علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق
و تسکین حرارت اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت
نزدیک بود و اکثر آن بلغمی و ریحی بود و احتمال شیاف سخت
بغایت در آن مؤثر بود فصل سوم در اوجاع مفاصل طریقه
عموم وجع المفاصل و او ورم باشد در بندگاهها اعضا پیدا
آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل مفصل کعب و اصابع نقرس
گویند

گویند و بیشتر در ابهام باشد و اگر در مفصل ورک بود و تجاوز
نکند از آن الورک خوانند و اگر تجاوز کند و اکثر از جانب
وحشی فخذ امتداد یابد تا زانو یا تا کعب بحسب کثرت
و قلت ماده و مدت عرق النساء نام نهند و از خواص این
اورام است که پخته نشود و سر نیاید مثل اورام دیگر و سبب
این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این
مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم و سودا کمتر باشد و مرکب
از اینها میباشد و نقرس از بلغم و سودا با امتزاج صفرا
که در رقه آن شود اندکی واقع گردد و از این جهت بود که کودکان
و خصیان و زنان که حیض ایشان منقطع نشده باشد حادث
نمیشود چه مده صفرا در ایشان کم باشد و جماع قویتر اسباب
این حرکت خاصه بر ممتلا فصل سیم در نقرس و وجع
الورک و عرق النساء اما نقرس دموی میباشد و صفراوی
و بلغمی و سوداوی و مرکب علامت دموی بزرگی و انتفاخ
و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامت غلبه خون
علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله مقوی بسورنجان
و در ابتدا ضماد کردن بعوفتی و صندل و گل سرخ و برگ
خرفه و کاسنی و طحلب و اگر در غلبه کند بمدرات مثل

بزر البنج و پوست خشخاش و افیون طلا کنند و بعد از ابتدا
بآرد جو و بنفشه و خطمی و حسا و در انحطاط اکلیل و بابونج ضماد
کنند و در جمیع اصناف اوجاع مفاصل گرم و سرد و اشربه
و مسهلات آن سورنجان باید کرد چه تریاق مفاصل است
علامت صفراوی آنکه انتفاخ و زردی رنگ و شدت
درد و حرارت و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض
فی الجمله دمویة باشد فصد کنند و بمطبوخ هلیله زرد و حب
سورنجان تنقیه کنند و غذا و شربت هر روز بدستوری که
در امراض صفراوی دانسته شد عمل میکنند ضماد از آرد جو
و طحلب و ترشه کدو برو کشنیز و کاسنی و حرفه کنند و
درین قسم بمحلل احتیاج نیست علامت بلغمی سپیدی
رنگ و آنکه درد و عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد
بلغم علاجش فی باب ترتیب و عسل و اسهال بمعجون
سورنجان و مسهل وقتی دهند که ماء سوینک پخته کرده
باشند بماء الاصول و گلنگبین و قبل از تنقیه بکل بابونه
ضماد توان کرد چه محلل است بی جذب اما بعد از تنقیه کتان
و حلبه و شبت و اکلیل بعضی یا مجموع با آن ضم کنند
و روغن قسط بمالند علامت سوداوی قلت تمدد
و درد

و درد و کثرت درشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی
علامات سودا علاجش استفراغ صفرا که بحسب خراج
هر کس بفصد و اسهال بعد از نضج ماده و استعمال اضمده محلل
و روغنهای گرم و تر و نطولات و علامت ترکیب ماده
ترکب علامات و اختلاف اشتغالات باشد چنانچه گاهی
از اشیا حاره و گاهی از اشیاء بارده یابد علاجش ترکیب
از علاج مفردات بحسب ترکیب مواد باید کرد و اما وجع
الورک و رگ چون مفصل عمیق است پس علامات
ورم بر رونیک ظاهر نگردد و در بعضی اوقات علاج او خلاف
اوجاع مفاصل است و این است که رادع در ابتدا ضرر رساند
زیرا که ماده عمیق بود و رادع موجب حبس و عسر تحلیل شود و مفصل
بر ضلع مهیا گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی در ابتدا
او فوق باشد الا آنکه ماده بسیار رقیق باشد و اگر خواهد
که استفراغ کند در دموی فصد باسلیق از جانب درد کنند
و اگر بلغمی بود بحقنه‌ها و شیافها و کرسنکی و روغن قسط
مالیدن و تضمید بضمادهای قوی التحلیل مثل جندبیدستر
و عاقرقرحا و خردل بعد از آنکه ضمادها و بیشتر مذکور گشت
تاثیر نکند و باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد

اما لقانونی که کتب عملیه مذکورست نه طریق عوام و این
مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد و اما عرق
النساء گاه بود که پای را لاغر کند و وجع حادث شود و از او جای صفا
صد عرق النساء و وجع الورک مثل اضافه نقرس بود
و علاج حبس مثل علاج آن الا آنچه استثنا کرده شد و در قسم
دموی نقرس و عرق النساء اگر فصد باسلیق کافی نباشد
فصد عرق النساء نیز کنند و ظهور آن فصد نیز نزدیک کعب
و خنصر است از پای و بباید دانست که مرض عرق النساء در
جانب ایسر نادر واقع میشود و در کتب جا تخصیص بجانب
یافته اکثریه است

باب یازدهم در تبها و روزهای بحران

مشتمل بر سه فصل است

فصل اول

در اقسام آن تب حرارت
غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرا
ئین آورده در جمیع بدن پراگنده شود باشتعالی که بافعال
ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم
و حمی دق و حمی خلط حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد
پس گرمی آن بدل رسد پس بسیار اعضاء اخلاط و حمی دق
آنست که حرارت غریبه اول در اعضاء اصلیه بتخصیص
دل تاثیر کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گردد
پس

باب یازدهم در تبها و روزهای بحران

پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا مرکب و بسائط
بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط خا
رج عروق و داخل آن می باشد و بباید دانست که گرمی
اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت میباشد و بس الا خون
که گرمی آن بغلیان نیز نه عفونت می باشد

فصل دویم

در حمی یوم حدوث این تب از اسباب بادیه بدنیه یعنی
وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس می باشد همچو
و غضب و فرح بافراط و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد
و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد طعام در معده و بعض اورام
بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال با آب سرد و چیزها
ی گرم خوردن و از ترک حمام کسی را که معتاد بوده باشد و از
زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره
و بیشتر بی ناقص و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن مثل
حرارتی نماید که بعد از حمام باشد و بعرقی اندکی مفارقت
نماید و اگر زمان بقاء این بقول اکثر سه روزه بوده بعضی
شش روز گفته اند و این از تعدی خالی نیست و علاج
هر یک علی التفصیل لایق مطولات است علی الاجمال
مقابله سبب بود چنانچه در تفریح در غمه و مسابله در

در همه و تسلیه در غضبیه و استخفاف و استهانت و تفریح
در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ تقیء و اسهال در تخمیه
و امتلائیه و تفتیح مسامات با آب گرم و در استحصافیه
در این آنست که از اغتسال با آب سرد حادث شود
و در همه اصناف حمی یوم الا تخمیه غذا باز نگیرند و اغذیه لطیفه
صالح الکیموس دهند بتخصیص در تعبی و غمی و همی
و جوعی و آنکسانی که در ابدان ایشان حرارت بسیار بود
چه ترفّه و توسع در غذا از جماعت مطلوب بود فصل
سیوم در دق از اسباب سابقه می باشد مثل تب های
محرقه و هر گاه مدتی مدتی سر دارد و حرارت آن در رطوبت
دل در رطوبت اعضا و اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم که در سینه
حادث گردد نسبت مجاورت در دل تاثیر کند و از اسباب
بادیه می باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جوع و سهر حاضه
در سن جوانی و هوای گرم محرور مزاجان را علامتش نبض دقیق
و صلب و متواتر و ضعیف هر گاه دست بروی نهند حرارت
اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی تر نماید و صنع
عروق و شرائین گرم تر بود و هر گاه طعام خورد تب زیاده
شود و نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند و این دلیل

قوی

قوی باشد برین تب و صاحب این مرض که تب خودنک
محسوس نشود زیرا که چون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب
سه مرتبه بود و توضیح این موقوف بر دانستن این
مقدمه باشد که در بدن سه جنس رطوبت بود یکی از رطوبت
اولی گویند و آن چند ها اربعه است دوم را رطوبت
ثانیه گویند و این فضولی می باشد چون عرق و دمعه و مخ
و غیر فضول و اقسام این چهار است و در اعروق شعریه
سافیه گویند دوم آنچه اعضا پراکنده شده مثل طل یعنی
شبنم و سیوم آنچه نزدیک است بدان منعقد گردد و مانند عضو
شود چهارم آنچه اتصال یکدیگر یاد باشد پس هر گاه حرارت
قسم اول را نیست کرد آنگاه دو دویم نیست گردانیدن دویم
شروع نماید باسم دق مخصوص گردد و چون سیوم قسم را نیز
فنا کند و در افنای سیوم شروع کند مسما باسم ذبول
گردد که بانتهاء این مرتبه رسد کمتر خلاص یابد و این
قسم را خون ماهی گردانند و در فانی گردانیدن قسم چهارم
خوض نماید باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق
گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل بود علاجش
آسان و علاج مشکل علاج مرتبه اول بر تبرید و ترتیب

باغذیه و اشربه بارده مرطبه چون آب جو و مرغ جوزه و
شراب عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و سکنجبین بعرق
کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی تر و هندوانه و شفتالو
و زردآلو و آلو و آنچه در مرتبه اول بود یا نزدیک بدان بعلاج
قوی تر احتیاج باشد پس در ربیع اخر شب شیره تخم خرفه
بعرق گاوزبان گرفته یکی از آن اشربه مذکوره دهند یا قند
و نبات مصری حل ساخته و شیره کافور ریاحی در آنجا حل
کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب سکنجبین آب جو و قند سفید
بدهند و در آبزن گرم یا سرد بهر کدام میل داشته باشند بعد از
دو سه ساعت در آبزن نشانند که در آنجا کدوی تر
و جو نیم کوفته و برگ خرفه و کاسنی جوشیده باشند و باید
که آب بغایت معتدل و ملایم بود نه چنانکه مؤدی بعرق
بود و چرا حرارت کند اگر نه آن بودی که بدن
ضعیف شود شاید در آب سرد نشاندن نیکو علاجی بودی
و آبزن زمستانی گرم تر باید و احتیاط تمام بجا آورد
و از زکام محترز بود و بعد از لحظه که بیرون آید روغن بنفشه
و روغن کدو در اعضا بمالد بعد از ساعتی غذا دهند
مرغ جوجه فربه یا ماهی که در آب خوش مادی داشته باشد

ارفاکم

و بزغاله و بره جوشانیده و در آب آن ماش و برنج انداخته
و اسفناج و بحسب قوت هاضمه و ضعف آن اغذیه و کمیت
آن تصرف نماید از اشربه شیرین آنچه مذکور شد بقدری
توان داد که تصعد استحاله نشود والا از جمله غیر شراب
نیلوفر نتوان داد پس سکنجبین و شراب حماض و نارنج
و لیمو و انار و زرشک و امثال این چنانچه بسیار ترش نباشند
با لعابها و شیرهای بزر و ریاده دهند احتیاط باید کرد اگر احتیاج
حقنه که بعد از این ذکر آن خواهد آمد چیزی همراه این مرض باشد
شیر دادن بغایت موافق بود و بهترین شیری شیر آدمی بود
پس شیر خر پس شیر بز فی الحال که بدوشند بدهند و در شیر
خر شرایط نگاه دارند اول باید که خر جوان بود و تندرست و بهتر
آنکه از وقت زائیدن چهار ماه گذشته علف او جو و کاهو
و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفناج و خیار و مانند آن بود
و هر بامداد که خواهد دوشید نزدیک بیمار آورند چه اگر دیر
بود متغیر گردد و قدحی یا کوزه در ظرفی که پر آب گرم بود بنهند
و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار چنان است
که روز اول نیم سکره دهند و هر روز نیم سکره زیاده میکنند
تا روز هفتم سه سکره نیم شود بعد از آن هر روز نیم سکره کم کنند

وسلوه مطلق ببنک هرات چهار سیر در ربع یکسیر بود در روزیکه تب داده
باشند بعد از یکساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده شیر
فاسد نشده و اگر ضعیف و صغیر شده باشد شیر فاسد رفته بود دیگر
نباید داد و هرگاه شیر داده باشند و یا خواهند داد و در آن روز
از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع او
بریاحین و دوا که خوشبوی معطر گردانند و لباس کتان بگلاب
وصندل مطیب ساخته و در نزدیک آب روان اختیار کنند
و در تابستان در غایت گرمی روز خرقه از کتان بگلاب و صندل
و آب کشنیز تر و برگ خرفه تر کرده بنده بر سینه و کتف اندازند
و چون گرم میگردد تازه میکرده باشند چهار بار در روز بکفایت
بود در باده نکنند اما دق شیخوخت و دق هرم نیز گویند هر چند از قبیل
حمیات نیست اما عادت باید این در ذیل دق جریان
یافته استیلای پیوسته بود بر مزاج بی تب و حرارت بسبب
یا استیلای برودت یا ضعف بدن بحدیکه عادت بسوء القنیه حد
بار ... چنانچه در آخر عمر عارض گردد یا استیلای حرارت
که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشند و ... حرارت غریزیه
و بدین سبب سردی و خشکی عارض شده یا افراط استفراغات
یا افراط در ترید حمیات علامتش ذبول و خشکی و لاغری

شهر حال شایخ بی شمعات و التهاب و گاه باشد که بلمس سردی محسوس گردد و نبض
صغیر و سط و متفاوت گردد و هر در وقت شدت او و ضعف که متواتر گردد و قاروره
رقیق و مائی باشد علاجش ترطیب و تسخین فصل چهاردهم در تب دموی
حمی منطبقه گویند یا در عرف مطبقه گویند از غلیان خون بی عفونت میباشد و این را
سونوخس خوانند علامتش سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و گرانی ...
و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وی بی قشعریره و نافض و ابتداء کردن علاجش
فصد کردن و آب جو و عدس بتمر هندی بغوره بارواج و شراب عناب یا آب
زرک یا تمر هندی و شراب غوره و لا ترش و الوان و از عفونت باشد علا ... مخفی
علامات سونوخس با اندک دقتی و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعض
مطبقه این نیز خوانند ... و سونوخس دانسته و حمی دموی عفنیه داخله ... صنف باشد
تزاید ... آنچه روز بروز تعفن بیشتر و زیاده از آن بود ... که ... اشتداد خفاف
به وقت فریع متعفن و متناقصه یعنی متعفن کمتر از تحلیل به علاجش علاج
سونوخس ... خارج ... دق حمیات به حرارت بود ... اعضای باطن
مثل دماغ و آلات تنفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آن مذکور شد فصل
پنجم در تب صفراوی ... صفرا اخلاص در خارج عروق متعفن شده باشد تب غب خالص
... نوبت علاجش یکروز تب یکروز نه و نافض شدید ... دراز
چنان باید که سوزنی در تن میزنند و قلت ... نافض زود گرم شدن
و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قی مره با علامات صفراوی دایم

ساعة زیاده نبود علاجش سکنجبین و شیره تخم خیار و شراب آلو غذا آب جو و ماش
و تمر هندی و از میوهها انار مزیع و نیموش و هندوانه و در روز نوبة غذا ندهند
مگر آنکه آخر روز بود و تحمل نتواند کرد و در اول نوبة سکنجبین با آب گرم دهند و قی فرمایند
و در میان تب چون آب بسیار خورده باشد باز قی کنند و در روز یکه نوبة نباشد
بیشتر خشت و تمر هندی تلیین کنند یا شراب گل یا سکنجبین و اگر در تدبیر این مرض
خطا و رجع نشود از هفت نوبت در نگذرد و بیشتر در نوبت چهارم منقضی
گردد اما غب غیر خالص بود تا شش ماه بقاء آن ممکن بود و علامت آن
زیاده نوبت بود بر دوازده ساعت و باشد که بیست چهار ساعت یا بیشتر
ساعت بردارد و بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاجش مرکب از علاج صفراوی
و بلغمی کنند بقدر ترکیب ماده و اگر داخل عروق بود و پس اگر در تمامی
رگها باشد یا در بعضی رگها که در حوالی دل یا فم معده یا جگر بود محرقه
صفراوی حادث شود و محرقة بلغمیه نیز میباشد که ماده آن بلغم شور بود
و این بلغم صفراوی گویند مرکب از بلغم متعفنه و مره صفرا بود و اگر
و اگر در بعضی رگها بود غیر آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و در این
هر دو شتداد غبتی یعنی از دو روز یکی قوی تر شود و علامات اعراض
از درشتی زبان و زردی و سیاهی و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه
اهتمام زیاده بود و علاج او علاج غب خالص است الا آنکه در محرقه
اهتمام بتبرید بیشتر شود و طلاهای بارد بر دل و جگر باید نهاد تخت و نشاخهای

بید و خیار و هندوانه در اطراف و حوالی مریض نهاده تیر تخم کوفته و آب برد
بیدادن و فصد گاه بود که فایده کند و گاه بود التهاب زیاده گرداند فصل
ششم در تب بلغمی اما ماده خارج عروق بود بلغمی نایبه که هر روز یکبار حادث گردد
و این سوء مزاج طبیه گویند علامتش ابتدا کردن نبض خفی و سرما و دیر گرم شدن
و چون گرم شود قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و بقیه بر آمدن بلغم
و تهیج و زردی روی و بعضی تهال بلغم در ابتدا سرما بود و بعضی قشعریره و لرز
و بعضی نافض و بعضی را تا چند نوبت از این سه حال هیچ نبود و گاه نوبت
تا شانزده ساعت تواند بود و بدن از نوبت گذشته پاک نگردد علاجش سکنجبین عسلی
بحسب مزاج مریض یا سکنجبین و گلقند آفتابی باهم کرده گلقند نصف یا مثل
سکنجبین بحسب مزاج مریض مصرف کنند و سکنجبین بزوری بر این موجب
بادیان بیخ درم پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم کشوث پنج درم
سرکه سه سیر قند ده سیر و در اول هر نوبتی آب تخم ترب و شبت با سکنجبین
دهند و قی فرمایند و در باب تقویت معده اهتمام نمایند و بعد از آن ماده که پخته
شود در قاروره آثار آن ظاهر آید و رتن موجب مسهل دهند غاریقون یکدرم
مصطگی یکدانگ ترمس نیم درم شحم حنظل یکدانگ و اگر مقدم بر این مسهل در طبیعت
قبض واقع شود طبیعت سو حقنه که از قنطوریون و مغز کاجیره و لبلاب
و سناء مکی و گل خطمی ساخته شده می آورند و اگر در وقت خواب یکدرم
ریوند چینی حب کنند که فرو برند صواب بود غذا آب جو و آن نخود آب حفته

بادیان و مرغ و کبک و تیهو و غذا وقتی دهند که چون نوبت درآید معده سبک
شده بود و اگر تغذیه قبل از نوبت بر یک وجه میسر نشود با آخر نوبت باید بعد از نوبت
و اگر ماده داخل عروق بود بلغمی لازم حادث شود و آن را لمی لثغه گویند علامت
علامت بلغمی دایر الا آنکه با این نافض نبود و در عروق نبود الا بوقت
مفارقت و این تب بدق شبیه بود و در شبانه روزی شش ساعت
فتور شبیه بر علاج حش علاج مواظبه الا آنکه بر مطلقات و چیزهای گرم
بتدریج و احتیاط اقدام نمایند در اول بر سکنجبین و ربع آن کلقند اقتصار
نمایند و شراب لیمو و چیزهای ادرار کنند مثل تخم خیارین و تخم خربزه
و پرسیاوشان و بعد از آن سکنجبین بزوری و مالیدن در تبهای بلغمی مناسب
اگر بنسج عنکبوت و زیت بمالند بخاصیت فایده دهد فصل هفتم در تب
سوداوی اگر ماده خارج عروق بود ربع دایر حادث شود و یکروز گیرد
و دو روز نه سوداوی که از احتراق سودا بر طبیعتی تولد کرده بود و یا
و از احتراق بلغم یا صفرا یا خون پیدا شده و علامت هر یک از این اقسام
اربعه علامت آن خلط بود که از و تولد کرده باشد و اگر حدوث آن
بعد از مطبقه بود دلیل آن شود که از احتراق خونست و اگر بعد از
مواظبت دلیل آنکه از بلغمست و اگر بعد از صفراوی بود دلیل آنکه
از صفراست علاجش اگر از احتراق بود فصد باسلیق کنند و اسهال
بعد از نضج ماده بمطبوخ افتیمون و اگر از بلغم بود سکنجبین بزوری دهند
بنجم

بنجم ترب و سکنجبین عنصلی قی فرمایند و مسهل از افتیمون و تربد و بسفایج
و غاریقون سازند و اگر از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب لیمو و عرق کاسنی
و گاوزبان و عرق گاوزبان در همه لازم دانند و قی بسکنجبین و پوست
بیخ [illegible] خربزه و مسهل از سناء مکی و خیارشنبر و شیرخشت و تمر هندی
مقوی با فتیمون و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد منه می باید کرد
و اگر ماده داخل عروق بود ربع دائمه حادث شود و این قلیل الوقوعست
علامتش صغر نبض و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت
بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و اشتداد ربع علاجش فصد باسلیق پس
صافن و اگر قوی باشد استعمال مدرات و اسهال سودا و علاج عام در همه
اصناف ربع آنست که روز نوبت هیچ نخورد و مگر صفراوی بود که سکنجبین دهند
و اگر نوبت آخر روز بود تحمل نیاورد و در اول روز آب جو دهند و دو ساعت بعد
آن قی فرمایند و در میان لرز آب بدهند و در میان تب آب که خورده
در معده جمع شود البته قی کند و در میان آخر تب سکنجبین با شراب لیمو
یا نارنج بعرق گاوزبان و در آن روز دیگر ماش نخود و برکه و مویز باد
کامه و تمر هندی بحسب هر شخصی و ماده آنچه لایق دانند مرغ انداخته
باید داد و اگر در روز هم راحت که فردا نوبت خواهد بود بر مزور
بعضی بمرغ اقتصار نمایند مثلا خاصه کسی که بدن قوی و اشتها ضعیف
بود اما در روز معدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد

نحو اگر دانند واب آن بدهند و اگر اشتها غالب بود و هاضمه قوی باشد
مرغ گوشت بزغاله کنند تخصیص وقتی که علامت از مان ظاهر
شود و روز مسهل دادن و روز دیگر راحت مناسب بود فصل
هشتم در تبهای مرکب هرگاه مثل دق یا خلط متعدد صفراوی
و بلغمی یا دو غب جمع شوند آنرا مرکب گویند و ترکیب آن بسبیل
مبادله تواند شد چنانکه یکی بگذارد و یکی بگیرد یا مداخله چنانکه یکی
بگیرد و در میان آن دیگری بگیرد یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن
شریک باشند و از جمله توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل
نباید دادن و روز ششم مسهل دادن بغایت خطرناک باشد
و بهترین ایام جهت این هشتم و دوازدهم و شانزدهم فصل نهم در
روزهای بحران و غیر آن روزها که در آن بحرانها نیک واقع شود
چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست
هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی هفتم و چهلم روزها که در آن بحرانها
ضعیف بود و ایام روز خوانند سیم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم
و هفدهم روزها که در آن بحران نادر افتد ششم و هشتم و دوازدهم
و پانزدهم و شانزدهم و هیژدهم و نوزدهم پس روزها که در آن بحران
بود بیست پنج روز بود و در پانزده روز باقی بحران نیک
و بحران بر عاقد بحرانها بود و نزد دیگر تفصیل استهال
پس قی

پس قی پس ادرار پس عروق پس خراج فصل دهم
در حمی التقیالوس تبی بود که در آن احساس برودتی
عظیم کند در باطن و بلمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهب نباشد
و ماده این تب بلغم زجاجی بود علاج آن هر روز جلاب از بالنگو
و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
یا شوره خشک دانه خورد و بعد از نضج تنقیه کنند با این حب
صبر سقوطری تربد سفید هر یک درمی اراقیون نیم درم مقل
دانگی بکوبند و با آب رازیانه سرشته حب سازند و بعد
از روز قرص ورد مثقالی سکنجبین بروزی ده مثقال
تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج بلغمی بود فصل
یازدهم در حمی لیغور یا تبی باشد که در باطن حرارت شدیده
محسوس شود و ظاهر از حرارت نباشد بلکه برودت باشد
با آن تشنگی و لهب و اضطراب عظیم بود و ماده این تب بلغم
لزج باشد علاج آن هر روز جلاب از بالنگو و نیلوفر و رازیانه
و بیخ هلیون و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ
خیار شنبر کنند یا بمطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم
ورق گل پنج درم تخم کاسنی سه درم تربد یک درم اسطوخود
وس سه درم عناب آلو سیاه و کیکر هر یک ده دانه

رازیانه با لنگو گاوزبان هر یک ده درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک
ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه
گلقند و افتیمون تناول باه رازیانه و تخم کرفس و انیسون
هر یک ده درم بجوشانند با ده درم گلقند بیاشامند مفید
است ان شاء الله تعالی فصل دوازدهم در حمی مختلفه
چنان باشد که ادوار و نوبتی معین نباشد و علامت
آن مختلط باشد و درین تنها طریقه آنست که بتحمل و
حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن
آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند که گاهی استفراغ
ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت
مشغول شوند و ماده آنکه خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ
کنند چنانکه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب
باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد
پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی بود معالجه مرکب
کنند و در تقویت طبیعت کوشند فصل سیزدهم در
حمی غشیه و صفت آن تبی باشد که چون ابتدا کند
غشی حادث شود این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود
و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن

عوض ضماد کنند

متفرق

متفرق باشد و چون بفم معده رسد بواسطه شدت حس
آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت اول آن باشد
که اکثر اوقات بروز بلغمی آید و تهبج وجه و علامات بلغم ظا
هر بود علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بر روی
زنند و اطراف به بندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین
بدهند با آب شاید که قی کنند و هر روز جلاب از تخم کاسنی
و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند یا تخم کرفس
سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا
و آب جو با قند خورند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه
سنا هفت درم رازیانه و قنطوریون باریک نفقه
نیلوفر پنج جهک هر یک سه درم ورق چغندر دسته سبو
س کف و خیارشنبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ
هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی هر یک پنج درم و اگر
این تب از ماده صفرا گرانی یا از بخاری حادث شود
علامات او عطش و کرب و اضطراب بود و بدو غشی آید
علاج آن هر روز انارین یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین
تناول کنند و غذا کشکاب یا انار یا تمر هندی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و در استفراغ خلط

مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب دفع عشی زیادت
نشود فصل چهاردهم در حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد
که بشب آید و روزها کند و یومیه آنکه روز آید و بشب رها کند
و این بدتر باشد و غالب آن باشد که بدق کشد علاج آن
سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلاب از تخم کاسنی
و بیخ کهنک و نبات و غذا ماء الشعیر یا نخود و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و معجون خیار شنبر کنند و در نهاری غذا به
شب بخورند اما باید که ممتلی نخسبند بلکه بیخوابی مناسب
بود و در لیلی غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت نوبت
معده خالی باشد فصل پانزدهم در حمی خمس و سدس
و سبع تب خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز
نه و سدس آنکه یکروز آید و چهار روز نه و سبع آنست که
که روزی آید و پنج روز نه و این تبها از مواد غلیظ متولد
شود و شبیه ربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال
سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم تب
و ترب هر یک سه درم کنگر زد دو درم و برگ و بیخ ترب
بجوشانند و نمک یکدرم و عسل ده درم حل کرده در آن
بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون تب

ربع باشد والسلام باب دوازدهم در اورام و بثور آنچه بر
ظاهر بدن حادث شود مشتمل بر هژده فصل فصل اول
در حصبه و جدری حصبه را سرخچه و سرخجه گویند و سبب آن
غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویه خونست و جدری آنکه گویند و سبب
آن غلیان خون میباشد و دفع شدن فضلاتی که از خون مادر وقت
حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون آمیخته باشند مثل
شیره انگور که تا غلیان نکند صاف نگردد و سلیم ترین سپید و بزرگ
بود و اندک که با صافی بیرون آید بی کرب و اضطراب و بدترین
هر چه سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد پس سپید و از
آبله آنچه پهلو داشته باشد یا مضاعف یعنی یکی در اندرون دیگری بود
علامت این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن
بینی و فزع و ترسیدن در خواب بود علاج اگر مانعی نبود قبل
از ظهور آن فصد کنند غذا آب جو و عدس و شراب عناب بعرق
گاوزبان و چون نشان کنند آب جو بازگیرند و بماش و عدس
اکتفا کنند و دو درم خمیره سنگ شوی کرده بر شراب عناب زنند
و قدری بر جامه بستر پراگنند و اگر در بیرون آمدن کندی نمایند یا خوف
فرو شدن بود یکدرم بادیان و پنج شش عدد انجیر زرد در آب
بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم خشخاش بدهند

وقدری آب گرم در زیر دامن نهند تا به بخار آن مسامات گشاده
گردد و اگر طبیعت محصوب مید و نرم بود نفخ نماید که از آمدن خفت
و راحت و تسکین کرب یابد قبض نکنند و الا قبض آن زود
بشراب سیب یا صندل یا بهی جهد نمایند و غذا عدس که بعد از دو
جوش آب آن بریزند و آب تو در دیگ کنند و اگر به ماش چنین
کنند قبض زیاده کنند و اگر در آب جو کشک کرده بریان برنج بزنند
مناسب بود و کافور در آب کشنیز ترحل کرده یا سماق در گلاب کرده
وصاف کرده با آب شحم انار ترش در چشم چکانند تا منع برآمدن
آبله از چشم کند و اگر با بهیاکو بجناکه با آب گرم خمیر کرده شهد ببندند
بخاصیت این عمل کند و صندل بگلاب سوده به بینی بسکشند تا از اینجا
منع کند و شراب ساهوت غرغره کند یا با آب جو در روی سماق
و گل سرخ و عدس جوشیده باشد تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله
بزرگ بود و پر آب و در جامه خواب مخمل بیاورد و بر آرد جو و آرد
ارزن فابانند و ریگ که بغایت نرم بود و هم مناسبت و اگر
موضعی ریش گردد گل سرخ و انزروت و خون سیاوشان نرم
سوده بر آنجا ریزند و اگر آبله در خشک میگردد قدری چوب گز
در زیر دامن دود کنند خشک گردانند و از این قوی تر آنکه عدس
و گل سرخ و تراشه چوب گز اندر آب بزنند پس قدری نمک

دران

دران افکنند و پاره پنبه دران آب ترکرده بر آبله نهند و از جا که آبله
شکافته بود نمک آب دور دارند فصل چهارم در شری بثرهای باشد بعضی
خورد و بعضی بزرگ سر پهن بیشتر دفعه پیدا شود با خاریدن
و کرب بود و از خون میباشد علامتش بسیار سرخ بود با حرارت
در رو و ظاهر گردد و در رو بیشتر بود علاجش فصد کنند در وقت
مهلتی که درمیان ظهورات آن میباشد و تلیین طبیعت بآب آلو و تمر هندی
و کشته زردآلو و در وقت ظهور به آب فاتر در بدن ریزند و سرکه یا آب غوره
با روغن گل در خود مالند و غذا ماش و عدس بتمر هندی و از میوه‌ها آلو و هندوانه
و نار منیحوش و از بلغم میباشد علامتش آن سپیدی و پهان در تب علاجش مسهل
مطبوخ هلیله مقوی بر تبد غذا ماش و نخود و سکنجبین با بسیار ترش بخو و در حمام آب
کرفس سرکه و تخم خرزه کوفته در جو مالند فصل سیم در ماشری اما شری اگر سرخ
در روی و پیشانی حادث گردد و گاه بود در سر بر آید علامتش سرخ آماس آورد
و ضربان در روی و سر علاجش فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بشیرخشت
و تمر هندی و در وقت تلیین صندل و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند
تا ماده فرو نیاید غذا آب جو و ماش و عدس بتمر هندی و شراب عناب و تمر
هندی ترش کند و صندل سرخ و آب کشنیز بر طلا کنند و اگر لبها فرو زرد آب
بیرون آید از موم سفید و روغن گل و مرده سنگ مرهم سازند فصل چهارم
در جرب گری و خشک بود و گری تر که از او زرد آب بیرون آید یا خون سیاه

بالجمله جرب از فساد خون باشد و سبب فساد مخالطه صفرا بود یا بلغم یا سودای
سوخته اگر مانعی نبود اول فصد کند پس بحسب غلبه و هر خلطی مناسب آن
مسهل دهند و شاهتره و سنا و خیارچنبر هر روز درهمی لازم دارند و صبر سود در دفع
جرب دارد و مرض اثری بیش است هر روز یک مثقال خورند به روز متعاقب
بعد از آن یکروز خورند و یکروز نه تا نه مثقال خورده شود و ملازمت حمام آن
و ترک حجامت نافع ترین چیزهاست جرب و حکه و بعد از تنقیه و تبدیل
الطبیعه بکار دارند طلای جهت گر تر زراوند و زردچوبه و مامیران و قنبیل
مرداسنگ و اشق و خبث الحدید نوشادر شنار گوگرد هر یک آنچه میسر شود برابر کوفته
روغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند گر خشک و تر بود توتیا مرداسنگ
سیماب سرب از هر یک مثقال سرب را بگدازند و سیماب در او اندازند
و با دیگر داروها در هاون نرم سوده و با ده سیر سرکه و ده سیر روغن گل مختلط
کرده باشند طلا کنند فصل پنجم در قوبا و سعفه قوبا لو بریون گویند
درشتی باشد که بر پوست ظاهر گردد و اگر بسیار بود فصد کنند و مطبوخ
افتیمون دهند و اگر اندک بود تنقیه حاجت نیست مگر آنکه مزمن گردد
و روغن گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن آن چنان بود که وصله آهن
پهن بنهند و قدری گندم در روی بنهند و سنگ گرم کرده باشند بر روی
گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم بود و مرداسنگ
و زرد و زرنیخ و بوحصف مجموع از هر یک بسرکه با روغن گل سوده طلا کنند

سیماب

سیماب داروی مذکور هم موافق است اما سعفه جوشش و تراب بود که متقرح و ریم
گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث شود علاجش اگر غلبه خون
بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا سودا یا بلغم شود با آنچه مناسب آن بود
تنقیه نمایند پس انزروت مرداسنگ کاغذ سوخته مجموع نرم سوده
بروغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند دیگر شوره کهنه با گچ و نمک سوده
بسرکه طلا کنند دیگر خاصه جهت کودکان زردچوبه حنا مرداسنگ
پوست انار بسرکه و روغن طلا کنند فصل ششم در دمامیلها که
بر آمدن دمل بسیار گردد و بعد از آن مناسب خلط غالب مسهل
باید داد و ترک گوشت و شیرینها باید کرد و هر گاه که از گوشت چاره
نبود گوشت بزغاله دهند بزرگ و انار ترش یا ریواج یا غوره
یا تمرهندی و شراب عناب با آب زرشک و آلو و کشته زردآلو
و عناب شکسته شب در آب کردن و صباح آب از آن خوردن
مناسبت در اول رادع نهند مثل صندل و فوفل و برگ عذبه
و کاسنی و بیوس بگلاب زده اگر بینند که با پس نرفت و جمع خواهد
شد گل خطمی و خبازی با سفیده تخم مرغ طلا کنند و چون جمع شود
گندم خاییده یا انجیر و کتوصه و سرگین کبوتر بر بندند و چون پخته شد
مرهم سازند از مرداسنگ ۲ درم و سفیده ۲ درم و موم سفید ۱ درم
و روغن گل ۴ درم فصل هفتم در حس و رحی گرم بود که نزدیک

ناخن عارض شود ضربان و درد قوی کند و گاه بود که تب گیرد علاجش
فصد و تلیین طبیعت و تبدیل مزاج با آب جو و اشربه بارده و در ابتداء
مازوی سبز بسرکه بسایند و طلا کنند یا خبث الحدید و سرکه یا اسبغول و سرکه و اگر درد
قوی باشد بزر البنج و افیون بسرکه طلا کنند و در میان برف و یخ نهند اگر بوقع نیکو
فیها و الا در روغن گرم نهند تا تحلیل یابد اگر تحلیل نیابد بگندم خاییده یا کوهج
با انجیر نهند طبخ شود پس بکشایند بعد از آن یا نیش و مرهم نهند فصل هشتم
در ثالیل سبب حصول خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو بود علاجش
اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود
بر مسهل اختصار نمایند و اگر عدد آن اندک بود بطلا دفع کنند سیاه دانه
یا کچارد یا سرگین بز بسرکه طلا کنند و ایضا نکوانه و زرنیخ زرد یا موی دانه بر روی
کهنه طلا کنند فصل نهم در حمره بسرخ باد میان عامه مشهور است علاجش
سرخی باشه و اگر انگشت بر آن مالند زایل شود و باز بزودی سرخ شود و در یک نوبت
و زیاده زردی نداشته باشد از موضع بموضعی و از جانبی بجانبی رود بتغیر
خالص گیرند علاج استفراغ بدن از صفرا غذا آب جو و شراب عناب
تمر هندی ترشی کنند و طلا کنند صندل و کشنیز تر و برگ خرفه و لسان الحمل
و اسبغول و گلاب و این قسم محتاج بمحلل نباشد و غیر خالص آنکه
صفرا بخون مختلط باشد پس از اول تا ... باشد و درد کند و از موضع
بموضع رود و به فلغمونی که ذکر خواهد رفت شبیه بود علاجش اول فصد کنند

پس استفراغ صفرا و بعد از طلا رادع در این صنف بطلا محلل شود خطمی
و خباری و آرد جو حاجت افتد فصل دهم در حمره و نار فارسی
حمره بجمیع ... ها باشد سرخ پهن و متفرق میباشد و مجتمع و نفاطات
سرخ و خشک ریش گردد و در آن مثل درد عضوی بود که آتش بر آن
نهند علاجش فصد و اسهال و دردی سرکه را بر زمانی سنگ که طلی حرز
کوبند ریزند تا بر جوشد پس قدری کافور بر آن ریزند و طلا کنند اما
نار فارسی مثل حمره بود الا آنکه هر جا ظاهر شود خطهای سرخ و
طاوسی مثل زبانه آتش پیدا گردد علاجش مثل علاج حمره بود و باید
از فصد و اسهال پرهیز ها که رطوبت و مائیت در خون احداث
کند مداومت نمایند مثل آب جو دهند دانه و خیار و شفتالو
و دوغ و کدو و بادرنگ و سرکه و حضض و کافور و لعاب اسبغول
و لسان الحمل و خرفه مفرد یا مجموع طلا کنند فصل یازدهم
در فلغمونی و آن ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد
و بسیاری درد و ضربان علاجش فصد کردن و در ابتدا صندل
سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی طلا کنند و اگر از آن طلا
درد زیاد شود فی الحال بردارند و این طلا را بر عضوی که بالای
آن است نهند و در روزی دیگر آرد جو و کشنیز خشک کنند
و چون به بینند که از آن نیجه زیاده نمی شود طلا از آرد جو

وآرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه کنند چون ببینند که کمتر حی
شوند از بابونه و کلیل و کتان و حلبه کنند و در همه اورام از رعایت
اوقات اربعه غافل نباید بود در ابتدا رادع و در تزید جمع
میان رادع و مرخی و در انتهاء مرخی و محلل و در انحطاط
محلل صرف نهند و اگر ببینند که تحلیل نگیرد و جمع مده شد بکوبه
در نضج و امثال آن پخته کنند و تدبیر گشادن کنند مثل
سرگین کبوتر و اشق یا بآلت فصل دوازدهم در اورام
مفارغ سه عضو بود که هر یک مفرغ عضو بود عضو رئیسی
واقع شده ابط یعنی زیر بغل مفرغ دل باشد و اربیه
یعنی گوشه ران مفرغ جگر بود و خلف اذن یعنی
پس هر دو گوش مفرغ دماغ بود هر گاه در این اعضا ورمی
حادث گردد از آن جهت که اعضای مواد را بدانجا دفع
باید کرده باشد یا بر اطراف بیشتر ورمی بود و مواد متوجه
آن موضع مأوف شده باشد چون بدین اعضا رسد
در آنجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد و آنرا لحوم رخوه خوانند
علاج حش تضمید بمرخیات در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد
و اسهال مثل آب گرم ریختن بر آنجا و سکه مالیدن
و خطمی و بنفشه و خبازی نهادن و استعمال رادع جایز
نبود

نبود در این مواضع فصل سیزدهم در خنازیر و سلع و غده و خنا
زیر ورمی صلب غلیظ بود و بر ظاهر آن گرهها و ناهموارها
باشد و در گوشت سسته بود در لحوم رخوه خاصه گردن حادث
گردد و بیشتر متعدد بود و رنگ کیسه و سلعه ورمی بود
مختلف در جثه از مقداری نخودی تا مقدار خربزه برسد
و اورا کیسه بود و در گوشت سسته نبود بتوان گرفت و بهمه
جانب حرکت داد و چهار صنف بود شحمیه علیه اردیه
لحمیه شیرازیه یعنی در اندرون آن شبیه چیزها بود و غده
ورمی بود صلب بمقدار فندقی یا جوزی و بر کف و
پیشانی بسیار واقع شود و فرق میانه غده و سلعه
آن بود که غده زیادت نشود و غلاف نداشته باشد
و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر بدست بمالند
متفرق گردد و بار عود کنند و گاه بود که عود نکنند علاج این
هر سه تنقیه بلغم بود و بعد از اسهال با ایارج فیقرا الغا
ریقون منقوی گردد و ضماد کردن بدیا خلیون و کتان
و حلبه و خنازیر را بدیا خلیون و داییر سا نرم سوده
و بهم جمع کرده ضماد کنند و سم گور خر را سوخته بروغن
زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند برین

تدبیرات مداومت کنند و پیوسته بکار دارند اگر تحلیل یابد
فبها والا سخته گردانیده و شکافند و علاج قرحه کنند و
سلعه اگر بزرگ شود و بدانسخه ذکر رفت تحلیل نیابد
یکی از دو کار باید کرد شکافتن و بیرون آوردن با کیسه که
آنرا کیس سلعه گویند یا بادویه معفنه ریش گردانیدن صفت
آن آهک نارسیده چهار جزو زرنیخ و توبال مس سه
جزو نطرون دو جزو مجموع نرم سوده بروغن گل سرشته
طلا کنند و ضعف شحمیه با دویه محلله و معفنه مندفع
نگردد و دفع آن بجز از بیرون کردن نباشد و غدد را بدبا
خلیون ضماد کنند و بر بالای آن سرب صلب نهاده محکم
ببندند فصل چهاردهم در داء الثعلب و داء الحیه اگر
بار ریختن موی سر و روی پوست تنگ بر بنفشد داء
الحیه گویند و الداء الثعلب از بلغم میباشد علامتش
سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم علاجش
تنقیه بلغم بقی تخم ترب و شبت و عسل و اسهال
بغیقرا و مقوی بغاریقون و بعد از تنقیه موضع را بخرقه
درشت بمالند و سیندان و سیر و پیاز و عنصل
طلا کنند و از صفرا میباشد علامتش زردی و درشتی

موضع

موضع و سایر علامات صفرا علاجش تنقیه بحب قرص بنفشه
و مطبوخ هلیله پس سرکه و روغن گل بمالند پس بفندق یا کوکت
سوخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند و از سودا می باشد علامتش
کمودت و خشکی و درشتی موضع و علامات سودا علاجش
اسهال بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال
مرطبات و پیاز عنصل مالیدن و پیه خرس و سم بز را
بسوزانند و با بیخ نی خشک کرده و سوده طلا کنند و بروغن
لادن پیوسته میمالند و از خون میباشد علامتش سرخی
موضع و علامات غلبه خون علاجش فصد کردن و از طلیه
مذکور بکار میدارند سم خر اهلی و وحشی سوخته خاکستر
آنرا بروغن کنجد سرشته و اگر زیت بود بهتر طلا کنند
و خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در همه اقسام
موی بر رویاند فصل یازدهم در کلف و نمش و برش
و خیلان کلف حدوث کمودت بود در روی و تغیر رنگ
آن اندک بسیاهی آمیخته بسرخی و نمش حدوث سیاهی
که بسرخی زند بیشتر بشکل بیند برو از کلف رنگین تر
بود و سرخی در وی بیشتر برش نقطهای سیاه بود و گاه
بسرخی و کمودة مایل بود و بیشتر در رو واقع شود و خیلان

مثل این آثار بود ولکن مرتفع باشد از سطح بدن و آنچه باطل شو
ده بود دفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاج فصد
کردن و اسهال خلط سوداوی پس طلا کردن بتخم خربزه و تخم
ترب و قسط و ابرسا و خردل و ترمس کوفته و بیخته بگلاب
و سرکه سرشته و خیلان را سوزن در زنند و سرکه و گلاب بشویند
یا ادویه مذکور طلا کنند فصل شانزدهم در حناق و امثال آن
تغییر رائحه و نتن الطین و زیر پستان و میان انگشتان
پای و پوست سر و عرق از عفونت اخلاط و حدت آن
میباشد علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان را
بمرداسنگ و گلاب سوده طلا کنند و میان انگشتان
را از ادویه و زوری سازند توتیا و مرداسنگ گل سرخ
گل ارمنی پوست انار نرم سوده بسرکه تر گردانند و خشک
کنند و بکار میدارند و جهت سرام مناسب بود و اگر سر پیران
و کودکان بود بآن ادویه پوست درخت نارو جوز را
بسرد سوخته ضم کنند فصل هفدهم در بهق سفید و سیاه
اما سفید بعضی گفته اند که سبب آن ضعف برص بود
ضعیف تر و قوت دافعه عضو قوی تر و بعضی گفته
اند رطوبتی محترق بود که باحتراق مثل خاکستر شده باشد

وباخون

و با خون برکت درآید و از فوهات شعب آن بیرون آید
و منبسط گردد در پوست و متقشر میگردد تا ماده آن فانی
گردد علامتش سفیدی که بسیار سفید نبود بل نزدیک برنگ
پوست بدن و در پوست نرفته باشد و املس موی
که از آنجا برآمده بود سیاه بود علاجش اسهال بنقوع الشحم
حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمودن
و بر کلنکبین و اطریفل کبیر مداومت نمایند و از
ادویه طلا کنند ترمس پوست بیخ کبر شیطرج عاقرقرحا تخم
ترب کندس سپندان کوفته و بیخته بسرکه در آفتاب
طلا کنند اما سیاه تغییر پوست عضو است بسیاهی سبب
آن مخالطه سودا با خون باشد علامتش چون دست در رو
مالند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ بماند علاجش
فصد و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج باغذیه
و اشربه و طلا کردن با ادویه که ذکر کرده شد و نوعی از بهق
اسود بود که برص اسود گویند و آن درشتی قوی باشد
با خاریدن و تقشیر مثل فلوس سمک علاجش علاج
بهق سیاه با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج فصل
هژدهم در برص سفیدی بود که بر بعضی اعضا پیدا شود

یا تمام اعضا سفید گردد و یک رنگ سبب آن ضعف
مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خونی که غذای عضو شود
یا بواسطه سوء مزاج عضو از برودت و رطوبت و حدوث
طبیعتی صدفی در او اگرچه آن خون که غذا او میگردد نیکو
بود و از بلغمیه خالی و گاه بود که در موضع حجامت یا شبه
آن برص حادث گردد بواسطه ضعف عضو بجراحت
علامت برص سفیدی براق و املس و در پوست
فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست
آن و اگر انگشت بدو فرو برند از موضع دیگر که هم انگشت
فرو برند بیشتر در گو افتد و چون سوزن در زنند خون
بیرون نیاید علاجش هرچند این مرض را گفته اند که هو
داء عسیاء عسر البرء لا یکاد یبرء یعنی مرض است
که اطبا را مانده کرده اند و نزدیک نیست که نیک شود اما
چون امکان صلاح دارد متعرض علاج شده اند با
ستفراغ بلغم غلیظ و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و تریاق
دمترودیطوس و طلا کردن بدین ادویه نفط سفید
زفت خردل سرخ خربق میویزج کندش شونیز نوره
زرنیخ سرخ بوره بیار عنصل شیطرج عاقرقر پوست
بیخ

بیخ کبر دراریج و سرکه یکدرم اطریلال بادانکی عاقرقرحا بیخ
و نعنع سرشته بدهند و یک ساعت در آفتاب نشینند
چندانکه عرق کنند باشد که همان زمان یا روز دیگر آنکه
زنند و رز در آب برود و صحت یابد باب سیزدهم در سقطه
و ضربه و ردادی و مجری و سوختگی اعضا و فساد اطراف
بسرما و جراحات مشتمل بر شش فصل فصل اول در
سقطه و ضربه و مضروب بچوب و تازیانه اگر کسی از بلندی بیفتد
یا چیزی مثل دیواری بروی افتد یا ضربه زنند یا سر
بشکنند علاج مشترک میان این مجموع فصد و حجامت
کردن است از جانب مخالف اگر نیز در بدن غلبه
خون نبود مگر در آن موضع تفرق اتصالی شود و خون
برود پس بر تلیین طبیعت اقتصار نمایند و حقنه لینه
و راوند باب سکنکور و قند دادن و فلوس شنبر تعرق
کاسنی و روغن بادام و قند و بر آن عضو از این ادویه
ضماد نهند گل ارمنی سه درم برگ سرو و گل سرخ از هر
یک پنج درم صبر ده درم ماش بیست درم با آب برگ
مورد سرشته ضماد کنند و اگر حرارت پیدا شود عدس
ده درم گل ارمنی و قوفل و صندل از هر یک دو درم طلا

کنند غذا ماش و برنج لبشیره بادام یا زرده نیمبرشت و اگر
مومیایی خالص میسر گردد بغایت نیکو بود یک قیراط
بدهند و بلش بعضی یکدرم بیست قیراط بود و بیش بعضی
بیست چهار و ازین طبخ دادن مناسب بود راوند درم
روناس یکدرم سکنگور زرد سه درم گاوزبان مثل آن
بجوشانند و بقند شیرین کرده بدهند و اگر سقطه و ضربه
بر سر واقع شود ماش و عدس مقشر و گلنار کوفته برو
غن گل و گلاب طلا کنند اگر بر سینه و شکم واقع شود
و نفث الدم یعنی خون برآمدن حادث گردد و قرص
کهربا با گل ارمنی و دم الاخوین در نقیع عدس بدهند و اگر
کبیر بچوب و تازیانه و مثل آن زده باشند بهترین چیزی
پوست گوسفند باشد که در حال از گوسفند جدا کنند
و بر موضع ضرب کنند و تا دیگر روز برندارند و اگر قدری خا
کستر بر آنجا پاشند پس پوست بر روی آن پوشند بهتر
بود و ارد جو و اسفنگ و اسفیداج و موم و روغن گل مرهمی
ساخته بمالند فصل دوم در خلع و کبیر خلع بیرون آمدن
زیادتی استخوان بود تمام از مغاک و گوی که در استخوان دیگر
باشد که میان هر دو اتصال مفصل بدان بود و وث
اندکی

اندکی بیرون آمدن نه تمام و وهن که وثی نیز گویند درد و کوفتگی
بود که با استخوان و آنچه بگرد آن درآمده است رسد علامت انخلاع
ظاهر و از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر جمیع حرکات آن عضو
و از مقابله چنانچه دست علیل با دست صحیح مقابله کنند لکن
خلع بازو و منفصل ورک بود دشوار توان دانست زیرا که سر عضد
هرگاه منخلع گردد در بغل افتد پس ظاهر نبود و سر سرون ورا زیر
یا ناحیه ورک افتد و این جا گوشت بسیار بود پس ظاهر نبود
علامت لازم بازو شوی مستدیر است که در زیر بغل پیدا آید
و ممکن نبود رسانیدن این دست بدان [illegible] پهلو علامت
سرون دراز تر شدن این پا بود از دیگر پا اگر بجانب پیش
افتاده باشد و ظهور ورمی در اربیه و عدم قدرت بر آنکه پای را
در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای
دیگر اگر بجانب پس افتاده باشد و در گو افتادن اربیه
و گاسته شدن آن و علامت وث آن باشد که در مفاصل
اندک تقصیری و نتوی از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات
ممکن بود و در وهن جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج
خلع را بمدد رد برفق بشکل طبیعی باز رنند و ازین ادویه طلا
سازند ماش ده درم گل ارمنی [illegible] گل خطمی سفید گل

سرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته بیخته
تخم مرغ سرشته بکار دارند و پشت و دهن را همین طلا کنند
موافق و کافی بود اما کسر و آن شکستن استخوان است عضو را
راست و استخوانرا برفق مساوی گردانند و گاه میباشد که
بعضی از پارهای استخوان که صلاح آن امید نتوان داشت
بیرون باید کرد و عضو را بباید بست برباط و رفاده معتدل
درستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه
بجانب بالای آن و موضع کسر را محکم به پیچند پس رفاده دیگر
هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار گرد متوجه آن شوند
و در هر مره پیچند در ابتدا محکم بپیچند و چندانکه می پیچند اندکی
سستی سستی میکنند پس ادویه جبایر طلا کنند و ببندند
و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز نگشایند
مگر آنکه دردی قوی حادث شود و مادون رباط سرخ گردد
پس بباید گشود و سست تر بست و اگر خاریدن قوی عا
رض گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا
ریزند تا خاریدن ساکن گردد و یکزمان استراحت نموده
باز به بندند و رفادها را بطلا بید روغن گل و اندکی سرکه تر
گردانند و اگر چند روز بگذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو
نباشد

بباشند رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند به بندند و بگشایند الا در چهار روز
یا زیاده و ضماد جبر از عدس و مغاث و گل ارمنی و آب مورد سازند و غذا به
لزج مثل کله و پاچه و هریسه و مرغانه و برنج و بطون بقر و جلد بره و بزغاله
و در تخراج و وقت انعقاد شکستن رباط را اندکی سست تر گردانند و
علامات مدد انعقاد دشبذ پیدا شدن خوشنت رفاید و رباطات چه
این دلیل ارسال طبیعت ماده جبر است بدانجا پس انضمام ترشح
نموده و باید که قبل از انعقاد دشبذ اعضا و تحریک قوی نکنند اگر
جراحتی بود باید ابستن ملصقا به از لب بالای آن کنند و دیگری
از لب زیرین و دهن آنرا گشاده بگذارند و قدری پنبه از آن بنهند و چون
زرد آب کم شود و از ورم ایمن گردد مرهم رو یا بنند و به بنهند اگر
خون میرود و نمی ایستد از صبر و کندر و دم الاخوین ذروری ساخته
بر آنجا ریزند تا خون باز ایستد فصل سیم در بیرون آوردن خار و پیکان
پیکان را با بز بیرون آورند و موضع از ابرو کند ریز کنند اما خار
و آنچه مثل آن بود بیخ نی یا شیلم را بکوبند و ضماد کنند شیلم تلخه است
که در میان گندم میباشد و اگر این قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس
اشق زراوند زفت علک البطم کوفته و بعسل سرشته ضماد کنند
دیگر پیاز نرگس آرد شیلم بعسل سرشته فصل چهارم در فساد
اطراف بسر ما بسبب آنکه حرارت و خون و بخارات گرم است

و محتقن و محتبس شدن در آنجا پس اگر عضو اسود شود متعفن گردیده
علاجش اگر آماس نکرده باشد و نشده لیکن ابتدا کرده که سبز شود
بروغن زیت و روغن زنبق بسیار بمالند و اگر آماس کند در آبی
نهند که در وی شلغم و گیاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل و کرنب و حلبه
و کتان مجموع یا بعضی جوشیده بود و چون بیرون آرند روغنهای مذکور نیز
بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد نیشها در زنند و نیشتر نیک فرو برند
و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی و سرکه بهم سوده طلا کنند و بعد
از سه ساعت بسرکه و آب نیم گرم بشویند یا بشراب نیم گرم و اگر بدین
رسند که ابتداء تعفن کرده باشد چغندر و کرنب را بپزند و بار دیگر بکوبند
یا کاه و بکوبند که مثل مرهم شود و بر آن نهند تا آنچه متعفن و گندیده و سیاه شده
بود بیفتد پس بعلاج قرحه علاج کنند فصل پنجم در سوختگی
آتش و روغن و آب گرم اما سوختن آتش اگر آبله نزند طلا
کنند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند و عظیم بود بفصد
کنند و تلطیف تدبیر و بر آن سفیداج طلا کنند و اگر الم بسیار
عظیم بود بمرهم نوره صفت آن یک پیمانه آهک آب نارسیده
هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستن یک ساعت
در آب بگذارند و چهار جزو از این و شش جزو روغن گل
و دو جزو موم و یک جزو سفیداج ترتیب کرده بکار برند اما

سوخته

سوخته بروغن را بمثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص
است باین سفیده تخم مرغ و اسفیداج و زیت بود ترکیب
کرده اما سوخته بآب گرم پیش از آنکه آبله زند آب انار
بر آنجا ریزند و خرقها خنک بر او نهند و خاکستر موی آدمی بزرده
تخم مرغ زده طلا کنند و اگر از آفتاب پوست بسوزد بمرهم
کافور طلا کنند و اگر زردی و سپیده تخم مرغ با لعاب اسبغول
یا موز نال مالیده در آب گشنیز با سفیده تخم مرغ طلا کنند
از آفتاب ساری نشود فصل ششم در جراحات اگر جراحت
خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهاش هموار بود
و چنان بود که در بستن تا افتراق را بهم می نشیند بر جای
مانده بندد و برباطی سخت ببندد چنانکه لبهای آن درست
بهم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن
و اگر تازه نبود و دو سه روز برگذشته بود لیکن چرک و ریم
نگرفته باشد اندرا بخراشند تا خون آلوده گردد پس ببندد
و اگر جراحت عظیم و غائر بود این ادویه در ذروری سوخته
بر آنجا ریزند صبر و کندر و خون سیاوشان و در حوالی آن صندل
و فوفل و آب کزبره و کاسنی و خرقه طلا کنند و اگر حال
اقتضا نماید فصد نمایند و اگر لبهای آن بهم نرسد بدوزند

واگر غور داشته باشد و از چرک گوشت خالی باشد و تا قعر جراحت آن بر هم
نمی نشیند و در میان فضا داشته باشد که در او رطوبت و وسخ جمع خواهد شد
پس با دویه که تخفیف رطوبت و جلای وسخ تواند کرد احتیاج
باشد مثل این مرکب کندر صبر زراوند ایرسا توتیا اقلیمیا انزروت
نرم کوفته بر آنجا ریزند و ببندند و باید که بسبب غور آن محکمتر و بیش
ست تر بود عضو را بر شکلی دارند که زرد آب از وی آسانتر بیرون
آید و هر گاه به پنبه پر میکنند تا پاک میکرد اند پس جراحی ازین ادویه
ساخته مرهم را لهنگ انزروت دم الاخوین زفت گل ارمنی
روغن گل موم و اگر کبابی موم روغن مغز ساق گاو کنند انسب بود
وچون گوشت بر آورد ادویه مدمل مثل مرداسنگ سوخته و برگ وخاتم
سوس و هلیله و مازو و گلنار و زرد چوبه و صبر و اگر با جراحت عرضی
دیگر بود مثل ورم و کسر عظم و قطع عرق و عصبی و فساد گوشت و شدت
درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول ابتدا بر این اعراض اشتغال نمایند
بتبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت فاسد و علاج جراحت عصب
چندان نگذارند که از آماس گوشت ایمن شوند چه از آماس الا خوف تشنج است و در حول
آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند اگر آماس کند بار دیگر وارد با قلی و کتان
و روغن زیت ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عضو که تمدد میکند ببندند و روغن
بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن به روغن بنفشه و پیه بط و مرغ بمالند و اگر با جراحت
[illegible]

استخوان شکسته بود ضماد جبر باید نهاد و اگر در و شظایای عظمی پیدا شود
بزراوند مدحرج ضماد کنند تا بیرون آید پس بکشند و مرهم و بعد از آن سرشته
ضماد کنند و اگر استخوان فاسد شده باشد و این فساد گوشت معلوم
رود گوشت فاسد گرد بر هم زنگار رفع کنند و استخوان را تراشند و اگر
جراحت بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید باندرون فرستند و شکم را
بدوزند و اگر روده را آماس کرده بود و باندرون نمیرود بشراب گرم تکمید
کنند تا آماس برود پس پشتهای وی و پاهای علیل را گرفته او را بردارند
تا پشت او محدب گردد و روده باندرون رود و اگر بدین نیز باندرون
نرود دهن جراحت را بمقدار آنکه روده باندرون تواند رفت گشاده
ترکنند و اگر وقتی رارسند که ثرب سبز و سیاه شده بود بمقدار آنچه
که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ در وی بود بریسمان باریک ببندند
و باندرون فرستند و غایت رفق و احتیاط رعایت کنند باب چهارم
در طرد و راندن هوام از خانه و مسکن و تدبیر گزیدن آنها و سباع
و دفع سموم و وبا مشتمل بر شش فصل فصل اول در طرد هوام
گربه و لقلق و طاوس و خارپشت و ابن عرس و گوزن در خانه که بود
هوام از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که مار
نزدیک پوست پلنگ نرود و اگر ریسمانی که بقطران و حلتیت آلوده
کنند بر گرد خوابگاه گردانند هوام در نیاید و بتجربه رسیده که درخت انار

وبیخ آن و تخم فنجنکشت و در جامهٔ خواب نهادن این عمل کنند و از چیزهای
که مار بگریزد تخم چشم زکوهی بود شاخ گوزن و موی آدم و برنجاسف و کوگرد و خردل
اگر بر سکن مار نهند بگریزند و طرد عقارب از تخم یعقوب با کوگرد یا زرنیخ
یاسمن خونا یا پیه بز یا روغن گاو و از بادروج و تخم و برگ بکرزد و طرد غبیرا
حنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب در خانه بپراکنند اگر چوب عنصو
به پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند و طرد دیگر دود گاه یا سرگین
گاو یا سیاه دانه یا چوب نارد یا برگ سرو و جوز آن و اگر روی
بروغن چرب کنند کمتر ضرر رسانند و طرد زنبور بکار کوگرد و سیر و طرد خاره
موش زرد و اگر پوست مار کنند یا دم ببرند یا حقن کنند یا تخ موشان
بگریزند و طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در زیاید فصل دوم
در گزیدن مار و رتیلا و لدغ حیات اول یا بالای اثر احکم ببندند
و محجمه بسیار و بیاپی برنند و اگر محجمه حاضر نبود کسی که کو میدپرسند دهان
معیوب نبود که دهن بشوید و چرب کنند و بمزد و آب دهن بریزد
و بسیار بمزند و در گزش جمیع هوام اول این عمل باید و اگر احتمال
قوی بود آن عضو را ببرند و اگر بر مرد احتمال نشود گوشت آن موضع
بردارند یا استخوان اگر ممکن شود و موضع را به نشتر شکافند و آن
زخم را گشاده کردانند و بعد از امتصاص و مزیدن بسیار محجمه
یا دهن ازین ادویه ضماد کنند زفت رطب فرفیون جاوشیر

قسه و اگر اینها حاضر نبود سرگین کبوتر و تخم دفا کستر چوب انگور و کر
تریاق فاروق بیست گرم در اول مفید بود و در آخر فایده ندهد و مقدار
شرب تریاق جهت این یک مثقال بود و خوردن خلاصه بکتفای دفع جمیع
زهرها و گزیدنها کند و گفته اند که الثوم للشواب بمعنی عن
کل علاج و کذلک الشراب بالبصل والکراث تا بحدی دیگر
دفع آن میسر شود و ترک آن شدن خطای محض است اما بر تقدیر
عدم اجر بحکم الضرورات یبیح المحذورات عمل نمودن فایده ندهد
اندیج در ماهزه دست بیرند در دم مار و اصل حشیشی در نواحی استرآباد
بار دارد و مشهور شده و منفعت آن درین باب بتواتر رسید
فصل سیم در گزیدن عقرب بعد از بستن بالای آن و امتصاص آن
نمودن بدل آن چنانچه در فصل مقدم مذکور شد با آب گرم و خرقه
گرم تکمید کنند و با دردج کوفته و کرم که ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید باشد
و عقرب را شکافته و ضماد کنند و از مفتحات خاصه گردن در مواضع عقرب باشد
احتیاط کردن واجب باشد و با دردج ضد کرفس است فصل چهارم
در گزیدن رتیلا و غطایه و سام ابرص اما رتیلا به پارسی دملک گویند
بهترین علاج او شیر دادن دو فن سخول است و معهذا در کتب طبیه مذکور
نشده اما غطایه یعنی کرباسه و بشکل مار است الحیه از این جنس در صحرا زیاد
مر السید و با گویند هر کدام از اینها بگزد و دندانهای او در آن بماند و بعد الوا

در دکنند و تدبیر بیرون آوردن آنست که بناگستر چوب انگور وابحه
در روغن زیت و کنجد طلا کنند یا فتیله در آنها می کشند تا در آن آویزند
پس بناگستر و روغن مذکور ضماد کنند و اگر در رساکی نگردد بسیار بریزند
در آب گرم که در وی سبوس جوشیده بود بنشینند اما سام ابرص که مانند
که در خانها باشد نقطهای سیاه بر پوست واو نیز دندانها بگذارد
و اگر از گزیدن او تب مطبقه و در میان تن لرز و اضطراب که از گزیدن مار
بود عارض شود و بسیار بود که بافراط درد هلاک کرده اند و موضع
نیش سبز بود و زرد آب و رطوبات فاسد و سیلان کند پس بطریقی
که گذشت دندانها بیرون آورند و قدری ابریشم سوخته با اسبغول
در آبی که در وصمغ عربی حل کرده باشند بزنند و ضماد کنند دیگر و زیلد ازو
پس برفق باز کشند تا دندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن زوال
تب و سبزی موضع و سیلان زرد آب بود و بعد از این بعضی از آنچه
در گزیدن مار گذشت عمل نمایند فصل پنجم در عض کلب کلب چون بیت
که سگ را و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه و گفته اند
بغل را نیز عارض شود و این آن کلب نام نهاده اند که در سگ
بیشتر واقع میشود و آن حیوانی را که این حالت بود کلب گویند علامت
سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهن بیرون افکندن و کف
و لعاب از دهنش بسیار بیرون آمدن و سر را بر زمین نزدیک کرده اند

دم

دم را در میان هر دو پای بر زمین میکشد و در رفتن مثل مستان بود اگر گرسنه باشد
نخورد و اگر تشنه باشد از آب ترسد و نیاشامد و به هر چیز رسد
حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان از او
گریزند و اگر بدو رسند تملق و خشوع کنند و بحرکت دم و غیره
چنانچه رسم کلاب بود این صفات بر تقدیر استحکام کلب
بود و قبل از استحکام بعضی بود و بعضی نبود و مخصوص گزنده کلب
بعد از هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه در تاخیر افتد
بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص گزیده
از سودا و به حالتی مثل مالیخولیا از دهشت شخص تنهائی و دشمن
داشتن روشنی و ترسیدن از هر چه بیند و در خیال او سگ نمودن
و از آب و رطوبات ترسد و یا از آنچه و بلید شمرد بدین سبب
از شرب مانده هر گاه بدین مرتبه رسد امید صحت اندکی ماند
خاصه اگر روی خود در شیشه بیند نشناسد و سگ خیال او گردد
و در این حین طمع از سلامتی او منقطع باید ساخت و گاه بود
که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر کرا بگزد
او را نیز این حالات عارض شود و هم چنین بود هر که پس
خورده آب و طعام او را تناول نماید و گاه بود که در میان
بول معصوص اشیا لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر تشنه گردد کلب

گرفته کلیست یا غیران پارهٔ نان را برطوبتی که از زخم سیلان میکند
آلوده کرده اند پیش سگ اندازند اگر بخورد سگ دیوانه بود تا دیگری
مغز جوز یک شب بر سر زخم ببندند در صباح پیش مرغ اندازند
اگر بخورد و یا خورد بمیرد دیوانه بود علاجش موضع گزیده گشاده
گردانند و حجامت بسیار فرمایند پس سیر کوفته با سرکه و روغن گوسفند
جمع کرده ضماد کنند یا بجای سیر که سوده و با زفت که پخته خلط
یا سیر و پیاز و نمک کوفته با خاکستر چوب بر زخم کرده تا سه روز
ازین تدبیرات مفید بود اما ابتدا از آن در گشاد کردن دهن
جراحت فایده بود لکن سعی نمایند تا چهل روز مندمل نشود
و هرگاه بینند که اثر اندمال پیدا شود با دویه که ذکر شد ضماد میکنند
تا نیک شاید و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا اشتغال نمایند دواء
ذراریح و دواء سرطان بر هند صفت دواء ذراریح بگیرند
ذراریح فربه و بزرگ و سرها و بالها و پایها جدا کرده انداخته
یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران سنبل قرنفل فلفل دارچینی
از هر یک یکدانگ نرم کوفته با آب خمیر کرده قرصها کنند هر روز
در صباح دو دانگ با آب نیم گرم می دهند و اگر در مثانه
دردی پیدا شود طبیخ عدس و روغن بادام یا روغن گاو دهند
و هر روز که دواء ذراریح دهند در حمام برند و در آب زن نهند

نادر

نادران آب زن بول کند و از سرما نگاه دارند غذا مرغ
فربه و ماش و رشته و شراب دادن گفته اند نوع دیگر بگیرند
ذراریح و بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد یک شبانه روز
در دوغ نهند پس دوغ را بریزند دوغ تازه کنند و بعد از یک شبانه
روز بریزند و یکبار دیگر چنین کنند پس ذراریح را در سایه
خشک گردانند و با هم سنگ او عدس مقشر سایند و قرصها
کنند و خوردن نیم دانگ در آب گرم میدهند و بقانون مذکور
علاج کنند دواء السرطان بگیرند سرطان نهری ماده علامت
ماده آن بود که چون او را زیر دم فرو برند از وی آب سفید برون آید
و همه اطراف او بیندازند و بشکنند و نمک پاک بشویند و بعد از
آن به آب خالص بشویند و خشک گردانند در کوزه نهند
و سر آن محکم گردانند و یک شب در تنوری که نان پخته باشند
بنهند پس ده جزء ازین و خطمی یا پنج جزو کنند یک جزو نرم سوده
و در صباح و در شام هر بار بمقدار یک درم با آب سرد میدهند
جالینوس آورده که هر کس ازین دارو خورد از ترس سیلان آفات
ایمن شود و جگر سگ خوردن نیز از فزع از آب ایمن گرداند
و گفته اند که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان
جگر خوردند سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند و استعمال دارو

جالینوس وانواع تدبیرات دیگر نیز مفید یافتا ده واگر درخ پیدا
تدبیر آنست که از موم وعقید وسکر اجوا فها سازند وبرآب کنکه
ببلع ان اعراق نهند یا مشربه سازند سر تنگ ولوله دراز
بر آنجا نهند وسر لوله بحلق نهند تا آب بحلق فرو شود و آنرا
نه بیند فصل ششم در تدبیر شرب سموم مجملا اما و باقان الفرار
منه اولی اواگر سبب شود تنقیه بدل کند وتعدیل مزاج وترک
فواکه وشراب وشوربا از فواکه مثل نه توان خورد وانچه ممنوع
است فواکه که باز رطوبه باشد مثل خربزه زردآلو وحققفات ودرشتیها
قصار نماینده وخانه را بکافور وسعد وصندل ومشک وعود وعنبر
وبید وکل وسیب وبهی لوعود وکلاب معطر و مشک فرمایند
اما تدبیر شرب سموم قی کردن بآب گرم بسیار وروغن کنند وبعد
بالطبخ تخم انجره وسکه وروغن گاو واز طعام بسیار بباید
خورد که اگر زهر سویقی در آرد فیها والذکر مغرت آن کند واز
جرمی که زهر سویقی بیرون آورد این تریاقیست حب الغار ۲
مثقال کل مختوم ۲ مثقال بزیت بر شنند خورد زنی یکدرم
بدهند وبعضی گفته اند که خردلیک فی الحال فند فسم کند وبداز
آنکه در قی استقصا کرده باشند قدری شیر دهند وبازقی فرمایند
واگر در زیر شکم ضرری ادراک کنند حقنه کنند واگر معلوم کنند

که کدام زهر بود بانچه مخصوص آنست معالجه کنند چنانچه در مطو
لدت مذکور است قد فاز بتالیف هذه الکلمات واتما
مها الفقیر محمد ابن علاء الدین ابن هبت الله سبزواری المدعوا
بغیاث المتطبب فی اواسط ربیع الاول سنه احدی
وسبعین وثمانمائه هجریه در بدو شروع درین مختصر متصور
ومطلوب آن بود که از طرار خیر الکلام ما قل ودل بالغیب
نباشد ومع هذا قریب للفهم وادراک وبعیدا از اعلاک
واشتباک باشد وهر مرضی ومبحثی که بر صحیفه بیان برقم
ذکر وبراهین نیان مرقوم ومرتسم کردد وهیچ قسم از اقسام
آن درزا ونه اهمال ونسیان مهمل ومتروک نمانده ودر بعضا
لجات ادویه واشربه مسطور ومذکور کردد که وجدان در
اکثر مواضع وبلدان ممکن ومستعمل از رذل وخسران
ایمن باشد وبنا برین تصور وتسمیه نزبده قوانین العلاج
مناسب نمود پس چون اعزه واضد قا بعز ملاحظه وعین
الرضا معززه ومنور کرداشتند ومعمول را مطابق مامول
یابند حمل له العصمه والتوفیق والذلیل عفو واغماض
برین اخفاق وانفاص پوشیدن دریغ نفرمایند
والسلام علی التبع الهدی والحمد لله رب النور والنار مولی

العطایا علی الابرار و فجار در اواخر جمادی الاول الحب الله شماره ۱۰
حوزی حکیم مرقوم خامه مکسور البال گردید سنه ۱۲۴۰

اغذیة المرضی

مقاله دوم در بیان اغذیه مرضی یعنی غذاهای بیماران
بدانکه علاج بیماران بر دو قسم است یکقسم اینست که علاج ایشان
بمجرد اغذیه کنند قسم دیگر که علاج ایشان بادویه و اشربه و اغذیه
کنند و چون امت بعض از اطبای زمان قاصرست بسبب آنکه ایشان
سعی و مجاهده بدیوار تعطل و تنعم بار داده اند و بتحصیل مسایل
علمی و عملی طب که علم محتاج الیه است کما ینبغی قیام ننمایند لاجرم
قسم اول از علاج مناسب حال ایشان و بیماران است اما
مناسبت این قسم بحال ایشان اینست که از خطر و بدنامی
استعمال ادویه ایمن میباشند اما مناسب آن بحال بیماران
اینست که میل طبایع ایشان بغذاها و میوه‌ها که طبیب مناسب
حال ایشان می فرماید حاصل است و مؤنت تحصیل آن گران نیست
و بر طبایع ایشان سبک می باشد و هو الموفق للتوفیق اغذیه
صداع گرم بی ماده که بسبب حرکات و سواری یا بسبب
حرارت

حرارت آفتاب یا حمام و دیگر اسباب خارجیه عارض شده باشد
از جمله آش جو است با اسفناج و کشنیز تر گوشت خروس بچه کوچک
که نو خوانده باشد و یا نان گندم و خالی از شوایب باشد که بریده
کرده باشند در آب انار میخوش و با سرکه و یا آب غوره مطیب
بگلاب و یا در آبی که بالای آن تمات استاده میباشد که آن بغایت
تسکین حرارت و صداع گرم ساوج می کند اما باید که مجموع
حلوا بقند سفید باشد و نیز تخم خیار مقشر و تخم کدوی تر
مقشر و تخم کان مجموع اینها کوفته بغایت برابر با مثقال
اینها قند سفید کوفته سفوف سازند و هر صباح چهار مثقال
ازین مشغول شوند و ملعقه نیز که گلاب خوشبوی بر بالای
آن بپاشامند و نیز آش غوره و آش انار دان و آش زرشک
بگوشت خروس بچه فربه حلی بفته با اسفناج کشنیز تر جهت این
صداع مناسبست و با آش تمر هندی حلی بفتند بگوشت فروجه
اسفناج و سلق و کشنیز تر چون قبض حاصل باشد مناسبست
و از میوه‌ها انار و سیب میخوش و امرود و توت شامی و هندوانه که
رسیده غیر متغیر مملی بقند و شیرین و لبوب خیار مناسبست
و آلوی سیاه بزرگ رسیده چون شکم قبض باشد مناسبست
چون بجوشانند و آب آن مشغول شوند و با وجود این غذاها چون

از طلاء صندل سفید بگلاب و بوش در هندی و لعاب بزر قطونا و اندک
سرکه بر سر مالند مناسب است از اشربه شراب نیلوفر بلعاب بزر قطونا
و گلاب و عرق کاسنی مشغول شوند بهتر باشد اغذیه صداع گرم
بامادّه یعنی صداعی که سبب مادهٔ گرم یعنی صفرا یا خون حادث شده باشد
از جمله معالجات این خون صفراوی باشد آب انار ترش و نیز شربت
بر وجهیکه دانهٔ انار شلا پنج عدد باشد و دانهٔ انار ترش یکعدد باشد اب انارها
با پیه آنها بگیرند و صاف کنند و پیهٔ انار آن پردهای سفید است
که در میان دانهای انار باشد و آن در تلیین طبیعت دخل تمام دارد
و لهذا حضرت رسول علیه السلام فرموده است کلوا الرمان مع شحمه و یکقدح بزرگ
آب هر دو انار بگیرند و دران بیست مثقال ترنجبین حل سازند
قدری گلاب بران ریزند و ناشتا مشغول شوند اسهال صفرا میکند
بی تغیر مزاج و نیز یازده عدد آلوی بخارا بزرگ خشک با بیست عدد
مشمش خشک بجوشانند و در اب آن بیست مثقال ترنجبین سفید
حل سازند و صاف ساخته در صباح بناشتا مشغول شوند
تلیین طبیعت مینماید و نیز هشت مثقال ترنجبین و یازده مثقال
تمر هندی تازه بایکدیگر حل سازند صاف ساخته قدری گلاب
اضافه نمایند و مشغول شوند این عمل نیز نماید و نیز خوردن
آلو تلیین طبیعت میکند اگر اسهال قوی تر خواهند مطبوخ

ہلیلہ

اغذیه صداع

هلیله و سنا و مانند آنکه در کتاب مذکور است بشرایط مشغول شوند و اغذیه
این صداع غذاهای ترش است با بقولات بارده و جهیکه در علاج صداع گرم
بی ماده مذکور شد بگوشت فروجه یا دراج یا تیهو محلی بقند یا اسفناج
و کشنیز تر و باید که بملاحظهٔ قبض و بسط طبیعت این اغذیه استعمال نماید
و چون این صداع گرم مادی از خون باشد علامت آنست که رنگ روی
سرخ و رگهای برخواسته باشد و سر ثقیل باشد در اول آن فصد قیفال
باید کرد بعد ازان از اغذیهٔ خاصهٔ مذکوره محلیات بقند سفید بگوشت
فروجه یعنی خروس بچهٔ کوچک با اسفناج و با تیهو یا دراج و کشنیز و برنج
سفید و ماش مقشر مشغول شوند و آش جو بر وجه مذکور مناسب است
و هر صباح شراب لیمو و حماض و نیلوفر بلعاب بزر قطونا مشغول شوند
و چون شکم قبض شده باشد آش تمر هندی با ماش مقشر و آش آلو با اسفناج
و کشنیز تر و سلق ببعضی گوشتها مذکوره مناسب است و نیز آش عدس
مقشر و اندک برنج با اسفناج و کشنیز تر بگوشت فروجه جهة این
صداع مناسب است و نیز دانهٔ کشنیز کوفته و بقند کوفته آمیخته
هر صباح بناشتا سه مثقال ازان سفوف ساخته مشغول شوند و
یک ملعقه زرکی گلاب خاصه بر بالای آن بیاشامند و میوهای
مذکوره جهة صداع گرم بی ماده که مذکور شد جهة این صداع
محمود است اغذیه صداع سرد بی ماده که بسبب برودت هوا

وازبرف وسرما وغیره عارض شده باشد نخود آب بداچینی یکمثقال
ومصطکی یکمثقال بگوشت تیغ نعناع وسداب مناسبست و
همچنین قلیها که بگوشت مرغ جوان خانگی وگوشت تیغ با نعناع مصطکی
وداچینی وقرنفل وزیره مشغول شدن مناسبست وزنجبیل بر نمک
سائیدن وبرسر مالیدن مناسبست واگر وجع ساکن نشود
افیون مثل نخودی با مثل آن زعفران در روغن زنبق ویا روغن
قسط محلول ساخته برسر مالد مناسبست واز میوه‌ها بهترین
وامرود مناسبست والشفاء منه تعالی اغذیه صداع سرد مادی اغذیه صداع
که ازبلغم وصداع غلیظ حادث شده باشد نخود آب بداچینی
ومصطکی وزیره کرمانی بگوشت تیغ وسداب ونعناع روزی یکنوبت
وهمچنین بگوشت دراج وتیهو وخروس پر بشرط آنکه بشوربا خوردن
بر اکتفا کنند وجرم گوشت او نخورند وچون شکم قبض باشد سلق
بسیار روغن کالجه اضافه نمایند ونیز انجیر در آب عسل خیسانده
مشغول شوند مناسبست وچون از ریاح غلیظ باشد کمونا مشغول
شوند مناسبست وروغنها گرم با افیون وزعفران بروجه مذکور مالیدن
چون صداع شدید باشد مناسبست ونیز آب گرم در نفس صداع
مشغول شدن مناسبست وصبح لحوم درین صداع که به بیاز غنید
وداروهای گرم پخته باشند مناسبست وهمچنین گوشت کبوتر بچه نخود

آب مشغول شدن مناسبست اغذیه صداع خماری
زردی تخم مرغ نیم برشت واغذیه حامضه که مکرر مذکور
شد حلوی نقیند ودانه کشنیز مقشر درآن جوشانیده با نعناع
وکشنیز تر بسیار مناسبست وآش عدس مقشر بگوشت
مرغ جوان ویا تیغ به کرنب واسفناج وکشنیز تر مناسب
است وهمچنین رب نار ورب زرشک ورب به
مناسبست اغذیه صداع که از خشکی دماغ وبیخوابی
وریاضات حادث شده باشد جهة این صداع تخم مرغ
نیم برشت به نبات ونمک وفالوذج قند ودوغ بادام
اغذیه ضعف دماغ وشوربای برنج وماش مقشر به کوفته گوشت سینه
فروجه فربه بزیره وکشنیز ومصطکی مناسبست اغذیه
صداعیکه در عقب جماع حادث شود سبب این صداع
ضعف دماغ است که از جماع حادث شده باشد مناسب
اغذیه مقوی دماغ است سیما در زمستان مثل هریسه وباچه
محلا وشیر برنج بقند سفید وگوشت بره بریان وگوشت
خروس بچه فربه که درآن برازمغز کرده کلان وکشنیز خشک
کوفته زیره وپیاز سفید ومصطکی کرده باشند کباب
محلا خروس بچه مناسبست وبعد از آنکه کباب شود

شلغم و کدو بر روی صاحب صداع بگشایند که رایحهٔ او گوشت ق
کنند غذاء صاحب صداع که از سقطه و ضربه حادث شده باشد
حلیم گندمست بگوشت خروس بچهٔ فربه با اسفناج و کشنیز و مصطکی
اغذیهٔ امراض بارده که در سر آدمی عارض میشود مثل فالج
و لقوه و صرع و تشنج و رعشه و سکته و غیرها واجبست که اغذیهٔ
ایشان قلیها و مطبخات باشد که با نان گندم خاص شوربی مشغول
شوند با آبکامه و سبزیهای گرم مثل نعناع و سعتر و شبت و سداب
و جرجیر و زیره و نیز نخود آب با نخود سیاه بگوشت کبوتر زغوله
و قرنفل و فلفل و مصطکی و دارچینی مطیب ساخته و روغن کرده گاو
و زیت مناسب است و واجبست که در ابتدای حدوث این امراض
که از برودت پیدا شده باشد بیمار در مرض فالج و لقوه سه روز
و یا بیشتر چون صبر داشته باشد گرسنگی و تشنگی بکشد و اکتفا
بر ماء العسل کند و طریق ساختن ماء العسل اینست که عسل صاف را
با گلاب نیک بقوام آورند و در ظرف کاشی یا چینی و یا شیشه
کنند و کیفیت استعمال او اینست که هر صباح هفت انگشت
و روز پیشین هفت انگشت آخر روز هفت انگشت بلیسد و در جمیع
این امراض از طعامهای مالح یعنی شوربا و اشیاء سرد پرهیز
لازم شمرند و اقتصار به نخود آب و سبزیهای گرم مذکور و ادویه

عطره

عطره حاره مذکوره و گوشت گنجشک و کبوتر و گوشت آهو و کبک
و خروس بر که صحرا باشد و بدینها اکتفا نمایند و گوشت بزرگ و
چون با ادویهای گرم طبخ نمایند بد نیست و از میوهای خشک مویز
و انجیر و پسته و گردکان و چلغوزه مناسبست و چون صاحب سکته را باید
اغذیهٔ او هر چه الطف باشد باید از اغذیهٔ سایر صاحب امراض دماغیه بارده
و باید که اقتصار نماید در صباحها و چاشت بر نان شوربی که در خمیر
آن مصطکی و از رازیانج بسیار و انیسون ریخته و در آخر روز
چون اشتهای صادق داشته باشند بر گوشت کبوتر و گنجشک که در نخود آب
بنیره گردکان و اندکی شیره خردل پخته باشند اکتفا نمایند
و نیز در این امراض تنقیهٔ دماغ بتدبیرها از دست اطبای حاذق
نمودن لازم است و در جمیع اقسام این امراض چون از سوء مزاج
سرد پیدا شده باشد گرسنگی معالجه تمام است و تدهین بروغنهای
حاره مثل روغن قسط و روغن سداب و روغن بابونج و غیرها مناسبست
و صاحب تشنج که از سوء مزاج سرد و تر عارض شده باشد چون
ضعف داشته باشد باید که از گوشتهای مناسب حال قطع نکند
مثل گوشت کبوتر و گنجشک و تیهوج و کبک و اگر ضعف
نداشته باشد غذای او عسل صاف است با مائی که تدبیر او گفته شد
یعنی با انیسون و مصطکی پخته باشند و نیز نخود آب به شبت و سداب

ونعناع و مجیبه فلفل و آبکامه و بعضی از گوشتهای مذکور مناسبت
اغذیه صاحب عشه خاصه مغز خرگوش و قلیه عدسه مقشر با
گوشتهای مذکور و میوه‌ها خشک مذکور مناسبت که تناول نمایند
واگر صبر دانسته باشد گرسنگی و تشنگی عادت سازد و آب چون
سرد نباشد جهة ایشان از شراب بهترست البته از شراب
پرهیز نماید و چون با مراض مذکوره حرارت باشد باید اشیاء
حاره با فراط که مذکور شد نخورند و گرسنگی و تشنگی نکشند بلکه
معالجه باشیاء بارده فی الجمله که رای طبیب حاذق تقاضا
نماید اغذیهٔ اصحاب مالیخولیا مناسبست که اغذیهٔ
اصحاب مالیخولیا بسیار صالح الکیموس باشند و از آن خون
لطیف حاصل شود مثل خروس بچه فربه و بزغاله شیرخواره و گوشت
بره فربه چون بدین لحوم شوربا بغایت پاک طبخ نمایند با ماش
مقشر و اندک برنج و اسفناج و کشنیز تر و بادرنجبویه و کدوی ترین
مناسبست و نیز حلیم جو با پاچه بزغاله و بره که بغایة حار باشد
مناسبت و چون حرارت دانسته باشد آش جو بشیره بادام و اسفناج
و کشنیز تر و بادرنجبویه مناسبت و از برای اصحاب مالیخولیا مطبوخ
بغیر از صاحب مالیخولیا مراق شیر تازه مناسبست که طبخ کرده باشند
سنبوسه که نافعست از برای اصحاب مالیخولیا که گرمی بخوانی

کند دانسته باشند و هندیان گویند بگیرند قدری اسفناج و قدری سلق
و با مثل اینها کاهو و کشنیز تر و همه را سوده سازند و بعد از آن در خمیر
تنک بپیچند و در روغن بادام بریان کنند و تناول نمایند و چون
حرارت قوی باشد قدری کدوی شیرین نیز بر مذکورات اضافه نمایند
و اگر خواهند ترش باشد اندک سماق بمذکورات اضافه نمایند
و نیز در تنقیه سودا انتراطیطها با سکنجبین که در و سنای مکی و افتیمون
جوشیده باشند و بمطبوخ افتیمون نمایند و تدهین تمام سر با دهان
مرطبه مثل روغن کدو و نیلوفر و بنفشه و بادام نمایند و استحمام بحمام
مرطب که پیوسته آب معتدل بر سر ریزند در هفته سه نوبت بلکه
بیشتر بتقدیم رسانند مناسبست اغذیه صاحب سرسام غذا صاحب
سرسام می باید که در غایت لطافت باشد و لهذا در اول باید اقتصار
بسکنجبین قندی که بر پوست و تخم کاسنی طبخ کرده باشند چنانکه
رسم است نمایند بعد از آن اکتفا بر ماء الشعیر رقیق بی گوشت با اسفناج
و کشنیز که سکنجبین مذکور در آن حل کرده باشند نمایند چون سرفه
و ضعف معده نباشد و الا شوربا با ماش مقشر و عدس مقشر بگوشت مرغ و جوجه
فربه که نوبانک کرده باشد و اسفناج و کشنیز تر مناسبت و کدوی ترین
بکار برند و چون سرسام صفراوی باشد آش غوره و ناردان و زرشک
در اینها حل نقیند با ماش مقشر و اندک برنج با اسفناج و کشنیز مناسبت

اغذیه صاحب سرسام

و اگر طبع قبض شده آلو سیاه در آن آشها بجوشانند و مشغول شوند و چون سرسام
انحطاط یابد ماء الشعیر رقیق مذکور فروجه اضافه نمایند غذا مناسب صاحب سرسام
در وقت انحطاط این است که بگیرند آب غوره و اندک گشنیز تر و بادام مقشر
و بر آن لبوب خیار اضافه نمایند و بر مجموع فروجه فربه قلیه کنند و بعد از آن آنرا
بجوشانند که محرا شود و مشغول شوند و چون صاحب سرسام از مرض خلاص
شود بعنایة الله تعالی در ایام نقاهت البته پرهیز کند از اغذیه حاره و از تخمه هم خود
نگاه دارد از امتلاء و تخمه زیاده بر صاحب امراض حاره دیگر حفظ اللازم شمرد
امراض عینین مثل رمد و جرب و سبل و حمره و غیر ذلک مناسب حال ایشان
تقلیل غذا است و نیز ترید نان در سرکه اندک آب بسیار خلوط روغن
بادام حلو نقبند سفید مناسب است و آش عدس مقشر و ماش مقشر باید که
سرکه حلو نقبند که اصلا در خصوصت نمانده باشد به شیره بادام مناسب است
و چون حرارت غالب باشد آش جو به فروجه با اسفناج و گشنیز تر در آن
و در آن عناب چند جوشانیده مناسب است چند آنکه قدری دانه گشنیز
بکوبند و از پرویزن و الا پرون کنند و مثل آن قند سفید بکوبند و ضم
آن کنند و هر صباح دو مثقال از آن بر کف کرده بخورند یک ملعقه
ترنگ گلاب خوشبو بر بالای آن بپاشند و بر تشنج مناسب است
و چون از علامات معلوم شود که رمد از غلبه خون است البته فصد
قیفال نمایند اغذیه رعاف مناسب رعاف اغذیه این است

که به برف

که به برف و یخ سرد کرده باشند و نیز مثل آش حصرمیه و رمانیه و تفاحیه حامضه
و سماقیه و عدسیه با اسفناج و گشنیز تر بی گوشت و با گوشت فروجه عند الضعف
مناسب است و چون قوت باشد فصد قیفال در رعاف بغایت نافع است
و نشاسته و خون سیاوشان و صدف محرق را کوفته و از و لا پرون کرده
بر سرق کنند و در بینی دمند بعد از آنکه هر دو سوراخ بینی را به آب
سرگین خر که پالاینده باشند بشویند مناسب است و نیز گشنیز تر بیخ
و با برف سرد کرده در پیش سر بر بالای پیشانی نهند نافع است و هر دو
بازو سو به بندند و نیز پنیر تازه و شیر گاو سرخ جوشانیده چند آنکه
غلیظ شود از اغذیه ملایمه رعاف الله اعلم عند به بیع اغذیه
در درد دهان و جوشش دهان که از آن قلاع میگویند و اغذیه خناق
گرم و سرد و اغذیه اوجاع لثه یعنی گوشت بیخ دندانها و وجع اسنان
بدانکه جهة این امراض بارها خوردن میوه های تر مثل به ترش و غوره
در حبال و توت شامی و زعرور و سیب ترش چون از گرمی باشد مناسب
است و آش سماقیه و حصرمیه و عدسیه با گوشت خروس بچه و مرغ جوان
با اسفناج و گشنیز تر مناسب است و این مذکورات جهة خناق گرم و اوجاع
لثه گرم و اماس گرم مناسب اند و جهة درد دندان چون از سوء
مزاج سرد باشد خاییدن کردکان هندی و کردکان مشهور و جلغوزه
و امساک عسل آب گرم که در ادویه گرم جوشانیده باشند مثل فلفل

اغذیه خناق

ومصطکی در دهان وفالودج عسل که زعفران ومصطکی در آن کرده باشند
وبلاد سیرکه در اول سیر سوجوشانیده باشند وآب اول دور ریخته باشند
ونخود آب بگوشت کبوتر بچه ومصطکی ودارچینی جهة اوجاع دندان
که از سردی وریاح غلیظ بلغم بوده باشد نافع است وچون درد دندان
از گرمی باشد پوست خشخاش بجوشانند وآب آن بیالایند ودر گلاب
جفافه نمایند وچون بواسیر بیخ دندان ودهان گرم باشد قدری
کافور در آن حل سازند ومضمضه کنند مکرر واگر کرم خورده باشد
سبب آن خون فاسد متعفن شده علاج آن کندن دندان است ومکیدن
خون بیخ آن وچون خناق گرم بخلط باید آش ماش مقشر بشیره بادام
یا اسفناج وخبازی بگوشت خروس بچه مناسب است ودر خناق بلغمی غذا
مناسب آن حسوی است از عسل وفانیده وقند سفید وشیره نخاله
پخته باشند ونیز زرده تخم مرغ نیم برشت مناسب است اغذیهٔ
زکام ونزله درین مرضین واجب پرهیز است از امتلاء طعام وآب
وترک گوشتها وچربیها واختصار خصوصا در نزله گرم بر شراب
خشخاش وشراب بنفشه ولعاب بزرقطونا وآش جو بشیره بادام
واسفناج وکشنیز تر بگوشت وحسوی ماخوذ از قند سفید وروغن
بادام وشیره سبوس گندم وخشخاش مسحوق وکتیرا مسحوق ونیز آش
ماخوذ از ماش مقشر وباقلا بشیره بادام وشیره خشخاش وکرنب

وباچه بزغاله وبره صحرایی جمیع مذکورات از برای نزله گرم وزکام گرم
وسرفه گرم خشک نافع است وجهة نزله سرد آش رشته بشیره بادام وعسل
واسفناج وکشنیز تر مناسب است وحسوی متخذ از شیره سبوس گندم بشیره بادام
وعسل مناسب است ونان بار شاید مشغول شدن مناسب است ونقل بادام
بریان لکه وانجیر ومویز وگوشت نافع است واز گوشتها گوشت بزغاله چهار
ماهه وگوشت خروس بچه با آش ماش مقشر واسفناج ومصطکی مناسب است
ونیز فالوج قندی وعسل بشیره خشخاش وروغن بادام در زکام بلغمی
سرد مناسب است اغذیه سرفه وخشونت سینه اغذیهٔ مناسبه
این مرض این است که باقلا مقشر سوده در آب بجوشانند وبا شیره بادام
بسیار طبخ کرده حتی شود با نان بخورند البته از آب سرد وترشیها پرهیز
نمایند وآش ماش مقشر بشیره بادام وسینه مرغ خانگی واسفناج وباچه
بزغاله وبره که صحرا شده باشند مناسب است ونیز شیره خشخاش با قند
مناسب است جهة مطلق سرفه بدل حریره حساء ماخوذ از آرد باقلا
وروغن بنفشه بادام وآب انار شیرین مناسب است وحساء متخذ
از ماش مقشر وباقلا وروغن باچه ولعاب تخم کتان ونشاسته
وروغن بادام وقند سفید با یکدیگر طبخ نمایند که مناسب است
جهة سرفه که بلغم لزج بسیار بسبب آن از سینه جدا شود ومناسب
تقلیل غذا است وشوربای کرنب بگوشت تخم فربه بشیره پسته

با اسفاناج و کشنیز تر و اندک فلفل کوفته که در آن عدس طبخ انداخته باشند
مناسب است و حلیم گندم بگوشت تیهو مناسب است و نقل بادام مقشر
مقلو با قند مشغول شدن مناسب و نیز انجیر و جلغوزه و خربزه شیرین
و حلواها مأخوذ از خرما و فانیذ و روغن بادام و لعاب حلبه مناسب است

اغذیه ضیق النفس

اغذیه اصحاب ضیق النفس و ربو سمین اغذیه مذکوره مناسب است
و اشربه مناسبه این مرض شراب بنفشه و شراب انار و عناب مناسب است
و جهت کسیکه ماده غلیظ در سینه نشسته باشد ماء العسل که بدان زنجبیل
و مصطکی و دارچینی و انیسون کوفته اضافه کرده باشند مناسب است
اصحاب که ماده سرفه نفث دهد و سرفه خشک را نافع باشد بگیرند آرد
باقلا سه جزو نشاسته یکجزو و قند سفید جزو دیگر آرد سفید کوفته
و بیخته نیم جزو شیره سبوس گندم یک قدح با یکدیگر طبخ کنند
چنانکه [illegible] حسوی که جهت سرفه قریب العهد و حمی مناسب است
بگیرند یک کف نخاله گندم و در آب بجوشانند و بپالایند و باز
بر آتش نهند و هفت مثقال نشاسته کوفته و یازده مثقال قند
بر آن اضافه نمایند و بشیره بادام بقوام آورند و بر زردی
تخم مرغ نیم برشت بی نمک که بر بالای آن نبات سوده ریخته باشند
مشغول شوند نافع است

اغذیه نفث الدم

اغذیه نفث الدم هر غذا که آن
خون را [illegible] گرداند و حدت آن را ساکن گرداند مثل روغن پاچه

و ماش

و ماش مقشر و عدس مقشر در آن پاچه پخته باشند و [illegible]
ریخته باشند در کوشته مناسب است و نیز فالوده قندی که [illegible] بسته
باشند و شیره خشخاش طبخ کرده باشند و روغن بادام مناسب است و آش جو
که در آن عناب و قطعه های به شیرین جوشیده باشند مناسب است
و از اغذیه ملائمه این مرض برنج و ماهی است و ماهی رضراض است
در آن ماهی کوچک سفید است که از آب شیرین در ریگ زار [illegible]
باشند گرفته باشند و نیز سماقیه و حصرمیه و زرشکیه بگوشت دراج
و تیهو و خروس بچه مناسب است و از میوه ها به شیرین و سیب می خوش
و عناب تر و دانه امرود تر که بکمال نضج یافته باشد مناسب است و نیز
در طعام [illegible] کهربا و نشاسته کوفته و از [illegible] بیرون کرده باشند
ریختن مناسب است و نیز گل ارمنی یک مثقال به شراب صندل مشغول

اغذیه سل

شدن مناسب است اغذیه سل جهت تسکین سرفه اغذیه شیر گاو
سرخ و شیر بز سرخ است خصوصا شیر خر و شیر آدمی در هر صباح [illegible] مثقال
از آنها بجوشانند و ده مثقال نبات سوده اضافه نمایند و مشغول شوند
چون تب ظاهر قوی همراه سل نباشد و الا آش جو بشیره بادام و خشخاش
و قند سفید با اسفاناج و کشنیز تر مناسب است و اگر خواهند خروج ریم
و بلغم از حلق بسیار باشد شیره خشخاش را موقوف دارند و پیوسته دانه
به و نبات در دهان گرفته لعاب آن بمکد و اغذیه مناسبه این مرض

طبخ کنند و حسیم جو و آب باقلا است بلحوم فروجه و مرغ جوان فربه و گوشت
بره با اسفناج و کشنیز تر و آش برنج و ماش مقشر بلحوم مذکوره هم مناسب است
حسوی با خود زرد آرد باقلا و آرد نخود و کرسنه با شیره بادام طبخ کرده
مناسب است و آش جو بگوشت خرچنگ و اسفناج و کشنیز تر چون تب
قوی همراه آن باشد مناسب است و نیز زیرباج قند جای قرصه شش است
و خمیره عشرین حبلاء قرصه شش میده هم حسوی دیگر بعد و حرارت را
مناسب است بگیرند نخود مقشر و لوبیای سرخ مقشر و کعک خبز فطیر یعنی
بکسماط و ماش مقشر همه بکوبند و از پرویزن بیرون کنند و یک کف
از این مجموع در آب بجوشانند و چون رقیق شود قدری روغن بادام
بر آن ریزند و بقوام آرند و مشغول شوند و از گوشتها گوشت مرغ خانگی جوان
فربه و باچه بزغاله و بره و گوشت بزغاله و گوشت بزغاله و گوشتهای دیگر
صراصی که گفته شد مناسب است و کباب صحرا از لحوم مذکوره هم مناسب است

اغذیه ذات الجنب غذاء معتمد در این مرض ماء الشعیر است
با اسفناج و شیره بادام و بعضی چون ضعیف باشد و بعد از آن این حسوی مناسب است
بگیرند آرد جو و اسفناج و شیره بادام طبخ کنند و آش ماش مقشر و آش
برنج با شیره بادام و اسفناج و کشنیز تر مناسبت حریره مناسبه این مرض
چون حرارت باشد بگیرند شیره تخم خیار و شیره تخم شکن خیار
و شیره دانه کدوی شیرین و لقمه در روغن بادام و با نشره بادام
طبخ کنند

اغذیه ذات الجنب

طبخ کنند

مشغول شوند و مناسبت و همیشه دانه به و نبات در دهان گیرند ولیکن بلکه
در مناسبت به بهره تازه بریان کرده کم نمک مشغول شوند و نیز قند سفید و گرده تازه
بریان خوردن چون تب نباشد مناسب است و چون حرارت باشد شراب بنفشه
و شراب نیلوفر لعاب بزرقطونا و گلاب مناسب است

اغذیه خفقان
اصحاب خفقان گرم را اغذیه جهت اصحاب جگر گرم و معده گرم مناسب است
مثل طعام غوره و زرشک و ریباس و حماض و انار دال با اسفناج بسیار و کشنیز تر
و کشنیز خشک در آن بسته و در آن انداخته بجوشند بگوشت فروجه و مرغ
جوان و دراج و تیهوج و کباب آن از مراضی و تطیب نمکدات به سیب شیرین
مطیب و سیب مطیب نیز مناسب است میوجات یا قیسیه بارده و شربتهای عطره
بارده مثل شربت صندل به غایت مناسب است انتهی

اغذیه خفقان سرد بدین آن
آب گوشت تیغ صحرا و مطیب به قرنفل و دارچینی و مصطکی و عود و سنبل
و نعناع و بادرنجبویه در آن انداخته بجوشند مناسب است و هر صباح دو از
اشک حلوا نیم مثقال با یک مثقال در آب سیب شیرین مطیب و گلاب
حل ساخته مشغول شوند نافع است و سفوف گزنیره در خفقانات
نافع است و طریق سفوف وی این است بگیرند دانه گشنیز و آن را
بکوبند به غایت چنانکه از روغن بگذرد و قند سفید به قدر آن جدا
بکوبند و بعد از آن هر دو را بهم بیامیزند و هر صباح سه مثقال
از آن بر کف کرده مشغول شوند و یک ملعقه ترکی گلاب مطیب بر بالای

اغذیه خفقان

سفوف

آن بپیش نهند و مکرر در ایام کشیده برایش عمل نمایند نافع باشد اغذیهٔ
قلت شیر مرضعات نخود آب بگوشت نفع فربه و ماهی رضراضی در روغن
کره بریان کرده و حسوی متخذ از آرد جو و آرد نخود و آرد گندم و آرد حلبه
بشیر گاو تازه جوش بدهند و وقت جوشیدن قدری تخم رازیانه انداخته
بروغن بادام و قند بقدر حاجت مناسب است و از اغذیه بلا بمه این
مرض شیر گاو و شیر بز است و در آن برگ سبت و رازیانه و کرفس
و شبت جوش بدهند باشند و اگر بجای برگها تخمهای اینها در آن جوشیده
باشند بهتر است و بدین شیر شیربرنج طبخ کرده قند اضافه کرده تناول
نمایند اغذیه امراض معده اگر امراض معده حادث میشود اغذیه امراض معده
از سوء مزاج مادی معده و اجتماع اخلاط بارده و حاره در آن
اغذیه که صلاحیت تنقیه معده دارد بطریق قی کردن اینست ترب
که با شبت مجوا کرده باشند و نیز آبکامه است ممزوج با عسل
و سکنجبین عسل است که اینها را مشغول شوند آب گرم
بربالای آن با سکنجبین قندی در آب گرم حل کرده بربالای
اینها بیاشامند و چغندر و شلغم پسته بریده رخ قی کنند و نیز دوست
درخت خربزه پنج مثقال بکوبند تند دیگری بربالا بیند
و در آن ده مثقال سکنجبین قندی بگیری حل ساخته بخورد
فرمایند که قی بلغم حار آورد با آسانی و از برای معده گرم
حصرمیه

حصرمیه و رمانیه تفاحیه و زرشک بی گوشت چون برای طبیب
تقاضا کند و با گوشت خروس بچه و کبک و بره غاله شیرخواره و بره
شیرخواره مناسبند با اسفناج و کشنیز تر و بالنگ مصطکی در آن
جوشانیده باشند و از میوه های تر سیب ترش و میخوش و به ترش
مطیب و امرود نافع است و چون گرمی معده زیاد باشد حرارت که
از ماست ترش ساخته باشند مناسب است و آش جو بگوشت
خروس بچه با اسفناج و کشنیز تر در لته بسته و انداخته که در آن
بجوشد مناسب است و از برای معده سرد نخود آب با دارچینی
و مصطکی و زیره بروغن زیت تازه و گوشت کبوتر و یا مرغ
حوان خانگی فربه مناسب است و نیز طعمه که در آن دارچینی و مصطکی و
و انیسون و زیره طبخ کرده باشند و بجای نیز با سعتر و سداب
در آن جوشانیده مناسب است و جهة امراض بارده معده طعمه
که بسیر و پیاز پخته باشند مناسبند فاما باید که آب جوش اول
سیر سو ریزند و نیز سرکه مضعف معده است فاما اگر بدان پیاز
گرفته باشند و یا شلغم بدارو های گرم مثل خردل وغیره یا انتر
عنا زدان گرفته باشند مناسب معده سرد است اغذیه ضعف
و انقلاب معده فواکه قابضه و حامضه است بدا از ستان و سماق
ولوم وقتی بلیغ خروس بچه فربه کباب کرده و محرا ساخته
اغذیه ضعف

و در وقت کباب کردن آب سماق بجوز دان داده باشند نافع
است و از سبزیها نعناع و کرفس و کاسنی و ترخون در طعمه
لطیفه صاحب هیضه بعد از آنکه اشتها صادق پیدا شده باشد مناسبت
اغذیه فواق ریحی قلیهای که در آن داروهای گرم مذکور
بکار رفته باشد و زیره بسیار در آن جوشیده باشد و به سبزیهای
لطیف مثل سداب و نعناع و کرفس و طبیخ آب گرم
بکرات مناسب است حسوی که نفع میدهد هر کسی را که اشتها
طعام او ضعیف شده باشد بگیرند ماش مقشر و بسیار بجوشانند که
محرا شود و پیاز تر و سعتر و گشنیز تر سو قطعه قطعه ساخته همه سو
بشیره بادام بجوشانند که پخته شود و نمک کوفته قدری بر آن
ریزند و قدری آب نیز بر آن ریزند و بگذارند که جوش چند
نیز زنند و بعد از آن آب ماش محرا بر آن ریزند بقدر حاجت
و دیگر بجوشانند و چون نیک پخته شود بر آن قدری زیره
کوفته اضافه نمایند و آب انار ترش و یا سرکه هر کدام بیمار
خواهد اضافه نمایند و به نانی و در خمیر آن مصطکی ریخته و پخته
باشند مشغول شوند نافع است اغذیه عطش بدانکه تشنگی
دو قسم است تشنگی صادق و تشنگی کاذب غذاء تشنگی
کاذب زیرباج است بقند سفید و غذای [illegible] شیره بادام

بادویه

بادویه حاره مذکوره مرارا و اما غذاء تشنگی صادق طعام مطبوخ
با سفاناخ است و طعام کدوی شیرین و حلیم جو است و این
مجموع بگوشت خروس بچه فربه و گوشت بزغاله مناسبت
و کباب ماهی رضراضی نیز مناسب است و از مسکنات
تشنگی صادق آب و دوغ است و هندوانه حلی بقند و طعام
ناردان و طعام کاهو و سبز خربزه مسکن تشنگی است مگر
که بغایت خورنده آن گرم مزاج داشته باشد و صفراوی
و رعایت شرایط نکنند که مستحیل بصفرا شود و یا خربزه
بغایت شیرین باشد و آب فشله غوره و آلو و آب گشنیز تر
هم نافع است جهت عطش صادق اغذیه مرض ضعف جگر ؛ غذیه امراض جگر
جگر گرم آش جو است که در آن کاسنی بگوشت فرجه و نیز آش
کدو و عدس مقشر است که ابرا سرکه و یا زرشک و یا ناردان
پخته باشند و اغذیه قابضه در امراض جگر محمود است چنانچه
محمود است در امراض معده و مرغیکه از ماست ترش پخته باشند
جهت جگر گرم محمود است و نیز کشوت و عنب الثعلب با خل
چون در طعام اصحاب جگر پخته باشند نافع است و آش
زرشک که طعام است نافع است جهت گرم که حملی بقند باشد و نیز
نافع است جهت ایشان مکیدن انار شیرین متواتر و نیز

نافع است جهت ایشان تجرع سکنجبین ساده اما جهت اصحاب جگر سرد
و امراض وی که از سردی باشد قلیها با ادویه حاره مثل دارچینی و مصطکی
و زعفران و طبیخ باب و بریانها لحوم خفیفه مثل گوشت کبک و تیهو
و فراریج و آش و قلیه کرنب بزیره و فلفل و دارچینی و قرنفل که بزی
ان سداب هند و نعناع و شبت و حلوای ماخوذ از عسل و روغن
گردکان جهت ایشان مناسب است و خوردن مویز لحیم هم مناسب
و در طعمه ایشان کاسنی طبخ نمایند مناسب و هم چنین خوردن
انکاره و گردکان و بادام جهت ایشان مناسب است و حوی شنداز حلبه
و کبوب حاره و ترب سیاه فتح سده جگر مینماید و بز مویز و فستق
تقویت جگر بردی کند و زردی تخم مرغ نیم رشت جهت ایشان غذای
محمود است و زرشک حلی نفسند و با بعل بگوشت فروجه یا اسفناج
و کشنیز تر بحسب تفاوت مزاج جهت ایشان غذاء محمود است اغذیه
ورم و وجع سپرز را اغذیه اصحاب سپرز کاسنی پخته و کاهوی کهنه
است بگوشت خروس بچه و آش ماش مقشر بسرکه کرد و اسفناج و
کشنیز تر بگوشت فروجه بغایت نافع است و اسکنجبین ندر سرکه
نافع است و هم چنین سرکه بهمه حال سپرز غلیظ را گدازنده و هم چنین
سکنجبین خرش نیز جهت ایشان در سوء مزاج گرم سپرز مناسب
و سکنجبین بزوری حاره یا بارده یا مرکب از برای صلابت سپرز

مناسب است و نیز جهت الخصر جهت صدت آن مناسب انک و شلغم بسرکه
گرفته که در آن خردل و زعفران اضافه کرده باشند نافع است نانی که
از برای اصحاب سپرز نافع است اینست که بگیرند آرد گندم یک من
و انیسون و سعد از آن هر یک عشر یکمن و این مذکور را با آرد آمیخته
در تنور طبخ نمایند و این نان را با سرکه کبر تناول نمایند و مداومت
که بس نفع میرسانند و بادنجان بسرکه گرفته بجهت صلابت و ورم
سپرز نافع است و آب باران اخضر نهایت جهت صاحب ورم
سپرز و جهت وجع سپرز که از ریاح غلیظ باشد معجون کمونی بس نافع
است اغذیه اصحاب استسقا واجب است که غذاء اصحاب
استسقا بر اوزان کنند و باید که سدس غذای باشد که در حالت
صحت میخورد و اگر متوسط الاکل بوده باشد باید که غذاء او ده
یک غذاء صحت باشد و آبی که مستسقی گاهی میخورد و واجب که مدبر باشد
و تدبیر آن اینست که بگیرند آب رود خانه صد من و سرکه یکمن و هر دو را
با یکدیگر بجوشانند چندانکه ثلث او بماند و سرد کرده گاهی مشغول شوند
و اگر سرفه و تنگی نفس همراه باشد بجای سرکه تخم رازیانه و انیسون
در آن بجوشانند و سرد کرده گاهی مشغول شوند و صبر بر تشنگی کردن
درین مرض بسیار مفید است و از اغذیه مناسبه استسقا مطلقا
آش زرشک بماش مقشر و نخود و اندک برنج محلا القند سفید که

غذای اصحاب استسقا

که سبزی آن کاسنی و اسفناج باشد بگوشت فرخه و انیسون رومی و مصطکی
و شراب زرشک نیز درین مرض بسیار مناسب است و قلیه زرشک بلحوم مذکور
خفیفه که گفته میشود عنقریب بیان مدبّر مناسب است و اگر استسقا سرد
باشد علاج آن اقتصار است بر نان خشک فقط که تدبیر آن بمصطکی و انیسون
کرده باشند و اگر ضعیف القوه باشد که کباب کرده باشند و از جمله نان خو
رشتهای روی سرکه است محلی بقند که بزیت تازه مخلوط ساخته باشند
و نخود آب بگوشت فرخه و یا مرغ خانگی جوان بدارچینی و مصطکی و انیسون
بسیار درین استسقا محمود است باید که در روزی یکنوبت غذا مشغول باشند
و قلیها و مطبخیهات بلحوم خفیفه مذکوره بداروهای گرم و انیسون که در اطعمه
استسقا سرد بکار میبرند بر وجهی باشد که تشنگی زیاده نکنند و الا
تخفیف آن کنند و اگر استسقاء گرم باشد اولی در تغذیه آن اختصار
است که عزور است صرفه یعنی که گوشت نداشته باشد و در آن آش
زرشک محلی بقند با ماش مقشر و بکاسنی و کاهو مناسب است و نیز درین
استسقا آش سکنجبین قندی با اسفناج و کشنیز تر مناسب است و اگر
از آش جو در آخر ستم گرانی در جگر احساس کنند اکتفا بر سکنجبین
کنند نمایند که در عرق کاسنی حل ساخته باشند الا شربت نیز غذا است
فی الجمله اگر قوی القوه باشد و اگر ضعیف باشد فرخه و یا تیهوج اضافه
نمایند و اگر آن را بزرشک ترش کنند محلی بقند مناسب تر
باشد

اغذیه یرقان

باشد نافع باد اغذیه یرقان نافع است جهة یرقان زرد اطعمهٔ غوره مثل آش
و قلیه آن و آش ماش مقشر بگوشت فرخه با اسفناج و کشنیز تر کاسنی تر که ممزوج
بسرکه کبر محلی بقند خورند و آش زرشک نیز بر وجه مذکور مناسب است و همچنین
مناسب است جهة یرقان زرد آب گوشت فرخه که در سرکه و روغن زیت تازه
پخته باشند که باندک نان مدبّر بمصطکی و انیسون تناول نمایند و درین
مرض نیز تقلیل غذا مطلوب است و نیز ماهی سفید رضراض که از ماهی
سفید میگویند بریان کرده بخورند مناسب است و جمیع این مذکورات در یرقان
سیاه نیز مناسبند و نیز ماهی کوچک زنده مثل یک بند انگشت در سه
صباح در هر صباح یکی فرو برند مناسب است و چون مریض ضعیف
القوه باشند اغذیهٔ مذکوره را بگوشت مرغ جوان صحرا و یا گوشت دراج
و تیهوج مناسب است و نیز ماست ترش و دوغ ترش مشغول شدن
مناسب است و آش ناردان بماش مقشر مناسب است بلحوم مذکوره
و سلق ممزوج بسرکه کبر که محلی بقند باشد هم مناسب است و مشغول
شدن بسکنجبین ساده و یا بزوری معتدل که در عرق کاسنی حل
کرده باشند بس مناسب این مرض است چون حرارت و تشنگی باشد
آش جو و فرخه و اسفناج و کشنیز تر که بآب زرشک ترش باشد
مناسب است

اغذیه اسهال

اغذیه اسهال صفراوی غذای اسهال باشد بگیرند
پنج مثقال آرد جو بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده یک مثقال

وطباشیر بریان کرده یکمثقال حملی بشراب صندل ساخته در صباح مشغول
شوند و یا آب انار میخوش و مالت ترش داغ کرده بکسماط خشک شده
قدری کوفته با آن آب انار و یا بماست داغ کرده ترش آب کرده بیامیزند
و تناول نمایند و تدبیر ماست رینت که بگیرند ماست گاوی ترش را
و تا بیست نوبت آهن با آتش سرخ کرده در آن اندازند که بجوشد و همچنین
بیست نوبت دیگر سنگ گرم کرده در آن اندازند که بجوشد چنانکه نصف
یا ثلث آن بماند بعد از آن ماست را در کیسه کرده بپالایند و وقت استعمال
دوغ کنند و بکار برند و وقت تشنگی بجای آب نیز میتوان مشغول شدن
و همچنین آب صاحب اسهال را داغ کنند بر وجه مسطور و لهذا فقیر بعضی
استادان را دید که صاحب اسهال صفراوی را آب حداوان که این در
آن سرد میکنند فرمودند که تصفیه و تدبیر کنند و بیاشامد و نیز آش زرشک
به برنج بریان کرده و یا ناشسته و کشنیز تر بگوشت خروس بچه که اول
کباب کرده باشند و بعد از آن در آتش طبخ کرده باشند حملی نقد تناول
کنند و آش انار دان و آش غوره و آش سماق بوجهی که در زرشکیه گفته
شد مشغول شوند و اگر شیره بادام بریان کرده و یا خشخاش بریان کرده
بجای فروجه بکار برند میتواند بود و نیز هریسه کرده نیز اشتها را جرب کنند
نافع است اما می باید که این آشها غلیظ باشند و آبکی نباشند و نیز
صمغ عربی بریان کرده یکمثقال یا دو مثقال کوفته در وقت تناول

اضافه

اضافه این آشها کنند و در این اطعمه به برنج مطیب مقطع ساخته
داخل سازند که طبخ شود هم مناسبست و نیز گاهی به برنج مطیب
در خمیر گیرانند و در آتش نرم بنهند که بپزد و مشغول شوند مناسبست
و نیز موی سیاه پر دانه با انار دان بریان تکه بکوبند بالمناصفه
و شیره اسپغول بگیرند و در آن برنج ناشسته بریزند و شیره بادام
بریان کرده با شیره خشخاش بریان تکه و به برنج مطیب در آن
اضافه نمایند طبخ دهند و تناول نمایند مناسبست غذاهای
ترش الا معالنه بسبب جوشش سطح معده حارث شده باشد مز و در اینست
که از آب غوره و سماق و سرکه و زرشک اخذ تکه باشند برنج
ناشسته اما باید که حملی نقد و نیز مناسبست که در این مرض بگیرند قدری
آرد جو بنصف آن جاورس مقشر و طبخ در آب بعد از اضافه
کنند و اندک روغن بادام و یا قدری شیره بادام بریان کرده
بدان اضافه نمایند بعد از آن بگیرند قدری بکسماط خشک کوفته
و بیخته بدان بیامیزند و از آن حریره طبخ نمایند و مشغول شوند و یا بگیرند
آب سماق و در آن جاورس یک شبانه روز بخیسانند و بعد از آن
جاورس را بسیاری بدست بمالند و بعد از آن بجوشانند که حجرا
شود و سرد کرده مشغول شوند نافع باشد اغذیه اسهال بلغمی
بدانکه غذای مناسب این اسهال سولقات است مثل بوکی سنجد

وسویق ناردان وسویق خرنوب شامی وسویق سیب ترش وسویق
گندم وجو بریان کرده وسویق کسماط خشک بریان کرده با سویق
وسویق فستق اینها را بغایة سحق کنند وهرگاه جمیع مذکورات
ویا بعضی اینها با بعضی ربوب مثل رب به ورب سیب ترش
ورب انار ترش وغیره مشغول شوند مناسب است ونافع وحراد
ازسویق آرد مذکورات وطعامی که از جاورس مقشر مقلوه بپزند
ومصطکی طبخ کرده باشند نافع است ونیز پلاودی از برنج بریان کهنه
ویا شسته که بریان نکرده باشند اگر برنج سرخ باشد بهتر باشد بپزند
ویا شیره خشخاش بریان کرده ویا شیره بادام با پوست بریان کرده
بمصطکی بریکی ازین ترشیها طبخ نمایند مثل سماق که سیاه یا لالای
شود مشغول شوند مناسب است وچون ضعف غالب باشد فروجه فربه
ویا مرغ جوان ودراج ویا تیهوج را دراول کباب بریان کنند
بعد ازان در طعام اندازند که پخته شود مناسب است فاما بهتر آنست
که غذای صاحب اسهال مطلقا بی گوشت باشد خاصه اسهال دموی
وسحج امعاء واگر جهة ضعف دخل سازند باید که جرم آنرا نخورند
واگر ضعف غالب باشد فروجه با آب سماق کباب کنند چنانکه
محرا شود ونخورند از سبزیها برای این اسهال کرفس وکراث
وگشنیز ونعناع وفودنج وشبت وسداب مناسب باید که درین

اطعمه

اطعمه صاحب اسهال دانه گشنیز بریان کرده در لته بسته بیندازند که
بآن بجوشد واز میوها بر قصیب ودانه مورد تر وخرنوب شامی
وسنجد مشغول شوند واگر از سنجد جبلی عدد هر صباح که در گلاب
خیسانیده باشند مشغول شوند مناسب است واز ابازیر سنبل
وفلفل وزیره ونانخواه وخردل در اطعمه ونیز شونیز بریان کرده
مشغول شوند مناسب است بریان کردن آن برین وجه است که اول
مگر با آب گرم آنرا بشویند بلکه در آب بجوشانند وبعد ازان
بر سیخ بکشند وکباب کنند چنانچه چون سرد شود سحق کنند
بغایة کوفته شود مشغول شوند با بعضی حلویات مناسبه مثل مرب آب
مورد وصندل وگردکان بریان کهنه نیز درین مناسبت
ودرین اسهال بهترین معالجات صبر است بر گرسنگی وتشنگی
وتعب است ونیز باقلا وزیره بریان کهنه که در سرکه یک شبانه
روز خیسانیده باشند بعد ازان باقلا را محو اکنند وزیره برآن
ریزند مشغول شوند مناسب است ونیز زرده تخم مرغ در سرکه
جوشانیده که پخته شود مشغول شدن مناسبت اغذیه سحج امعاء
واغذیه واشربه آن بدانکه اغذیه سحج امعاء اغذیه لزجه دابغه است
مثل غذا از برنج وگاورس مقشر مقلوه پخته کرده با بزغاله
بشیره بادام بریان کهنه با پوست وایضا بشیره بندق بریان کهنه

با پوست مناسب است و زرده تخم مرغ نیم برشت بی نمک مناسب
و همچنین پاچه بزغاله در برنج ناشسته طبخ نمایند با اسفناج گشنیز تر
مناسب است حسوی که نفع تمام می دهد در سحج بگیرند از جو
بریان کرده و خشخاش بریان کرده و اینها را اول بغایت سحق
کنند بعد از آن در آب و اندک شیر گاو طبخ نمایند و بیز
و دانه گشنیز خشک در لته بسته و اندک زیره بریان کرده در سرکه
خیسانیده بدان اضافه نماید و بسیار طبخ کنند که بجوا شود
و مشغول شوند و نیز به گل ارمنی که ریگ نداشته باشد مقل
نمایند و نیز انار مایست داغ کرده چنانکه گفته شده مشغول
شوند و نیز انار داغ کنند چنانکه گفته شده و مشغول شوند
و هم چنین شراب صندل و شراب به و بهورد به بزر قطونا
بریان کرده تخم ریحان بریان کرده و تخم بزورشه بریان
کرده و صمغ عربی بریان کرده از هر یک یک مثقال به هفت
مثقال اشربه مذکوره تناول نمایند هر صباح با دوری
گلاب بغایت مفید است اغذیه اسهال دموی هرچه
مبرد و مجفف است از قوت نفع نافع است در این اسهال مثل
نانی که خمیرش سرکه گرفته باشند و مثل عدس که اول آب
جوشانیده باشند و آب آن ریخته در کرده بسم آن وضع ساده

باشند

باشند با سماق و آب ناردان محلی نمایند و یا عدس صرف
طبخ کنند بی ترشیها و هم چنین موافقست طعام غلیظ مثل پلاد
چنانکه موبز دانه سیاه را بکوبند یا ناردان و کتیره از آنکه برنج
ناشسته در آن ریزند پلاو از آن طبخ کنند و یا کشمش خشک
بکوبند و ترش جوز در این مرض مناسب است و طریق طبخ
اینست که جو را بکوبند که سفید شود بعد از آن بریان کنند
و بلغور سازند و با آب ناردان طبخ کنند و تباشیر بریان
کرده دو مثقال در لته بسته در آن اندازند که بجوشد بعد از
آب زرشک نیز اضافه آن کنند و طبخ بلیغ نموده تناول
نمایند و طعام سماقیه و زرشکیه و رمانیه مناسبست که برنج
ناشسته نیز بندد مثل پلاد و بیه نیز اضافه نمایند و چون تتبع حرارة
مزاج همراه باشد گوشت اضافه نکنند و اگر ضعف بغایة غالب باشد
اضافه گوشت ضروری باشد فروجه مرغ خانگی جوان و یا کبک
و دراج و تیهوج اضافه نمایند فاما بیرست جزم گوشت بخورند
و نیز نافع است در این اسهال که نان را در آب غوره یک شبانه
روز خیسانیده بعد از آن خشک کرده بریان کنند با سماق
داغ کرده تناول نمایند و گوشت خوردن در سحج اسهال
دموی بغایت بد است و اگر بسبب قوه ضعف ناچار باشد

گوشتهای مرغها آنکه گفته شد اول بجوشانند و آب آن بریزند و بعد از آن
کباب کنند چنانکه محتاج شود مشغول شوند به پاچه بره و بزغاله قایم مقام
گوشتهای مذکور است خصوصا چون پاچه گاو در سرکه قابض طبخ نمایند
و اما چون حمی و حرارت قویه همراه باشد هیچ چیز مضرتر از گوشت
نیست باید که در این حالت میل به ربوب کنند مثل آب ریباس
و رب غوره و رب سیب ترش و رب به و رب مورد و ریبیو
و رب نار ترش و رب حماض و زرشک مجموعه و مفرده مشغول شوند
و رب مورد خاصیت است و اکتفا بر آنچه مذکور شد و مزورات بید گونا
مثل سماقیه و رمانیه و مثل اینها بی گوشت نمایند نانی که مسکن
اسهال صفرا و اسهال دموی باشد بگیرند پیه گرده بز و قدری دانه
کشنیز خشک را بکوبند و پیه بپزند و پیه برچرب سازند و آرد گندم
و اندک نمک اضافه نمایند و در خمیر بگیرند و نان طبخ کنند در تنور
و بگرمی آن نان را بخورند نافع است اعنی مید قولنج چون حادث
قولنج از باد و بلغم باشد باید که صاحب آن سه روز امساک کند
نه بطعام مشغول شود و نه آب و اگر صبر نتواند کردن یک شبانه روز
لازم داند که جوع و عطش از معالجات حمیده است در این
قولنج و شوربا و مناسب این مرض هست که خروس پیر گاو اول بسیار
بدوانند که بی قوت شود و با قند گوشت او و یا گوشت فاخته

و گنجشک و مرغ جوان بجوشانند چندانکه محتاج شود و در آن زیره و پودینه
و کرویا و یا تخم کرفس نخته باشند که بجوشند و مطیب کرده باشند
مدارچینی و زنجبیل و سعتر و سداب و نمک بسیار روز از مشغول شوند
اما البته گوشت خروس پیر گاو بخورند و بر شوربای آن اکتفا نمایند و چون
تغذیه ایشان از احتراق نگاه کنند و واجب است که نان ایشان
چکار باشد که در خمیر آن زیره کرویا و نانخواه و مصطکی و انیسون باشد
و زردی تخم مرغ نیم برشت مناسب ایشان است و ماء حنین عسل
و کره تازه که بهم بیامیزند و گرم کرده با نان مذکور مشغول شوند
و قبل از طعام آبکامه بپاشانند نافع است و از میوه‌ها انجیر و گردکان
و بادام و خرما ~~و گردکان~~ و خرما و گردکان هندی و حبه الخضرا و
چلغوزه و مویز سفید بر گوشت مناسب است و جهت تحلیل ریاح
قوس و کرویا و زیره و سعتر و سداب نافع اند و در طعام ایشان
داخل سازند و حوارش کمونی جهت قولنج ریحی لعابیه مناسب
و روغنهای گرم مثل روغن بابونج و روغن سداب و روغن
قسط و امثال اینها گرم کردن شکم بدان قدر مالیدن از بر
آتش مناسب است و حمادات مثل نمک و سبوس و گاورس
آب زدن و گرم کردن چنانکه دست بسوزاند و بر موضع وجع
مکرر بستن مناسب است اما چون قولنج با حرارت باشد و یا با خلط

نقل باشد که در روده‌ها بندقه شده باشند و سبب قبض شده باشد
و سبب شوربا، چوب باش مقشر که چربی آن جذب شده باشد شوری
و تیزی نداشته باشد مثل شوربای گوشت برهٔ شیرخواره و مرغ خانگی
فربه و فروجه فربه و شیرهٔ بادام بر نهار و ملینه مثل اسفناج و خبازی
و اشربه مناسبه مثل شراب انجیر و شراب بنفشه و شراب
آلوی که ترشی کم داشته باشد مناسب است صفت شراب
انجیر بگیرا انجیر زرد و بر آن آب بریزند طبخ نمایند که مهرا شود
بعد از آن یکشب بگذارند و صباح آب آنرا صاف کنند و نصف
آن قند سفید بر آن اضافه نمایند بهتر باشد و در قولنج گرم
آش جو بجوز دس بچه با اسفناج و گشنیز تر و با شیرهٔ بادام مناسبت
است، پس تناول اغذیه که دیدان یعنی کرم متولد در معده و معاچه
آن نافع غذاهای خشک قلیل الفضول که با ادویهٔ گرم طبخ کرده
باشند مثل قلیهای خشک و مطبخیات با بکامه و سرکه کرد و مزه
دار کنند آن و گوشتهای صید و چیزهای نمک سود و قدید که بادویهای
گرم مرتب ساخته باشند و نیز گوشت کبوتر جهت ایشان نافع است
و نیز نخود آب که در وی نمک بسیار ریخته باشند و جمیع ترشیها مثل
ترشی شلجم و پیاز و کبر و جمیع تیزیها گرم مثل ترب و خردل و سداب
و جمیع ادویهٔ گرم مثل انیسون و کردیا و زیره و سرکهٔ تیز و بکامه

ودارمان

وکردکان و مازحیل و خوردن آب شور و آب کبریتی و آب نمکی
مناسب است و طعمه سیر و سرکه پخته هم جهت آن نافع است اغذیه مونس
اغذیه صاحب بواسیر و جیبت که بخلاف اغذیه اصحاب دیدان
باشد پس هر غذائی که مرطب و مسمن و مولد خون باشد مناسب
این مرض است مثل شوربا، بماش مقشر و برنج با گوشت بغل فربه
و با گوشت بره فربه و یا گوشت مرغ جوان فربه و خروس بچه فربه حسب
اختلاف مزاج کما یقتضیه رای الطبیب با اسفناج و کشنیز تر و بادام
و زردی تخم مرغ نیم برشت کم نمک نیز مناسب است و در این مرض کره است
که بوزبت جوش نداده و آب اول آن ریخته باشند و چون از آن طعام
کرانشه طبخ نمایند یکی از گوشتهای مذکور نافع است و از این کره است
پخته آب ریخته الرجحه یعنی چاکیه طبخ کنند بردی تخم مرغ تازه
و کره تازه و قند سفید حلوی سازند کاهی که صاحب بواسیر
حرارت و تب نداشته باشد مشغول شود بغایت نافع است و همچنین
کره تازهٔ گاو و روغن گردکان و حلیه و پیاز سفید بواسیر را نافع
است بر وجهی که بیمار خواهد طبخ نمایند نافع است و شوربا نخود و عدس
بر نیز جهت بواسیر نافع است و صاحب بواسیر باید که از آب سرد
پرهیز نماید و چون سیلان و اسهال مفرط همراه بواسیر باشد آش برنج
ناشسته که در شیر یا شیرین پخته باشند نافع است اغذیه سنگ و ریگ

به

کرده مثانه نخوداب خصوصا که نخود سیاه باشد و آب باقلا خام اگر خورند
مناسب است و آش کرب و سرکه کرو حلغوزه فستق و فانید و قند سفید
و انجیر زرد و خربزه شیرین و تخم خربزه و روغن تخم خربزه و ماملیون و شوربا
و حلبت و برگ ترب و نفس ترب خصوصا ترب بهاری باریک
جهت این مرض تناول نمایند باقی وجه کان نافع است طبیخ لطاطیف
شیخ نجیب الدین سمرقندی در رساله اغذیه المرضی میفرماید که بسیار
از اصحاب مثانه و سنگ مثانه و ریگ کلیه بسبب تناول این طبیخ
ازین مرض خلاص شدند صفت آن اینست که بگیرند بچهای خطاطیف
یعنی بچه های پرستوک که خواهند به پرند و نتوانند پرید و انها را بکشند
و پاک کنند و در دیگ اندازند و قدری روغن بادام شیرین بر آن اضافه نمایند
و تخم کرفس و انیسون و زیره نیز بقدر حاجت بر آن اضافه نمایند و نخود مقشر
و نمک مناسب حال نیز اضافه کنند و طبخ نمایند چنانچه مهرا شود
بعد از آن عصاره کرفس نیم سکرجه بر آن اضافه کنند و نیز اضافه
نمایند بر آن بعد از پختن او بدارچینی و خولنجان بعد از آن فرود آرند
و مشغول شوند که نفع عجیب میبخشد و از اغذیه حصر بول
و قروح کلیه و مثانه حلیم جو آب جو با اسفناج و کشنیز تر شیره بادام
مناسبست و نیز زرده تخم مرغ نیم برشت و شوربا های چرب
برنج و شیر مطبوخ سازند مناسبست و هریسه و گوشت مرغهای
که ذکر رفت

که ذکر رفت مگر مناسب است و قلیه کدو بگوشتهای مذکور لم نمک و آش
ماش مقشر با اسفناج و کشنیز تر شیره بادام و یا بگوشت فروجه
فربه و مرغ جوان فربه و قند با روغن بادام خلط کرده
مناسبست و بادام مقشر بریان کرده و نیز فالوده قندی
بروغن بادام و حلیم جو و حلیم گندم با اسفناج و کشنیز تر و شیره
بادام بغایت مناسب است سیما حلیم جو و از اشربه شراب بنفشه
بلعاب بزرقطونا و تخم ریحان بغایت مناسب است اغذیه بول
الدم ماهی رضراضی که گفته شد که بالکره تازه بریان کرده باشند و پاچه
بزغاله و بره که خام شده باشد فالوده قندی که بروغن بادام باشد
و زعفران نباشد و آش رشته نیز با اسفناج مناسبست و بعد از آن
قاروره از خون پاک شده باشد و از منجمد شدن ایمن حاصل باشد و بعض
حامضه مناسب است مثل سماقیه و ریباسیه و حصرمیه و زرشکیه مع
بعض از اغذیه مغریه مثل پاچه و درین اشتها بجو شد و خام خود و نیز
اغذیه حرقة البول در همین مرض نیز مناسبست اغذیه دیابیطس
جمیع اغذیه که قابض و مسدد و مغری باشند از برای این مرض نافع اند
و ماهی تازه بریان کرده و پاچه خام و آش غوره و سماق و ریباس
و فواکه قابضه مثل ریب غوره و ریب مورد و مالت ترش و اسفناج
کاهو که در اغذیه ایشان طبخ نمایند مناسب اند و باید که یکی

آب کاهی جوجه مرغ ماست ترش بخورند نافع باشد اغذیه سلس البول
چون سلس البول با سوزش بول باشد تهی ماش مقشر و برنج بگوشت مرغ جوان
فربه با اسفناج و کشنیز تر مناسب است و نیز بادام و شربت جلاب صمغی
با جلاب بخورند و اگر بقوام آید و در ظرف کاشی و چینی حفظ فرمایند و از هر چه ترش
و شیرین و قابض باشد احتراز نمایند و چون سلس البول بی سوزش باشد گوشت صید صحرائی
و شراب عسل را بخورند و معجون مالک البول در مرکبات ذکر خواهد شد مناسب است نافع
اغذیه عسر البول نخود آب و هلیون و گردکان و پیاز و سیر و بادام و حبة الخضراء
و گاهی در این مرض ادرار بول با اشیاء سرد باید مثل خیار و کاهو و گاهی علاج این با اشیاء
ممسک بطن مناسب است مثل حب الآس و به شیرین و جاورس اغذیه عسر البول آنچه گرم تر
و قسطنطینیه است و به برگ شلغم طبخ کرده باشند و کرنب و قسطنطیه بگوشت تیغ فربه مناسب است
و نانخواه و تخم کرفس و تخم رازیانه و انیسون مناسب است و در این مرض تناول زردآلو مناسب است
اغذیه تقویه باه و تقویه مجامعت بدانکه امر باه به سه چیز تمام میشود منی و شهوه
و مباشرت و انتشار و چون نقصان باه از جهة قلة منی باشد و شهوه و انتشار
بحال خود باشد نزد اهل اطباء طویل منی پس اجتماع منی با غذیه باید کرد و تکثیر میکنند و
ان اغذیه است و در جمعیت سه صفة کثرت غذائیة و تولید ریاح و حرارة
ملائمه جوهر منی و بعضی از آن اغذیه است در آن سه صفة موجود است مثل نخود و تخم
و جزر و بعضی از آن دو صفة از آن موجود است مثل باقلا و واجب است که از جهة تکثیر
منی اینها تناول نمایند با گوشت فربه طبخ کرده باشند و حلوا ساخته باشند

سپید

سپید و زنجبیل و قاقله را آن عند الطبخ اضافه نمایند تا حرارت ملائمه
افاده کنند و هر سه صفت تمام شود و هم چنین پیاز سفید از آن قبیل است
که با گوشت تیغ فربه پخته باشند و تناول نمایند که اضافه آن ده غذا
کند و هر سه صفت جمع شود زیرا که پیاز مولد ریاح موجب حرارت
ملائمه است اما کثرت غذا در وی با انضمام گوشت تیغ می شود تا هر سه
صفت جمع است و مثل چلغوزه که عقید عنب مشغول شوند تا صفات ثلث
جمع شود و ترتیب اغذیه باهیه بدین وجوه مناسب است و بعضی اغذیه
باهیه ترکیب می کنند از گوشت تیغ و پیاز و خولنجان و دارچینی
و نیز پیاز خام تناول نمودن مناسب است یا ماهی تازه بریان که و جزر
با گوشت فربه مناسب نافع است و اما اغذیه جزریه انتشار زیاده می کند
بیش از آنکه منی زیاده می کند و چون باقلا با گوشت طبخ کنند نعناع
اندک با آن بجوشانند و نمک اضافه کنند بعد از طبخ چون هنوز گرم
باشند تناول نمایند چه آن صفات مذکوره مینماید و چون گنجشک
احشاء بیرون کنند و شکم او را از دانه خشخاش و قند پر سازند و در
طابق در زیت تازه مطبخی سازند نافع است و نیز گوشت بط فربه
چون حلوا سازند و با پلاوی که کره تازه پخته باشند مشغول شوند تا صحت
در تزاید منی و چون زردی تخم مرغ نیم برشت برآن نمک سقنقور کرده تا صحته
با دارچینی سوده تناول نمایند نفع تمام میدهد و هریسه با شیر تازه

دبا آب گردکان هندی و ترید نان در نخود آب که بگوشت نخع فربه پخته باشند
و مطیب باشد بدارچینی و خولنجان و غیر ذلک و حلیم که از زرده تخم مرغ
پخته باشند بروغن کره تازه و عسل صاف و با قند کبب تفاوت مزاج
غذا مناسبت و اطبا فرموده اند که چون گنجشک پخته بخورند بجای آب شیر
بر بالای آن بیاشامند در انتشار عضو و کثرت منی فایده تمام می کند
و از مفردات اغذیه باهیه انگور سفید شیرین و هلیون که با گوشت نخع
فربه پخته باشند و فستق و فندق و نارجیل و حب الزلم و حب الخضرا و بادام شیرین
و جلغوزه و دانه و حمص و لبلوک و بیضه گنجشک و بیضه ماهی که گیل اشپل
نیکو بنده از شیر تهاد و زرد پیاز سبز و خشک و آب خشک با عسل
طبخ کرده لعوق سازند و کوار یعنی کندنا و تعمیم و جزر و شلجم و زنجبیل
و بوزیدان و خولنجان و لسان العصافیر و تودریان و بهمنان و مغز
دانه کاغله نفع تمام دارند و این ادویه حاره محتاج الیها اند که با اغذیه
باهیه طبخ نمایند در تکثیر منی بغایت نافع اند و چون سبب قلت
منی سردی مزاج باشد علامت آن دشوار بیرون آمدن و غلظ
آن باشد غذای مناسب این اغذیه حاره مذکوره است و چون سبب
قلت منی گرمی مزاج وی باشد که بعد از امراض حاره یا به حادث
شده باشد علامت وی خروجست علاج این اغذیه مرطبه و سبزیهای
مرطبه است مثل باقلاهای رطب و روغنی است که بر بالای شیر خام
می بندد

می بندد که از او تی خام نیکو بندد با عسل صاف بگوشت
نخع با اسفناج بسیار و فواکه مرطبه است مثل خربزه شیرین
و انگور سفید تازه و انار املیسی و گوشت بره فربه و بزغاله فربه
و گوشت مرغ جوان فربه و ماهی تازه رضراضی و زردی تخم نیم
برشت و شیر برنج بشیر تازه است و با کره تازه و قند و نان
که بروغن کره و شیر تازه پخته باشند و خوماست که در شیر خیسانده باشند
و فالوده قندی و ماست شیرین است که با نان موصوف خورند
و چون باه از عدم شهوت و یا نقصان آن باشد و حدوث این
حالت از آفتی است که در اعضاء رئیسه و معده حادث شود علاج
تقویت اعضاء مذکوره است بدانچه مذکور است در امراض آنها
بر وجهی که در کتب طبیه مذکور است و یا از سکون ایشان منی و قلت
حدوث وی باشد و حدوث آن با صحت اعضاء مذکوره باشد علاج
این اغذیه مذکوره است با ادویه حاره که مذکور شد که تسخین و تحریک
منی کنند و اگر نقصان باه از ضعف انتشار باشد سبب آن
غالبا کثرت بلغم و فالج و امراض بلغمیه و ضعف حس و حرکت باشد
علاج این علاج امراض مذکوره است و اگر سبب قلت
انتشار بسبب قلت نضج منی است در حوالی آلات تناسل
و علامت عدم انتشار بطلانست بالکلیه و سبب [illegible]

قلة نفخ است و علاج آن استعمال ادویه نفاخ است و مذکور شد غذائیه که نفاخ و
سبب کثرة منی است آنست که بگیرند آب پیاز سفید و بگیرند از آن با دو جزو عسل
بیامیزند و بجوشانند با آتش نرم و آب پیاز تمام تحلیل رود و از این ملعقه
در آخر روز لعق باید و چون زنجبیل کوفته قدری بدین عسل اضافه نمایند از برای
سرد مزاجان بسی نافع است و معجون بلادر که جهت انقسم بغایه نافع
غذای دیگر که همین نفع میدهد بگیرند نخود سفید و در آب [illegible]
تر و نیز بخیسانند چنانکه اماس کند و بعد از آن در سایه خشک کرده
بکوبند و بپزند و بروغن [illegible] بیامیزند و قند سفید اضافه نموده
باز طبخ کنند که بقوام آید و در صباح و مسا مثل تخم مرغ
از آن مشغول شوند که نفع تمام میدهد اغذیه جهت احتباس حیض نفع است
که ادرار حیض میکند از جمله لوبیا است که بخیسانند و آب بیاشامند
و چون لوبیا با کرفس یکجا طبخ کنند که مجرا نود مشغول شوند
ادرار حیض میکند باذن الله تعالی و نیز نخود آب که بار بیست
الاتفاق طبخ کرده باشند ادرار حیض کند باذن الله تعالی و اگر نخود
آب سیاه باشد اقوای جواهری و زنجبیل پرورده نیز مدر حیض است
اغذیه عسر ولادت حلبه مطبوخ با خرما تسهیل ولادت
کند و نیز شوربا جوجه که جوجه است از بیه مرغ و با روغن بادام
باشد چون مشغول شوند سبب آسانی ولادت باشد و نیز حلوه

کوفته

کوفته شو با قند و روغن بادام حلوا ساخته تناول نمایند عسر ولادت
زایل کند و نیز آشامیدن روغن بادام گرم نافع است و جهت
زنانیکه بچه آورده آورده باشند آش برنج سفید بگوشت فرخه
فربه و کرنب صحرا و اسفناج و گشنیز تر مناسب است و هم چنین آش
به برنج و نخود و گوشت تخلی و شحمها گرم مثل انیسون و زیره نافع است
اغذیه که در سیلان حیض و خون ولادت و خون بواسیر و غیره
نافعست مثل عدس مقشر است بگوشت بز و نیز آش غوره و زرشک
و نار دانست به برنج سفید و نعناع و عدس مقشر بگوشت بزغاله
مناسب است و چون ضعف باشد قلایا از گوشت صید و کبک بخورند
نافع باشد و اگر در قلایای مذکوره قدری آب سماق و گشنیز خشک
صعتر اضافه نمایند مناسب است و چون فتور کنند کوفته و جینه
و با قند سفید پخته بقدر استعمال مزاج مشغول شوند قطع سیلانات
کنند و شیره صاف کنند و ابتدای استسقا و ورم سپرز را نافع باشد
اغذیه اوجاع مفاصل
اغذیه اوجاع مفاصل از برای اوجاع مفاصل گرم دموی
آش عدس مقشر و حصرمیه و ریباسیه و زرشکیه بی گوشت برنج
سفید و ماش مقشر با اسفناج و گشنیز تر و در اوجاع مفاصل
صفراوی ماء الشعیر ترش بحموضات مذکوره حلیم نقنه با اسفناج
و گشنیز تر بی گوشت بشیره بادام مناسب است و از برای اوجاع مفاصل

سرده از بلغم خام باشند بخواب رفتن بعد از چیزی مصطکی مناسبت و واجب است که اجتناب
نقرس از گوشت پرهیز کنند و اگر در اوجاع بلغمی ضعف غالب باشد و تناول
گوشت ضروری باشد گوشت طیور صید و آهو و خرگوش متناول شود و اصل در معالجه
اوجاع بلغمی تقلیل غذا و گرسنگی و تناول گردکان و بادام از برای نقرس بغایت منفعت است
و در اوجاع مفاصل گرم و معتدل سورنجان سفید مصری و گلاب و آب گشنیز تر
طلا نمایند نافع است باذن الله تعالی و در اوجاع بلغمی و ریحی روغنهای گرم مثل روغن
قسط و سداب گرم کرده بمالند نافع است و اگر قدری نفط سفید داخل این روغنها
نمایند در اوجاع سرده بلغمی بغایت مناسب است اغذیه چرب و حکمه غذا
تفه از شش اسفناج و کدو و حسوی چرب و شوربا با تکیه اصلاح درد او داری
گرم نمایند تر بیت کمه بکنند مناسب است و آش جو و آش ماش مقشر و برنج با آب
بگوشت مرغان فربه و فروجه و شیره بادام و روغن بادام و کره تازه
و اغذیه در آن کیفیت حرارت و حدت نباشد و آب سرد عذب بسیار
خوردن و بحمام رفتن و در تلیین نشستن هم چرب و حکمه نافع است و از
عسل و جو شراب و بیرد بیار و گوشت قدید و پنیر شور پرهیز واجب است
اعلم به حمیات و هی ... باقسامها اما اغذیه محموره از — سبب حمیات
صفرا حادث شده باشد و یا از صفرا و خون که اتراک این قسم را
احرفه میگویند مناسب آن آش جو است و در این مرض اغذیه احمره است و گفته

طبخ

طبخ آن اینست که در اول برنج را آب بپاشانند که بخیسند بعد از آن
چندان بکوبند که مثل برف سفید شود بعد از آن از آن ابلعوز کنند
و بعد از آن از آن در آب عذب طبخ نمایند با شیاء که مع التفصیل
می آید و چون آب آن سفید می شود که از اماء شیر رقیق میگویند
و اطبا آن را در بعضی امراض که بغایت گرم و خشک و حاد است بدهند
با اسفناج و کشنیز تر بی گوشت و شیره بادام و در آن بعضی اشربه
مثل شراب نیلوفر و سکنجبین قندی ساده حل می کنند که هم غذا
است و هم شربت و گاهی آن را بسیار بپزند که چون حلیم
گندم می شود و این آش جو است نه آب جو و در بعضی امراض
اطبا این را می فرمایند و نفع آن در قسم تسکین حرارت و شورش
باطن و تغذیه و تسکین حدت خون و کسر حدت صفرا و اصحاب
یرقان زرد و سل و امراض سینه را که از گرمی حادث شده باشد
و امراض کلیه و مثانه را که از گرمی حادث شده باشد و سرفه
کهنه را خصوصا که در آن عناب و آنچه اندر جنه شده باشد و چون شاید
نفع تمام می کنند و برای آش جو و آش جو طب دماغ و منع
بخار گرم که از معده بجانب دماغ می کنند و این جهت صداع را
نافع است و نیز قطع تشنگی میکند و در صفراوی آن را آش
میسازند با آب انار میخوش باشد با اسفناج و کشنیز تر طبخ کرده

مشغول شوند و کسی که قبض داشته باشد شیرخشت در آن حل کرده
بخورند مناسبت و در مرض سل سرطان نهری در آبجوش خیسانیده
با اسفناج بسیار مشغول شوند جهت سوزش مثانه نیز نهایت
مناسب است و از برای یرقان رز سکنجبین در آن حل ساخته
مشغول شوند و از برای کسی که اسهال و حرارت داشته باشد
طباشیر بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده کوفته داخل ریخته
تناول نمایند و اگر تب و لرزیدن سخت باشد در آش جو گلنگبین
قندی حل ساخته تناول نمایند فاما لازمست که در وقت تیزی تب
و در منتهای آن و در زمانی که هوا گرم باشد موذ حالی باشد و جو
نخورند که موجب کرب و اضطراب و تباره میشود و توجه طبیعت
از مرض قطع می نماید و متوجه هضم آن میگردد و با توجه طبیعت مقم
تقسیم مینماید بعضی سو بدفع مرض و بعضی سو بهضم طعام
و نیز لازمست که در هر ساعت تغذی بدان ننمایند بلکه هرگاه
تب میان روز آید در اول روز یکنوبت تناول آن نماید
و آنروز دیگر ان کتفا کنند و اگر روزیکه تب نباشد و اشتهای طعام
غالب باشد اگر آنروز دو نوبت آش جو تناول نماید با اسفناج
و کشنیز تر و گوشت فروجه هم می تواند بود و در منتهای غایت
سردی بیمار بیماری که گرمی و تیزی در آن بغایت باشد که ازا

حمی محرقه حادی غایة القصوی حمی گویند که بحران این بیماری
از روز چهارم تجاوز نمیکند البته غذا شور زیرا که درین مدت
اندک خوف ضعف بیمار نیست و در منتهای محرقه که حرارت آن
درین حرارت حاده غایة القصوی باشد که از احاد مطلق گویند و بحران
آن از هفت روز تجاوز نمیکند غالبا الشقا بر شربه غذائیه نمایند
مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و آب انار شیرین و آب کدو
و خیار و سکنجبین ساده قندی و هندوانه شیرین حملی قند و سیب
شیرین مطیب و انار شیرین و آلوی رسیده و در منتهای که مرتبه انتها
انزال باشد از مرتبه حاد مطلق که از احاد فی الجمله میگویند که بحران
آن در نهم و یازدهم میباشد غالبا بیمار کو حلیم جو با اسفناج
و کشنیز تر با بال خروس بچه بدهند و با نان خالص خیسانیده و در
آب برده ما الجلاب محلول در سکنجبین مناسب مریض بدهند
و در منتهای نزال این تب نیز اعنی بیماریها ساکن که در
آن حدت و تشنگی با فراط نباشد مریض سو ماهی کوچک
سفید رضراضی بدهند و حلیم جو با بال بچه و دراج و گوشت
فروجه بدهند با اسفناج و کشنیز تر و آش ماش مقشر و اندک
برنج سفید با گوشت فروجه و اسفناج و کشنیز تر بدهند و اگر
این آش ترش و میخوش چون طبیعت لین باشد مشغل ترهندی

چون قبض حاصل باشد بد نیست چنانکه رای طبیب تقاضای آن نماید
واین اغذیه مناسب حال مدقوقین ومسلولین نیز هستند چون بی ترشی
باشند خاصه آش جو سرطان نهری طبخ نموده باشند وسوماق مناسب
مزورات حمیات دنبه بره وشیره بادام وروغن آن باشد واما حمیات
متطاوله الزمان وشبیه به النجران الداخله حد الزمان که بحران
آنها از یکماه تجاوز نماید مثل تبهای که نوبت طویل داشته
باشند ومثل تب ربع وخمس وسدس وفوق آن ودرین حمیات
قوت مساعدت نمیکند که تلطیف غذا نمایند زیرا که مدت این
حمیات طویل است باوجود آنکه گرسنگی گاهی که موجب ضعف
باشد ودرین حمیات بغایة نافع است چون مقصود از غذا
بقاء قوه باشد که سببی واجب است که در این حمیات تغلیظ
غذا نمایند خصوصا در ایام که نوبت نباشد مثل آش ماش
مقشر وبرنج با اسفناج وکشنیز تر بگوشت فروجه ومرغ جوان
ودراج وتیهو ویا نخود آب بگوشتهای مذکوره ودارچینی ومصطکی
چون بلغمی وسوداوی باشد با اسفناج وکشنیز تر ویا به سعتر وشبت
وسداب مناسب است ویا بگوشت بره وبزغاله در ایام خلا
چون اشتهای طعام غالب باشد ونیز در این حمیات حلیم جو
بمذکورات مناسب است بدانکه ابقراط طبیب علیه الرحمه در رساله

فصول

فصول آورده است که اغذیه رطبه موافق جمیع حمیات است خصوصا حمیات
کودکان وکسانیکه معتاد دیجه باشند به تناول اغذیه رطبه مثل شوربا ماش
وبرنج بگوشت بره وبزغاله ومرغ جوان وخروس بچه با اسفناج وکشنیز
تر ونیز بدان اغذیه حاره رطبه که رطوبت آن زیاده بر حرارت باشد بغایة
مناسبند تب ربع خصوصا که خواهند تعدیل حرارت ایشان شود واما
در تجزیت ربع ملطفات مقطعه مثل نخود آب مع توابل وشربتهای
گرم مذکوره وگوشت مرغهای مذکوره وشوربا های خروس بچه اگر
گوشت آن نخورند بکار برند ونیز بدان ای طالب وفقک الله تعالی
که آنچه از اغذیه بیماران درین مقاله یاد کرده شد مثله ودستوری
چند ند در اطعمه بیماران کسی که عالم باشد بطبایع اغذیه حال
تصرف رواست که اخراج نمایند از مذکورات اغذیه سایر
امراض مثل نودرام وشبور وغیره وملاحظه کند در ان حال
اسنان فصول واخلاط وعادت قد تم ما کان فی النسخه
بید اقل الطلبه دین محمد فی ثلث وعشرین من شهر
ذی قعده الحرام تبارک النبوی صلی الله علیه واله سنه ۱۳۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

از کتاب طب اکبر بجهة سرفه نوشته شده و تفصیلش نوشته است که مناسب طبیخ نخود
بود گفتیم آنکه رطوبت نشش باعث سعال بود این نوع سعال را خرطوبات عارض شود
علامتش آنست که بلغم بسیار بر آید و گلو چسپید و خرخره سینه پدید آید خاصه
در خواب و بعد ابتدا علاج به نضج ماده طبیخ بادیان و تخم کرفس و بیخ کهنگ
زوفای خشک و پرسیاوشان بنوشند و بعد از نضج در تنقیه بلغم بکوشند و این چنان
باشد که بیخ کهنگ و تخم ترب بجوشانند و صاف نموده عسل آمیزند و بنوشند و قی کنند
و بعد مسهلات مناسبه خورند و نافع چیزها بعد مسهلات و در اینجا حب اپارج
روفس است و برای رطوبت این لعوق بکار برند رب سوس و رُبّ علی خشک
و ایرسا و مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم حلتیت و تخم انجره از هر یک یک درم
کوفته و بیخته با عسل آمیزند از اغذیه هر چه لطیف بود چون قلیا و کرناج
تناول کنند و ریاضت خصوصاً ورزش کنند و از هر چه رطوبت فزاید بپرهیزند قوله مسهلات مناسبه آن چیزیکه مسهل بلغم باشد صفت آن
عناب ۵ دانه بنفشه ۲ درم خطمی خبازی ۳ درم سنا و مکی ۳ مثقال اصل السوس
بکوبیم انجیر زرد پنج عدد مویز منقا ۳ توله در آب جوشانند صاف نمایند خیار چنبر
پانزده درم ترنجبین ۵ توله روغن بادام یکدرم تناول کنند و قوله کرناج ...
آنست که گوشت را در آتش انگشت بریان سازند ... گفته که جوجه
مرغ را در آب طبخ سازد و بعد ... در آتش انگشت بریان نکند و کم

ضمادات
در تسکین مفاصل همه انواع ضماد عدس مقشر و ستان رجته ابسان اگر نباشد اجوان ؟ و بنفشه
و سورنجان و تخم پوست خشخاش بسیار نافع است و سنگی با آب سفید درو
جوشانیده باشند مجرب است و مالیدن مغز قلم گاو با شیر و روغن بابونه
در این نوع اکثر بسیار نافع است ضماد دیگر بجهة مفاصل بلغمی که مسکن وجع است
و محلل ماده است مغز دانه بید انجیر جزو عسل و روغن تازه گاو و درد خم
سرکه از هر یک یک جزو و سرگین خشک گاو و بقدریکه سایر اجزاء الغلیظ کند بید انجیر
و سرگین گاو و ازهم کوبیده همه را باهم مخلوط کرده استعمال نمایند برای تحلیل
ورم سخت خبازی را با خطمی بار هنگی تخم بموده ضماد نماید برای مفاصل
که از غلبه سودا باشد بذر البنج پوست خشخاش افیون طلا کنند از کتاب
طب منتخب معمول حب ... ترانه ... تخم کرفس رب سوس
پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه با لعاب کتان سرشته حب ها بسازد
ضماد ... ماده ... سفوف ... که شب ...
سفول ... پوست ... سعید تحلیل
... عسل ... سکنجبین تقویة
... و سوخته را و محلل اورام صلبیه ... سورنجان ... مفاصل
حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ... ادویه
... اصل الکرکموک ... ابلیله اصفر ... تخم کرفس
... بلیله ... زنجبیل ... عسل کف گرفته ... قدر
شربت ... با آب گرم اگر مداومت کند ... کافیست

ضماد مفاصل

ضماد دیگر جهة مفاصل که قریب تحقیق تجربه و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده
مغز دانه حوح که پیه نخود باشد سه جزو روغن تازه گاو و عسل یکجزو ...
و وزن عسل بمارستی مجموع را کوفته کاوی ساییده و بقدر غلیظ سازد
اضافه نماید نیم گرم استعمال نماید ایضا حلبه با آب و سرکه بالسویه طبخ
دهند تا محرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد
و نیم گرم طلا نماید عجیب گفته تجربه نموده‌ام صبر سقوطری بانیم وزن او

مسهل قوی

زبد و ترب سقمونیا مسهل قویست و طلا او حافظ جهة سبب
فالو و جهة ضربه و سقطه و اورام و رفع اثار و زلات و صدیع و غلل
و جمره و اکله و قروح خبیثه و باب گشنیز جهة بادرنج و شری و بامغز تخم

جهة اورام

کدو جهة جراحت بینی مفید است و اکتحال او مقوی نور بصر و با استخوان سپیده
بالسویه رافع نواصیر و آکله مجربست و مخرج سوداء و بلغم غلیظ و صفرای مایع
محلل ریاح حتا و شنه او بمصطکی منقی دماغ است و جهة مفاصل مفید است
انکور سوخته او جهة جراحات و جلاء با مره و رطوبه چشم نافع است در روغن او
دیگر آب و ثفل او را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند یا در آفتاب پرورده
باشند محلل اعصاب و سفن حلب است جو مطبوخ او با انجیر و ماء العسل جهة تحلیل
اورام حاره بغایة موثر است و النیر با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان
جهة سعال و درد سینه مجربست جهة صداع حار مطبوخ نصف او حشخاش کوبیده
با ضافه قرطم جهة اخراج بلغم لزج و منع شری با تقیح سدد مفید است

ضماد مسکن اوجاع در تسکین درد مفاصل حار و بارده مجربست حقیر است حلبه را
با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا محری شود و عسل بوزن حلبه اضافه
کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و نیمگرم طلا کنند ضماد دیگر محلل جهة مفاصل
بارده و اورام نزله بوره دبق اشق آهک آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل
بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر در نقرس مفاصل حار و نقرس مجربست در دفع بقایا
مواد نماید صبر زرد و مرصاف زعفران بالسویه با آب کلم طلا کنند
اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی اکحالت قطور یکه در ایام حر آید
رمد نافع است شیرج بیدانه سپید عدد نیم کوب کرده ... و نیم از زردت
سفید در ثبه کرده یا اسفنج گرم در چشم بچکانند و شیر مختران در آتش گرم

عصی الراعی

بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و باب برگ ... عصی الراعی

حب سورنجان

صکوک مفاصل از حب سورنجان که صاحب الصناعه که جهة مفاصل ذکر کرده
بقدر ... مثقال فرو برند و آب گرم از عقب او بنوشند آنچه از حرکات
دیگر نافعست صفت آن سورنجان صبر زرد پوست هلیله زرد بالمساوی

بار تا بلغم قی کردن

نرم کوبیده حب سازند بیرون نوع از مفاصل اغنیا زیاده بلغم قی کردن بعد
از مقی از تنزه لحم ترب با آب ترب و نمک و عسل بسیار نافعست
غذا نخود آب تر پلو قلیه چلو میل نماید و از ترشیها و مارست و ابسر احتراز
نماید و سورنجان و بیخ بنفشه و صبر سقوطری و مرمکی با طلا ضماد نماید بعد از سکون وجع

... ورم

ورم بزرگ و اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو ضماد نماید و با آرد جو با کشنیز ضماد نماید تا بالکلیه رفع نمود

صفت معجون سورنجان سورنجان ۶ م ق ماهی زهره جه زیره کرمانی پوست بیخ
کبر شیطرج هندی بوزیدان از هر یک ۲ م ق پوست هلیله زرد ۶ م ق
تخم کرفس علک هندی برکعنا زبد البحر کف دریا فلفل سفید بادیان گلسرخ
زنجبیل سقمونیا کشنیز خشک از هر یک ۳ م ق تربد سفید ۵ م ق روغن بادام
۲۴ م ق نیم عسل مصاف یکصد و ۲۴ م ق ادویه را کوبیده و با روغن بادام چرب
کند و عسل را بقوام آورده با ادویه سرشته ضماد جهت مفاصل گرم صندل سرخ
صندل سفید مصری و گلاب و کشنیز تر ضماد نماید نافع است روغن سداب
روغن قسط جهت تحلیل ورم نافع است اگر در نفت داخل کند خوب است
از شخص مجرب برای درد کمر جای دانه ۲ عدد چکیدن او بعد از خشک کردن
کوبیده و بخورد در سهولت نظیر ندارد و برای درد کمر ملک ازرق چند روز
بخورد خیلی نفع دارد بلکه رفع می کند ضماد در آخر مفاصل جهت تحلیل
و رفع بقایای مواد همینا صبر زرد در صاف زعفران با لعاب آب
طلا کند اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی جهت تحلیل ریاح
در کرد با ورزیده صعتر سداب نافع است با طعام او داخل نمایند